

”



شاهو حسینی
حزب
دموکرات کوردستان ایران



شیخ حافظ فاضلی
حزب
تضامن اهواز



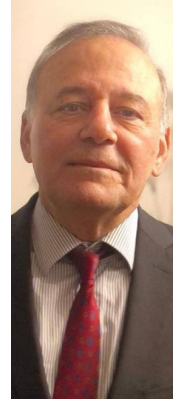
رحیم بندویی
حزب
مردم بلوچستان



ناصر بلیده‌ای
حزب
مردم بلوچستان



یونس شاملی
حزب
بیرلیک آذربایجان



رئوف کعبی
اتحاد
فداییان ایران

“

سمینار شماره‌ی ۵۹ و ۶۰ با مشارکت آقایان رئوف کعبی (اتحاد فداییان ایران)، یونس شاملی (حزب بیرلیک آذربایجان)، ناصر بلیده‌ای و رحیم بندویی (حزب مردم بلوچستان)، شیخ حافظ فاضلی (حزب تضامن اهواز) و شاهو حسینی (حزب دموکرات کوردستان ایران) برگزار شد تا موضوعات مرتبط با ایران را از دیدگاه احزاب مورد بحث قرار دهد. قرار بر این بود که این سمینار در شماره‌ی ۵۹ و ۶۰ منتشر گردد اما غنای مباحث مطرح‌شده، ما را بر آن داشت تا آن را به صورت ویژه‌نامه‌ی این شماره منتشر کنیم.

رئوف کعبی آقای کعبی جریان سیاسی شما چند سال پیش یک کتابچه‌ی ویژه در مورد فدرالیسم منتشر کرد و اولین جریان سراسری‌ای هستید که از فدرالیسم در ایران حمایت می‌کنید. اما یک نکته‌ای هم هست در مورد جریانات چپی که در ایران فعالیت می‌کنند؛ قبلاً تا یک دهه پیش از حامیان ملیت‌ها به شمار می‌آمدند اما در مقطع کنونی این مسأله‌ی حمایت از فدرالیسم و ملیت‌ها موجب یا سبب انشعاب‌هایی در درون این جریانات شده است. اگر بشود در این مورد صحبت کنید که چرا این جریانات بر سر مسأله‌ی حقوق ملیت‌ها دچار انشعاب می‌شوند و چرا جریان شما با احزاب فدرالی همپیمان بوده و از ایده‌ی فدرالی حمایت می‌کند؟

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران که قریب به سی سال پیش از دو وحدت پی در پی از سه جریان در طیف فداییان به وجود آمده و فعالیت می‌کند، بنا به اعتقادات و برنامه‌های هر سه بخش تشکیل‌دهنده و همچنین پلاتفرم و اسناد بعد، ایران را کشوری کثیرالمله دانسته، به اصل حق تعیین سرنوشت اعتقاد کامل داشته است و در



عین حال شرط حفظ یکپارچگی ایران را اتحاد داوطلبانه و دموکراتیک همه‌ی مجموعه‌ی تشکیل‌دهنده‌ی آن برای برقراری جامعه‌ای دموکراتیک، آزاد و آباد می‌داند و بدان پایبند است و برای آن فعالیت می‌کند. بدیهی است که اصول و پایه‌ی فوق، به خودی خود سیاست معینی را در هر دوره مشخص تعریف نمی‌کند و بدست نمی‌دهد و یا چگونگی تحقق و یا روند دستیابی به هدف گفته‌شده را ترسیم نمی‌کند، چرا که هر شرایط خاصی با توجه به عوامل متعدد، سیاست خاص و تعریف شده‌ی را می‌طلبد.

تا آنجا که به فدرالیسم به صورت کلی و بدون پرداختن به جوانب گوناگون آن -از جمله مبانی و شکل ناشی از این مبانی، چگونگی برقراری آن در کشور ما و مشکلات و موانع در راه- مربوط است، بله ما یکی از اولین جریاناتی هستیم که این نوع شکل حکومتی را برای ایران کنونی مناسب دانستیم و آن را توصیه و تبلیغ می‌کنیم. ارزیابی و تحلیل ما از جامعه‌ی کنونی ایران چیست و چرا به این نتیجه رسیده‌ایم؟ به مانند هر جریان سیاسی در ایران، فعالیت ما مبتنی بر یک برنامه، پلاتفرم یا یک چهارچوب است که ناظر بر آینده آن باشد. طبیعتاً این برنامه هم خود مبتنی است بر تحلیلی که از این جامعه داریم. به طور مشخص جامعه‌ای داریم با ویژگی‌های خودش و با خصوصاتی که می‌توانیم از آنها یاد کنیم که فراوانند. از تنوع ملیتی، فرهنگی، مذهبی، زبانی تا تنوع حتی جغرافیایی و اقلیمی. در بستر همچنین جامعه‌ای که یک جریان سیاسی قصد دارد آینده‌ی آن را ترسیم کند ما با یک سری مسائل اساسی و کلان مواجه هستیم. تا آنجایی که به ایران برمی‌گردد، علاوه بر مقوله‌ی آزادی به طور عام، تبعیض از هر نظر به عنوان ستون اصلی ویژگی‌های آن عمل می‌کند؛ تبعیض ملیتی، تبعیض علیه زنان یعنی تبعیض جنسیتی و به‌ویژه



تبعیض طبقاتی یعنی تقسیم غیر عادلانه‌ی ثروت. این درحالی است که ایران به عنوان کشوری ثروتمند در همه‌ی عرصه‌ها و سطوح، تقریباً بجز محدود مناطقی، در غالب مناطق، از منابع سرشاری برخوردار بوده است. اما به درازای تاریخ، جریانات و کسانی که قدرت را در دست داشتند، هیچگاه نه تنها نتوانستند بلکه نخواستند ریشه‌ی این تبعیضات را هدف قرار داده یا راه‌حلی عادلانه و همه‌جانبه ارائه دهند، بلکه بالعکس با این سیستم متمرکز، با این ایده «یک کشور، یک ملت، یک زبان، یک فرهنگ»، اتفاقاً بستر این تبعیضات را بسیار گسترده کردند، به نحوی که ما امروز با جامعه‌ای رو به‌رو هستیم که، هم از هر نظر با شکاف‌های متعدد و کلان در همه‌ی عرصه‌ها مواجه است و هم در این جامعه، به وسعت این سرزمین، مبارزه علیه این تبعیضات جریان داشته و دارد. به این صد سال گذشته برگردیم، هیچگاه مبارزه متوقف نشده، بلکه بالعکس به خاطر همین مواردی که بیان شد علی‌رغم خسران‌های بسیار بسیار زیادی که تمامی مردمان و آحاد جامعه ایران به وسعت این سرزمین متقبل و متحمل شده‌اند، این مبارزه همچنان ادامه دارد.

برای چنین جامعه‌ای چه برنامه‌ای می‌توان متصور شد؟ ما فکر می‌کنیم برای اینکه ایران، این مجموعه حفظ بشود، می‌بایست به اساس و ریشه‌های این تبعیض وسیع و یا تبعیضات گسترده پرداخت. امروز می‌توانیم روند مبارزات جهت رفع آنها را در اساس، به چهار ستون، چهار جنبش عمومی و پایه‌ای، اینگونه خلاصه کنیم:

۱ همان جنبش و مبارزه‌ی طبقاتی یعنی علیه تبعیض تقسیم ثروت و نابرابری اجتماعی؛ می‌شود گفت کارگران، دهقانان، مزدبگیران، کارمندان، معلمان، پرستاران و به طور کلی جنبش مزدبگیران و جنبش فرودستان و تهیدستان را دربرمی‌گیرد.

۲ جنبش ملیت‌ها، ایران کشوری است متشکل از چندین ملیت مشخص به اضافه‌ی یک سری گروه‌بندی‌های قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی دیگر. مادام که حقوق طبیعی و دموکراتیک این ملیت‌ها و گروه‌بندی‌ها در چهارچوب این سرزمین و کشور به رسمیت شناخته نشده و تأمین نشود، که بعداً می‌توانیم به جزئیات این حقوق و مفادش بپردازیم، این کشور نمی‌تواند یگانگی خودش را به این صورت حفظ کند و به این صورت و به این شکل به حیات خود ادامه دهد.

۳ جنبش زنان، به عنوان نصف جامعه، بگذریم که ایران کشوری است که امروزه بر اساس تقریباً همه‌ی آمارها بیشتر از نصف جمعیت آن را زنان تشکیل می‌دهند، ولی حتی اکثریت هم که نباشند، به لحاظ تبعیض جنسیتی کاملاً لازم است که با آن مقابله شده و ما با جامعه‌ای روبرو باشیم که مردسالار نباشد و بتواند تمامی حقوق طبیعی و عادی مردمان خودش را در جامعه را برای زنان هم به طور مساوی تأمین کند، حتی اگر نگویم در بعضی زمینه‌ها، بیشتر به گونه‌ای که تبعیض مثبت خوانده می‌شود هم عمل کند.

۴ جنبش چهارم انبوه هنرمندان، نویسندگان، روشنفکران، دانشجویان و جوانانی هستند که دل در گرو آزادی دارند، دل در گرو اندیشه‌ی باز سیاسی دارند، به پلورالیزم معتقد هستند، فرهنگ مدارا و تحمل را تبلیغ می‌کنند، این دسته، این جنبش هم به نوعی می‌شود گفت نمونه‌هایش را دیدیم، از زمینه‌هایی برخوردار است که می‌تواند به هر حال در تحقق یافتن آن برنامه‌ی کلان یا عمومی که بدان اشاره کردم کمک بکند. از نظر ما پیوند بین این چهار جنبش است که می‌تواند آینده‌ی این مملکت و این کشور و سرزمین را ترسیم کند. بدون پیوند این‌ها، بدون تلاش برای گره‌زدن مبارزات عمومی این چهار ستون، این چهار حلقه، این چهار رکن اساسی مبارزات

جامعه‌ی ما، متأسفانه دیده‌ایم و تجربیات زیاد هستند که امکان پیروزی یا امکان رسیدن به خواسته‌هایی که همه‌ی ما برایشان مبارزه می‌کنیم و خواسته‌هایی دموکراتیک هستند، وجود نخواهد داشت. از این منظر ما فکر می‌کنیم که برنامه یا پلاتفرم سیاسی می‌بایست مبتنی بر این اساس بوده و بنا به تنوع ملیتی جامعه‌ی ایران، وسعت جغرافیایی و نیز تجارب بین‌المللی به‌ویژه آنجایی که می‌خواهد پروسه‌ی تصمیم‌گیری یا صلاحیت تصمیم‌گیری را هرچه دمکراتیزه‌تر بکند، ما فکر می‌کنیم که فدرالیزم می‌تواند، بعدتر می‌توانیم به اشکال آن برگردیم، ولی فدرالیزم به‌عنوان یک گونه‌ی حکومت‌داری، به عنوان یک شکل حکومتی، بعنوان یک گزینه‌ای که می‌تواند بر بستر خودش امکاناتی را فراهم بکند که به آن نقایص یا تبعیضاتی که اشاره کردم پاسخ بدهد و به نظر ما شکل مناسب و ایده‌آلی است و از این نظر ما به فدرالیزم اعتقاد داریم چون هم به یکی از مطالبات پایه‌ای یعنی تأمین حقوق ملیت‌ها پاسخ می‌دهد و هم از آن طریق امکان پیوند میان دیگر جنبش‌های پایه‌ای که گفتیم لازمه‌ی موفقیت است را تقویت می‌کند؛ چرا که رابطه‌ی متقابل را میان این جنبش‌ها برای هرچه وسیع‌تر کردن دایره‌ی فعالیت و مبارزه، گسترش می‌دهد. حاکمیت آینده‌ی ایران، می‌بایست دارای مضمون و آن شکلی باشد که برابری حقوقی همه‌ی اجزای تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ی ایرانی را تأمین کند. اساس چنین حاکمیتی، از جمله، غیرمتمرکز بودن آن همراه با تقسیم قدرت سیاسی است. تجارب عدیده‌ی جهانی، فدرالیزم را برای پاسخگویی به دو مشخصه‌ی فوق‌الذکر قابل توجهی برخوردار می‌سازد. چرا که نظامی فدرال، نظامی است که قدرت سیاسی دوگانه که بر مبنای آن، در هر محدوده‌ی معین، حاکمیتی داخلی به عهده‌ی نمایندگان منتخب ساکنان آن محدوده بوده که پاسخی دموکراتیک به مسئله ملیت‌هاست،

و نیز با دیگر محدوده‌ها، حاکمیتی مشترک و سراسری را تضمین می‌کند. از این‌ها گذشته چنین سیستمی می‌تواند با توجه به وسعت جغرافیایی و متنوع کشور، بسیاری از مشکلات و معضلات ناشی از حکومت‌های تمرکزگرای کنونی را تقلیل دهد. اینکه نوع این فدرالیزم چیست؟ مشکلات، معایب، محاسن و موانع در راه آن چه می‌باشند و خواهند بود را در جای خود می‌توان به بحث و بررسی گذاشت. با در نظر گرفتن همه‌ی آنچه که گفته شد، ما همکاری، همراهی و اتحاد عمل و ائتلاف تا رسیدن به بلوک و جبهه‌های نیرومند و وسیع متشکل از اجزای دخالتگر در چهار جنبش پایه‌ای در ایران که شرح آن را بالاتر گفتیم، لازم و ضروری و در این مقطع تاریخی امری حیاتی می‌دانیم از همین‌رو و از جمله، به هم‌پیمانی با تمامی نیروهای فعال در جنبش ملیت‌ها که کم و بیش و به طور کلی با چهارچوب ارزیابی و نگاهی که بیان شد، موافقت دارند، اعتقاد داشته و برای آن تلاش می‌کنیم.

تا آنجا که به سؤال شما در مورد حمایت از «فدرالیزم» به عنوان عامل انشعاب در جریان‌اتی گوناگون برمی‌گردد باید دو نکته را بیان کنم: نخست اینکه در حال حاضر مورد معینی که فقط امر قبول فدرالیزم یا رد آن، پایه و اساس انشعاب در جریان‌ی شده باشد را لاقلاً در جریان‌ات بالنسبه تاریخی و با ثبات سیاسی معین، من سراغ ندارم. امروزه بیان تفاوت نظر و دیدگاه در درون جریان‌ات و یا غالب آنها به امری عادی تبدیل شده است. وجود اختلاف نظر بر سر چگونگی برخورد به مسائل سیاسی گوناگون هم از نظر من طبیعی است ولی چنانچه این امر، یعنی انشعاب بر سر صرف «فدرالیزم» اتفاق افتاده باشد، به نظر من شاید به عنوان عامل انشعاب اعلام شده باشد ولی در واقع بر بستر اختلافات معینی و از جمله برخورد به موضوع ملیت‌ها به طور کلی می‌توانسته عمل کرده باشد. کم ندیده‌ایم

و مواردی را شاهد بوده‌ایم که یک انشعاب، که متأسفانه در میان جریان‌های سیاسی اپوزیسیون امری وسیع و تا حدی غیرمعقول بوده است، زیر چتر این یا آن اختلاف صورت می‌گیرد اما در واقع امر، با سیر به حیات درونی آن جریان و نگاه به ریشه و مبانی عدم تفاهم سیاسی و روند شکل‌گیری آنها، متوجه می‌شویم که این یا آن عامل به تنهایی انشعاب را توضیح نمی‌دهند. در میان جریان‌هایی که از تاریخچه معینی برخوردار نیستند اختلاف در این امر ممکن است به وجود آید که ابهام و یا تزلزل و یا عدم صراحت در این عرصه را نشان می‌دهد ولی در این صورت تنها به این امر محدود نبوده و می‌تواند عرصه‌های دیگری از جمله نوع برخورد با حاکمیت و یا سیاست ائتلافی و یا اشکال مبارزاتی را دربرگیرد.

دوم اینکه بنا به تعریف، یک جریان سیاسی در مقطعی از حیات خود به ناچار به انتخابی سیاسی مبادرت می‌ورزد که شرایطی نوین ایجاد کرده و می‌کند و از قبل یا برای پاسخگویی آمادگی نداشتند و یا با گرایش‌های نوینی در درون خود مواجه می‌شوند به طوری که جهت‌گیری سیاسی و تکامل آنها مانعی برای وحدت درونی در مواردی و نه در همه موارد، به حساب آید. برای نمونه انشعاب اول و یا انشعاب بزرگ در سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که ناشی از ارزیابی بسیار متفاوت از حاکمیت جدید بود و یا موضوع چگونگی برخورد به اصلاح‌طلبی و استحاله‌ی رژیم در برخی جریان‌های معین آنقدر به موضوعی جدی تبدیل شد که برخی تشست و پراکندگی و گاه جدایی در صفوف یک جریان را یا بوجود آورد یا به آنها شدت بخشید. در اینگونه موارد باید پذیرفت در مقابل وضعیت ویژه، می‌بایست سیاست معین اتخاذ کرد و در این صورت تصادم آراء و عقاید می‌تواند در این یا آن عرصه به شکاف بیانجامد. این واقعیت مبارزه‌ی سیاسی است. گرچه آزموده‌ها، بسیاری از

جریان‌ها را نه تنها وادار به رواداری هرچه بیشتر در درون خود نموده بلکه با پذیرش تنوع آراء ولی به شرط حفظ وحدت در عمل، به سوی غلبه بر پراکندگی‌های غیرضروری سوق داده است. امیدوارم.

سروش آقای شاملی، فصلنامه‌ی ژئوپولوتیک دانشگاه تهران در تابستان گذشته یک مقاله از آقای دکتر علی ولی نقی‌زاده منتشر کرده است، ایشان می‌گویند که آینده‌ی سیاسی ایران را تورک‌ها تعیین می‌کنند و در بین خود اپوزیسیون هم این نظر هست که حضور بیشتر جامعه‌ی تورک‌ها در مبارزات می‌تواند وزنه‌ی مبارزات را بسیار سنگین‌تر کند؛ اما از یک سو هم مطرح می‌شود که جامعه‌ی تورک‌ها بسیار راغب نیستند که در مبارزه شرکت کنند، این حرف چقدر به واقعیت نزدیک است؟ در واقع دو سؤال مطرح است: آیا این سنگینی ژئوپولوتیک به واقعیت نزدیک است؟ این جایگاهی که جامعه‌ی تورک‌ها دارند، آیا حضور تورک‌ها در مبارزات کم‌رنگ است یا خیر؟



سؤال بسیار خوبی است. حقیقتاً موضوع به مطالعه بیشتر هم نیاز دارد. در مورد این پرسش که آیا ترک‌ها حضور فعالی در مبارزات سیاسی و میدانی دارند و یا چنین مبارزاتی در سال‌های اخیر داشته‌اند یا نه، می‌توانیم به حرکت‌های اعتراضی وسیع‌تری که در آذربایجان در بعد از حاکمیت جمهوری اسلامی به صورت چشمگیری بروز کرده اشاره کنم و شاید سرنخی در این رابطه بدهم برای بررسی‌ها بیشتر در این رابطه. حضور مردم در قلعه‌ی بابک و نمایش‌های وسیع فرهنگی و اشتراک چند صد هزار نفری از تمامی شهرها و روستاهای آذربایجان و از جمله از تهران و

کرج را می‌توانم ذکر کنم که می‌توان از آن به عنوان یکی از برجسته‌ترین این اعتراضات نام برد. حتماً می‌دانید که برای تجمع در سطح شهرها به هر دلیلی اجازه مقامات لازم است. اما برای تجمع در مناطق خارج از شهر چنین اجازه‌ای لازم نیست. انتخاب قلعه بابک برای تجمع به بهانه‌ی روز تولد بابک خرم‌دین، دقیقاً به دلیل خارج از شهر بودن آن و عدم نیاز به اجازه‌ی مقامات صورت گرفته بود. در طول یک هفته دیدار از قلعه‌ای که سمبل مقاومت ضداستعماری است، شعرخوانی، گفتگو، گوش‌دادن به سخنان شخصیت‌های فرهنگی و فعالین مدنی و شنیدن موسیقی آذربایجانی در آن دوره حقیقتاً حیرت‌انگیز بود و می‌شود گفت که در مرحله‌ی جدید جنبش ملی ترک خود را در قبال فعالیت‌ی از این نوع بروز داد. به گونه‌ای که بعد از چند سال بالأخره رژیم مجبور شد نیروهای نظامی خود را برای پایان دادن به آن تجمعات به آنجا گسیل کند و با دستگیری‌های وسیع و وارد آوردن فشار به مردم، از تکرار این سنت مبارزاتی آغاز شده جلوگیری کند و عملاً هم موفق شد این کار را انجام دهد. اما تصاویر و فیلم‌های باقی مانده از آن نمایشات چند صد هزار نفری همچنان موجود است و حکایت بسیار متفاوت و قابل توجهی را روایت می‌کند. بعد از نمایشات اعتراضی در قلعه‌ی بابک به اعتراضات خیابانی بسیار وسیع در خرداد سال ۱۳۸۵ برمی‌خوریم. اعتراضاتی که با نشر کاریکاتور اهانت‌آمیز به هویت تورک‌ها تحت عنوان «چه کنیم که سوسک‌ها سوسک‌مان نکنند» در روزنامه‌ی رسمی دولتی «ایران» بروز کرد. در آن کاریکاتور نژادپرستانه، تورک‌ها سوسک تلقی می‌شدند و از این زاویه متن کاریکاتور مرزهای شرم و بی‌حرمتی را نسبت به این خلق می‌درید و به اهانت نژادپرستانه علیه آنها راه می‌برد. اعتراضات خیابانی خرداد ماه حقیقتاً در نوع خود بی‌نظیر بود. تمامی شهرها و روستاهای

آذربایجان به این اعتراضات خیابانی پیوستند و صدای نهمی برخواست و حتی دامنه‌ی این اعتراضات به تهران و تجمع در مقابل مجلس هم کشیده شد.

بعدها معلوم شد که وزارت اطلاعات متن آن کاریکاتور را نوشته و تیتراژ متن بسیار گویا بود. گرایش شونیستی در دستگاه حاکمه اگر چه در پوشش مذهبی هم خود را استتار کرده باشد، استراتژی خود را در دشمنی با خلق تورک در قالب تیتراژ آن کاریکاتور یعنی «چه کنیم که سوسک‌ها (ترک‌ها) سوسک‌مان نکنند» بیان می‌کرد. اعتراضات بسیار وسیع مردم به این کاریکاتور در اورمی، تبریز، زنجان و نقده (سولدوز) با خشونت غیرمترار رژیم روبرو شد.

اعتراضات وسیع‌تر و مداوم‌تر دیگر در آذربایجان طرح شعارهای مطالباتی خلق تورک در میادین فوتبال و عموماً در بازیهای تراکتورسازی است که تمامی استادیوم هفتاد هزار نفری یک‌صد شعارهای مختلفی را بیان می‌کنند. از جمله شعارهایی که بسیار مطرح می‌شود، «تورک دیلینده مدرسه/اولمالی دی هرکسه» (مدرسه به زبان ترکی/باید باشه بر هر کسی) و یا «تورک دیلی اولن دئیل/باشقا دیله دؤن دئیل» (زبان تورکی نمی‌میره/ به زبان دیگری تبدیل نمیشه) و یا «باشاسین آذربایجان» و... است.

اما حضور فعال یا عدم حضور فعال مردم آذربایجان در اعتراضات عمومی به یک تحلیل تازه‌تر نیاز دارد. آن تحلیل نشان می‌دهد که تغییر در بینش و فرهنگ سیاسی و جنبشی بازگشت به خویشتن در میان خلق تورک خواه ناخواه به شکل‌گیری ذهنیت مراکز مختلف سیاسی در ایران راه برده است. این تحلیل جدید یک تغییر اساسی در مراکز قدرت سیاسی را در ذهنیت فعالین سیاسی تورک نشان می‌دهد. اگر در انقلاب سیاسی ۵۷ یعنی ۴۰ و اندی سال پیش تنها یک مرکز سیاسی

یعنی تهران مورد توجه تمامی خلق‌ها و آحاد مردم در ایران بود و تمامی تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از آن مرکز انتظار می‌رفت. اما با تجربه‌ی بسیار تلخ شکل‌گیری رژیم جمهوری اسلامی، جنبش‌های هویت‌طلب ملی در مناطق مختلف ایران و از جمله در آذربایجان شروع به نزع نمود و زمینه‌های بازگشت به خویشتن در این منطقه و در میان فعالین مدنی و سیاسی تورک را فراهم کرد و بدین وسیله جنبش سیاسی جدید با منافع خلق تورک و آذربایجان در کل ایران موضوعیتی جدی پیدا کرد و جنبشی شکل گرفت که ذهنیت فعالین مدنی و سیاسی را از تک‌مرکزی یا تهران‌محوری در ایران به چندمرکزی تغییر داد. این تغییر با گذشت هر روز در حال گسترش است. به گونه‌ای که این نگاه چندمرکز که عمداً در مناطق متعلق به ملیت‌های غیرفارس در حال پیشروی است، برای ایران پساجمهوری اسلامی بدیل سیاسی خود را نیز در قالب شعار «نه به جمهوری اسلامی ایران / آری به جمهوری فدرال ایران» در سطح عمومی مطرح کرده است. البته تلاش‌هایی در راستای ایجاد مراکز سیاسی دیگر در بعد از شکل‌گیری جمهوری اسلامی در ایران صورت گرفت و برای نمونه کردستان تلاش ناموفقی را برای اداره‌ی منطقه خود به منصف ظهور رساند و مدتی هر چند کوتاه موفق به اداره‌ی منطقه‌ی کردستان شد. اما با فتوای خمینی و سرکوب شدید، این مرکز قدرت سیاسی از هم فروپاشید و همچنان تهران به مثابه تنها مرکز سیاسی موجود در ایران در نظر گرفته شد.

گذشت زمان و رشد جنبش‌های ملی دموکراتیک در مناطق مختلف متعلق به خلق‌های غیرفارس، و به‌ویژه آذربایجان، به رشد ذهنیت جدیدی انجامید که در آن این ذهنیت قوت می‌گرفت که، تکیه بر یک مرکز سیاسی در ایران، چون گذشته احتمال غلطیدن دولت

بعد از جمهوری اسلامی به منجلا ب استبداد و حتی نژادپرستی را بسیار بالا می‌برد. اما تکوین مراکز متفاوت قدرت سیاسی که منبعث از رشد جنبش سیاسی خلق‌های غیرفارس در مناطق ملی آنهاست، تفکر چند مرکز سیاسی را در جلوگیری از تکوین استبداد جدید ممکن می‌سازد و همین زمینه‌ی ذهنی عملاً به تئوری‌های سیاسی جدیدتری برای پساجمهوری اسلامی در میان جنبش‌های سیاسی در پیرامون راه برده و ذهنیت مرکزگرا و تمامیت‌خواه در میان جریان‌های سیاسی مرکز را به چالش می‌کشد؛ و دقیقاً به همین خاطر بود که تک‌مرکزی یا تهران‌محوری در انقلاب سیاسی سال ۵۷ به شکل‌گیری استبداد نعلین راه برد و ایران را حتی از دوران پهلوی‌ها نیز وخیم‌تر کرد و استبداد سیاسی دوره پهلوی به استبداد بسیار خشن‌تر دینی در بعد از سال ۵۷ کشاند. و باز دقیقاً به همین دلیل نیز ذهنیت بازگشت به خویش در میان خلق‌های غیرفارس که مورد تبعیض و تحقیر در دو دوره‌ی سلطنت و جمهوری اسلامی بودند تقویت کرد و زمینه‌های شکل‌گیری تفکر چندمرکزی و مطالبه‌ی یک نظام فدرالیستی در ایران قوت گرفت. جنبش بازگشت به خویشتن در میان خلق‌های غیرفارس، و به‌ویژه در میان خلق تورک طلیعه‌ی یک تغییر اساسی‌تر را در ذهنیت مردم تورک شکل داده و در مدت نسبتاً کوتاهی راه چند ده ساله را پیموده است و این بدیل سیاسی پساجمهوری اسلامی با این ذهنیت در حال گسترش در آذربایجان و کل ایران است. بنا به اظهارات وزیر پیشین خارجه ایران ۴۰ درصد جمعیت ایران را تورک‌ها تشکیل می‌دهند. شکل‌گیری «فراکسیون مناطق تورک‌نشین» در مجلس که نمایندگان تورک آذربایجان را دور هم گرد می‌آورد، حدود ۳۳ درصد اعضای مجلس بودند. این در حالی بود که تعدادی از نمایندگان تورک مجلس حاضر به شرکت

در این فراکسیون نشدند. اشاره به «فراکسیون مناطق تورک نشین» در مجلس نه از جهت اهمیت فعالیت آن، بلکه از جهت کمی و عدد نمایندگان تورک در مجلس جمهوری اسلامی است که حدوداً همسانی با اظهارات وزیر خارجه پیشین ایران را نشان می‌دهد.

حمایت جنبش سیاسی در آذربایجان از اعتراضات در الاهواز نشانه‌ی آشکاری از تبدیل تبریز به یک مرکز سیاسی در چشم‌انداز تحولات سیاسی است و در نتیجه فکر می‌کنم یک روند سیاسی جدید در حال شکل‌گیری است. در جنبش سبز نشانه‌هایی از این روند به چشم خورد و غیر از شهرهای فارس‌نشین، در مناطق متعلق به خلق‌های غیرفارس مشارکت فعالی مشاهده نشد. من از این جهت و در آن تاریخ واقعاً ناراحت بودم که چرا آذربایجان در اعتراضی به این وسعت که می‌تواند هیبت و اوتوریته استبداد و ولایت فقیه را در مرکز بشکند، مشارکت فعال نداشت. تحلیل من از این عدم مشارکت که به زبان آذربایجان و خلق تورک نیز بود این است که به خاطر همان ذهنیت بازگشت به خویشتن، هویت‌خواهی و شکل‌گیری مراکز سیاسی غیر از تهران سبب شد که خلق تورک در جنبش سبز نتواند در میدان سیاسی حضور داشته باشد. شاید دلیل اصلی عدم حضور آذربایجان عدم توانایی جنبش خلق تورک برای شرکت مستقل با شعارهای خود و در راستای منافع خلق تورک در اعتراضات جنبش سبز باشد.

حالا که به عقب برمی‌گردیم و نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این جنبش‌ها خود را باز یافته‌اند، سیاست‌های خود را خود تعیین کرده‌اند و حتی بیشتر از آن در اعتلافات سیاسی متعددی که مطالبات و آرمان‌های آن‌ها را منعکس می‌کنند نیز گرد هم آمده‌اند و برای آینده ایران طرح و برنامه‌ای نیز دارند. این جنبش‌ها، یعنی جنبش‌های متعلق به خلق‌های غیرفارس در کنگره ملیت‌های ایران با یک پلاتفرم برای

ایران فردا کنار هم ایستاده‌اند. همین جنبش‌ها با تشکل‌های دموکرات مرکز در ائتلاف «همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» و یا «شورای دموکراسی‌خواهان ایران» گرد هم آمده‌اند تا آینده‌ای را برای ایران دراندازند و بدین وسیله ندای همبستگی تمامی خلق‌ها در ایران را به گوش مردم ایران برسانند. اما این بار شعار همبستگی تنها در سطح همبستگی شهروندان ایران باقی نخواهد ماند بلکه همبستگی جمعی و همبستگی خلق‌ها با دقت‌نظر به حقوق برابریان در ایران آینده کنار هم قرار می‌گیرند.

یکی از کاستی‌هایی که من در میان فعالین تورک در جنبش ملی می‌بینم منطقه‌ای دیدن و یا آذربایجانی دیدن جنبش خلق تورک است. آنچنانکه جنبش‌های ملی کورد، بلوچ، عرب، ترکمن و... خود را در آن چهارچوب تعریف می‌کنند. اما در ایران به دلیل پراکندگی جدی خلق تورک در جغرافیای سیاسی ایران که از سوپی در کانتون‌های تورک قشقایی، خراسان، اصفهان و... زندگی می‌کنند و از سوی دیگر و به‌ویژه درصد قابل توجه جمعیت تهران و کرج و دیگر شهرهای ایران، جنبش ملی تورک دارای یک استراتژی پارالل در ایران است. یکی از این استراتژی‌های جنبش سیاسی خلق تورک برپایی یک دولت ایالتی در آذربایجان است، اما استراتژی دیگر توده تورک ساکن در مناطق مرکزی و به‌ویژه تهران و کرج مبارزه برای یک دموکراسی رادیکال در ایران است. دموکراسی رادیکالی که تحقق بنیادین آن تنها می‌تواند با تحقق مطالبه جمهوریت و فدرالیسم در ایران ممکن و مقدور شود. نیروی اصلی جنبش سیاسی برای «دموکراسی رادیکال» در مرکز را تورک‌ها و دیگر فعالین سیاسی متعلق به خلق‌های درینند به همراه دموکرات‌های مرکز تشکیل خواهند داد. جنبشی که می‌تواند به یکی از تعیین‌کننده‌ترین جریان‌های سیاسی مرکز تبدیل گردد و نقش تعیین‌کننده‌ای را

در دوره گذار سیاسی از جمهوری اسلامی به جمهوری فدرال و دموکراتیک در ایران بازی کند.

جنبش «دموکراسی رادیکال» جدا از جنبش ملی تورک برای تأسیس دولت ایالتی در آذربایجان، آن استراتژی‌ای است که نیروهای متعلق به خلق‌های اسیر و دربند به همراه دموکرات‌های رادیکال و فدرالیست در مرکز خواهند توانست با شکل‌گیریشان به یک نیروی تأثیرگذار در مرکز تبدیل شود. جنبشی که از سوی جنبش‌های ملی در پیرامون و جریانات مترقی در مرکز حمایت جدی خواهند گرفت و امواج سیاسی بسیار جدی‌ای را در ایران به وجود خواهد آورد و امید برای تحقق دموکراسی کثرت‌گرا را افزایش خواهد داد. حتی از امروز می‌توان نطفه‌های اولیه‌ی جنبشی که برای دموکراسی رادیکال در مرکز ایران مبارزه می‌کند را در هیئت ائتلاف‌های «همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» و «شورای دموکراسی خواهان ایران» به عینه مشاهده کرد.

سینا آقای بندویی رسانه‌های مختلف همیشه تلاش می‌کنند که بلوچستان را به عنوان یک جامعه‌ی سنی مذهب معرفی کنند، هویت ملی و مذهبی بلوچستان چه رابط‌های با همدیگر دارند؟

همه‌ی مردم بلوچ با وجود تفاوت‌های دینی و مذهبی و ایدئولوژیک، با همدیگر اشتراک سرزمینی، تاریخی، زبانی، هنری، و فرهنگی دارند که همه‌ی آنها را تحت عنوان بلوچ معرفی می‌کند. یک مولوی جوان به نام عبدالغفار نقشبندی چند سال پیش با صدایی رسا و با معنا، در بلندگوی نماز جمعه‌ی شهرستان خود گفت که: «ما اول بلوچ هستیم و بعد مسلمان. زیرا قبل از اینکه دین مبین



اسلام در منطقه‌ی ما بیاید ما در آنجا به عنوان «بلوچ» حضور داشته‌ایم». بنابراین، دین و مذهب و باورهای اجتماعی به عنوان بخشی از فرهنگ عمومی هر جامعه محسوب می‌شوند. از آنجاییکه اکثریت مردم بلوچ مسلمانان حنفی مذهب می‌باشند طبعاً آموزه‌های دینی که از خانواده شروع می‌شود، در رفتار و پندار و گفتار هر فردی نمودی عینی پیدا کرده است و همچنانکه مثلاً مذهب شیعه در طول قرون متمادی تأثیری شگرف بر فرهنگ پیروان خود گذاشته است، طبعاً برای پیروان اهل سنت نیز چنین می‌باشد.

وقتی سخن از هویت ملی و مرحله‌ی اجتماعی نهادینه شدن «ملت» به میان می‌آید، مسئله‌ی «حاکمیت ملی» مطرح می‌شود. به این معنی که «مردم» به عنوان یک واژه و مقوله‌ی اجتماعی و تاریخی همواره وجود داشته است، اما بر اساس اینکه در هر دوران اجتماعی و تاریخی «قدرت سیاسی» که ابزار اعمال «حاکمیت» باشد در دست چه کس و یا کسانی بوده است، گروه‌های مردمی که در سرزمین‌های تاریخی‌شان بوده‌اند عنوان «امت» و یا «رعیت» و یا «حراج گذار» داشته‌اند، چراکه «حاکمیت» در دست رهبران مذهبی و فرمانروایان کنیسه‌ها، کلیساها، مساجد و یا عبادتگاه‌های ادیان متفاوت و یا سرداران و حاکمان و شاهان بوده است. اما در قرون اخیر که مقوله و واژه‌ی «ملت» و «حاکمیت مردم (دموکراسی)» جای مقوله‌های «رعیت» و «امت» را گرفته و «حاکمیت مردم» که همان «حاکمیت ملی» است، جایگزین حاکمیت فرمانروایان کلیسا و مساجد و قلعه‌ها و کاخ‌های سرداران و خان‌ها شده و به «مردم» واگذار گشته است. هر فرد جامعه، در مقابل قوانین آن جامعه‌ی ملی، که دولت‌های منتخب «مردم»، مجری قوانین آن جامعه می‌باشند، تمامی شهروندان آن جامعه باید بدون در نظر گرفتن تعلق منطقه‌ای، جنسیت، نژاد و جایگاه طبقاتی

و اجتماعی‌شان، متساوی‌الحقوق و دارای فرصت‌های برابر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشند. اما متأسفانه در دوران تاریخی معاصر، که استعمارگران و ابرقدرت‌های بین‌المللی، در راستای چپاول منابع ملل دیگر وارد مناطق مختلف شدند، برنامه‌ریزی‌های دراز مدتی را برای ایجاد جنگ‌های مذهبی در میان مردمان هر منطقه در راستای همان سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» طرح‌ریزی و اعمال کردند.

پس از «جنگ جهانی اول» و شکل‌گیری «اردوگاه سوسیالزم» و تعارضات سیاسی قدرت‌های شرق و غرب، استفاده‌ی ابزاری از دین و مذهب برای ساختن سدهای مقاومتی در مقابل نفوذ ایده‌ها و تفکرات سیاسی و اقتصادی سوسیالیستی توسط قدرت‌های غربی در دستور کار قرار گرفت. اجرای سیاست سرکوب نیروهای دموکراتیک در کشورهای همسایه‌ی بلوک شرق یعنی به طور مشخص همسایگان چین و روسیه که در مجاورت کشورهای خاورمیانه نفت خیزاند، به گسترش و ایجاد حکومت‌های دینی انجامید؛ از نمونه‌های آشکار سیاست‌های مذکور، ایجاد و استقرار حکومت‌های دینی اسلامی توسط نظامیان در پاکستان و سپس توسط ولی فقیه در ایران و نهایتاً توسط طالبان در افغانستان بود. اخیراً هم که بطور کاملاً علنی و آشکار شاهد گرفتاری‌های مردم افغانستان هستیم که برای بار دیگر و پس از ۲۰ سال دوباره حکومت طالبان بر زندگی مردم مسلط شده و با تأمین هزینه‌های مالی و نظامی قدرتمندان جهانی روبرو هستیم.

بنا به تجربه‌های قابل لمس نسل پیشین و نسل حاضر ملت بلوچ، انتظار نیروهای سیاسی دموکراتیک و روشنفکران ملی و مذهبی بلوچ بر آن است که ملت بلوچ و رهبران مذهبی مورد اعتماد این ملت، برای ایجاد جامعه‌ای که در آن فرد فرد این ملت به عنوان شهروندان متساوی‌الحقوق جامعه قلمداد گردند، به فکر

ایجاد جامعه‌ای باشند که مسئولین آن صرفاً بر بنیاد شایسته‌سالاری و فارغ از باورهای مذهبی و عقیدتی‌شان در دولت‌ها انتخاب گردند؛ و این یعنی رعایت اصل «جدایی هر نوع دین و ایدئولوژی از دولت» که بسیاری از جوامع بشری در جهان امروز، قهرناست که با انقلاب‌های اجتماعی به آن رسیده‌اند. در غیر این صورت جوامعی همانند جمهوری اسلامی ایران کنونی و طالبان افغانستان و حکومت پاکستان خواهیم داشت که نه تنها زندگی مردم و ساختار جامعه رو به ویرانی خواهند گذاشت، بلکه حتی باورهای دینی و مذهبی نیز میل به کاهش و واگرایی خواهند داشت. «هویت ملی» شناسه‌ی تاریخی-جغرافیایی است که در طی هزاران سال از زندگی چالش‌برانگیز جمعی انسان‌ها با شرایط اقلیمی محیط زندگی‌شان حاصل گشته است و هویت مشترک تک تک افراد هر ملت است. حال آنکه «هویت دینی و مذهبی» و «ایدئولوژیکی» هویت و شناسه‌هایی از مردم هستند که در میان تمام آحاد یک ملت می‌توانند مشترک نباشند. بنابراین فارغ از تفاوت‌های دینی و مذهبی و ایدئولوژیکی، پیش بسوی «همبستگی ملی» که تنها همبستگی پایدار برای توسعه‌ی پایدار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هر ملت و از جمله ملت بلوچ است.

 سپاسگزارم آقای بندویی، آقای فاضلی متأسفانه امروز خبری منتشر شد دال بر این که یکی از هم‌زمانان به اسم «محمد ان کنانی» یا «محمد الشمرای» در دزفول در زندان‌های اطلاعات شهید شدند، ضمن عرض تسلیت، ایشان در اعتراضاتی دستگیر شده بودند که اعتراضات به محیط زیست و اعتراضات به سیاست‌های آبی دولت قلمداد می‌شدند؛ شما که از نزدیک مسائل زیستی محیطی را پیگیری می‌کنید، علل و عوامل آن چیزی که امروز در اقلیم

اهواز اتفاق افتاده، این بحران محیط زیستی موجود، این بحران کمبود آب را در چه چیزی جستجو می‌کنید؟

من قبل از هر چیز سلام عرض می‌کنم خدمت همه دوستان، اگر به من اجازه بدهید، سه نکته را به صورت بسیار سریع به خدمتتان عرض کنم. یکی اینکه در رابطه با پروژه‌ای که شما و دوستانتان در پیش گرفتید، تشکر می‌کنم کار ارزشمند است، متأسفانه اکثر مقالاتی که توسط دوستان ما، حزب تضامن، سازمان حقوق بشر، مرکز تحقیقات و پژوهش اهواز و عربستان در رابطه با ایران و ملت‌های موجود در ایران نوشته شده، همه به زبان عربی است. به جرأت می‌توانم بگویم هزاران مقاله ثبت شده اما متأسفانه امکان ترجمه به فارسی و ارائه به شما موجود نیست؛ امیدوارم که دست‌اندرکاران این توانایی را داشته و کسی را در اختیار داشته باشند که ترجمه کند.

نکته دوم که می‌خواستم عرض کنم این است که بعضی از دوستان به اقلیت‌ها اشاره کردند. واقعیت امر این است که هیچکدام از ملیت‌های ساکن در جغرافیای ایران اقلیت نیستند. ما مردمانی هستیم که داریم در سرزمین‌های آبا و اجدادی خودمان زیست می‌کنیم و تلاش‌های حاکمیت در طول ۹۵ سال گذشته برای تغییر بافت جمعیتی موفق نبودند و ما مردمانی هستیم که در سرزمین‌های خود زندگی می‌کنیم و در آنجا هم اکثریت هستیم و در سطح هیچ هویتی اکثریتی وجود ندارد که دیگران را اقلیت بخواند.

نکته سوم این که دوستان در صحبت‌هایشان از یک سری دلواپسی‌ها صحبت کردند، از یک سری انشقاقات و اختلافاتی که ممکن است در آینده باعث چه مشکلاتی بشود. فرض می‌کنیم بین زابلی و ایکس، بین عرب و... نمی‌خواهم به این موضوعات وارد پیدا کنم،



ولی واقعیت امر این است که من ایمان دارم جامعه روح دارد، جامعه جان دارد، جامعه یک واحد زنده است، درک میکند، سبک سنگین میکند، فکر نکنید که ما در فردای جمهوری اسلامی با چنین مشکلاتی مواجه می‌شویم، خیر! مردم آگاه‌اند، مردم به این درجه از آگاهی رسیده‌اند، خب عده‌ای هم وابسته به حاکمیت‌اند، وابسته به نظام هستند، عجیب نیست بخواهند بازی خودشان را انجام بدهند. این افراد وضعیتشان کاملاً مشخص است، ولی اکثریت مطلق مردمان ساکن در سراسر ایران به ضرورت با هم زیستن و گذر از جمهوری اسلامی و سرنگونی نظام متحجر خواهند رسید. من برمی‌گردم به سؤال شما. واقعیت امر این است که در طول این ۹۵ سال گذشته دولت‌های متعدد از پهلوی اول تا به امروز تا همین انتخابات اخیر و حکومت رئیسی، با توجه به اینکه بنده آنجا بزرگ شده‌ام، زندگی پدرم و پدر بزرگ و کل خانواده را دیده‌ام، می‌توانم بگویم که ما قربانیان حی و زنده هستیم. نگاه این حاکمیت‌ها به منطقه‌ی ما نگاه چپاول است، مثل این است که به چشم غنیمت نگاه می‌کنند. واقعیت امر این است که فقط چپاول کردن، نفت، گاز، استفاده از بنادر، و... مهم است. همه‌ی این‌ها به کنار، این منطقه یک جلگه‌س، از زمان رضاخان تا به امروز مصادره‌ی اراضی ادامه دارد، در چندین نقطه از حمیدیه گرفته تا اهواز تا مناطق مرزی از زمان جنگ تا کنون با عذر و بهانه‌ی این که مین‌گذاری شده است اجازه ندادند مردم به آن مناطق برگردند. چند سال از جنگ گذشته است؟ مگر عراق چقدر مین گذاشته است؟ آیا حکمیت توانایی مین‌روبی این مناطق را ندارد؟ در واقع مین‌روبی انجام شده، ولی این زمین‌ها را به فرماندهان سپاه واگذار کرده است.

یعنی تا به این لحظه که من دارم با جناب عالی و دوستان صحبت می‌کنم این مصادره‌ها ادامه

دارد، این چپاول ادامه دارد. نکته‌ی بعدی و نکته‌ی بسیار دردآور این است که سیاست‌های منفعت‌جویانه در کوتاه مدت باعث شد که رفسنجانی اولین کلنگ انتقال آب بعد از دوره‌ی پهلوی را بزند و برای آبیاری باغ‌های پسته آب را به رفسنجان انتقال دهد. خاتمی بعد از رفسنجانی حکومت را بدست گرفت و به این سیاست ادامه داد و شروع کرد به انتقال آب به یزد؛ این جریان همچنان ادامه پیدا کرد، به قم بردند برای مراجع عظام که در قم دریاچه‌های مصنوعی آب و آکواریم ساختند، اگر دوستان که در رابطه با محیط‌زیست تحقیق می‌کنند از پروژه‌ی قم رود اطلاع دارند. وضعیت انتقال آب به اصفهان، ببینید دوستان در خود قانون اساسی جمهوری اسلامی ذکر شده که انتقال آب برای شرب ایراد ندارد. من هم اعتراضی ندارم و فکر نمی‌کنم کسی هم اعتراض داشته باشد. اگر بخواهند فرضاً یک لوله‌ی ۵۶ اینچ یا دو تا ۵۶ اینچ آب شرب ببرند برای یزد یا اصفهان یا کرمان اعتراضی نیست، آب شرب می‌خواهند. ولی انتقال این آب برای مصارف صنعتی، کشاورزی در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم ممنوع است. جنایتی که این‌ها مرتکب شدند قابل گذشت و قابل جبران نیست، آسیبی که به زیست بوم ما زدند شبیه به سیاست زمین سوخته‌س دوستان! ما در منطقه‌ای زندگی می‌کردیم که دما توسط همین تالاب‌ها معتدل می‌شد، مردم توانایی داشتند زندگی بکنند، تمام رودخانه‌ها و تالاب‌ها خشک شده، شما رجوع کنید به آمار بین‌المللی، گرم‌ترین نقطه در جهان مطرح بوده و اطراف آن روز به روز این گرما بیشتر می‌شد در منطقه‌ی ماست. از سطح نباتی چیزی باقی نگذاشتند به دلیل اینکه آب نبوده است، آب به مقدار بسیار محدود در اختیار موسساتی هست که به اسم طرح‌های ملی دارند کار می‌کنند مثل کشت و صنعت‌هایی که روی زمین‌های غصبی ما عرب‌ها احداث

شده است. در مورد رویه غصب زمین‌ها هم باید گفت که این زمین‌ها را به زور از ما گرفتند و بابت هر هکتار ۸۰ هزار تومان به حساب دادگستری واریز کردند، یعنی کسی حاضر نبوده که پول بگیرد، پول را واریز کردند به حساب مدعی العموم، زمین را به زور از چنگ ما خارج کردند و مردم اگر اعتراضی می‌کردند، سنگی می‌زدند، شیشه‌ی ماشینی از نیروهای امنیتی یا انتظامی شکسته می‌شد باز از همون پول کسر می‌کردند. هکتاری ۸۰ هزار تومان. بعد قول دادند، نامه نوشتند امضا دادند تعهد دادند که این طرح مال خود شماست، ما نیروی کار برای این طرح‌ها نیاز داریم، هر طرحی تقریباً چند هزار پرسنل می‌خواهد، خب شماها استخدام و از این وضعیت خلاص می‌شوید. خندیدند به ریش مردم، طرح‌ها را اجرایی کردند، زمین‌ها را مصادره کردند و نیرو از استان‌های دیگر آوردند و این سیاست همچنان ادامه دارد. اگر رجوع کنید به آمارهایی که خود حاکمیت منتشر میکند، رجوع کنید سایت سرطان کشور و آمار سرطان، ببینید بیشترین آمار سرطان کجاست؟ من حافظ فاضلی که با شما صحبت می‌کنم، باور بفرمایید در خانه سه بیمار مبتلا به سرطان دارم، پدرم، مادرم و برادرم! تمام این وضعیت ساخته‌ی این حاکمیت است. ما نه از این طرح‌های به اصطلاح ملی‌شان بهره‌ای بردیم و نه از آن صنایع پتروشیمی که فقط استک‌شان، دودکش‌های‌شان مواد سمی را به حلقوم امثال ما می‌رسانند. همین طرح‌های کشاورزی‌شان در نیشکر، آب شورشان را به کجا سرازیر می‌کنند؟ به نخلستان‌ها! ۵ میلیون نخل از بین بردند، دیگر نخلستانی اصلاً وجود ندارد دوستان! چون زمین شور شده، آب شور شده، میزان نمک زمین بالا رفته، فقط یک درخت می‌بینید و هیچ محصولی ندارد. رجوع کنید به آمار سندیکای نخل‌کاران، در حال حاضر بی‌آبی و پساب کارخانجات و

طرح‌های نیشکر باعث نمکی شدن خاک شدند. البته سد گتوند هم خودش یک دریای نمک است. حمیدیه‌ای که زمانی در سال چند فصل محصول می‌داد در حال حاضر امکان کشت را ندارد. بی‌آبی، بالا بودن شوری و پسابی که ارسال می‌شود برایشان، این وضعیت و این چرخه همچنان ادامه دارد. مردم یعنی باور کردند و به این نتیجه رسیدند که حاکمیت قصد دارد این‌ها را از بین ببرد، به همین دلیل می‌بینیم در خیابان‌های اهواز خفاجیه و دیگر شهرها معترضین شعار «کلاً کلاً له تعجیل» سر می‌دهند، به معنی نه به کوچ اجباری. به همین دلیل است که مردم در خیابان‌های شهرهای اقلیم و روستاها شعار «به دم به روح مفتیکمی اهواز» سر می‌دهند. این مردم به این نتیجه رسیده‌اند که این حاکمیت با آنها سر دشمنی دارد. در صدد از بی‌بردنشان است، چون می‌بینیم هر آنچه که ما در سرزمینمان داریم جز جپاول و غارت و نابودی هیچ نتیجه و حاصل دیگری نداشته است.

ما اگر ۲۰ یا ۳۰ سال پیش این صحبت‌ها را می‌کردیم خیلی از هموطنان ما، خیلی از دوستان عرب ما، زیاد بهای نمی‌دادند، گوش نمی‌دادند؛ دلیلش هم کاملاً مشخص است، شما دوستان بهتر از من می‌دانید و دلیل‌اش کاملاً مذهبی است. وابستگی جامعه‌ی عرب به تشیع و مراجعه تقلید و این مسأله باعث شد که این طیف در منطقه‌ی ما دست از تشیع بکشند. البته مسأله‌ی روی آوردن به تسنن، ادیان یا مذاهب دیگر مربوط به این دهه نیست. من از خودم صحبت بکنم، مثلاً یکی از عمو زاده‌هایم در سال ۴۲-۱۳۴۰ سنی شد، این مسأله بسیار خفیف بود، ولی بعد از دهه‌ی ۸۰ میلادی، جنگ عراق و ایران و بعد از آن مسأله‌ای که به اسم نوسازی و بازسازی پروژه‌هایی که داشتند و اجرایی نشدند و به جایی که این بازسازی به خود مردم برسد به کرمان و سپاه یزد و سپاه اصفهان رسید و

مردم دیدند که این حاکمیت چگونه برخورد می‌کند، چگونه کارشکنی می‌کند، چگونه در حال غارت و چپاول است، به این نتیجه رسیدند که تنها راهکار باقی مانده سرنگونی این حاکمیت است. در همان خیابان‌های اهواز و شهرهای اقلیم، شعار مردم آب بود ولی در روز دوازدهم و سیزدهم مطالبات مردم به «اشد یرید اسقاط نظام» تبدیل شد. وقتی حاکمیت جواب اعتراض مردم را ندهد، هر اعتراضی بزرگتر خواهد شد، مطالبات بیشتر شده و همین اتفاق در منطقه‌ی ما رخ داد و حاکمیت هم به شکلی بسیار فجیع و خشن با استفاده از نیروهایی از استان‌های دیگر، توانست که این‌ها را قلع و قم بکند، هزاران هزار نفر را بازداشت کرد و من واقعاً متأسفم که کودکان ۱۲ ساله در بازداشت هستند دوستان. چگونه به یک کودک ۱۲ ساله تهمت به خطر انداختن امنیت ملی می‌زنند؟ واقعیت امر این است که این وضعیت محیط‌زیستی مردم را به چاره‌اندیشی واداشت، مردم را به فکر کردن وادار کرد که ما چه بکنیم؟ چه جور می‌خواهیم زندگی کنیم؟ این سرزمین، سرزمین اجدادی ماست، ما اینجا خاطره داریم، اینجا زندگی کردیم، و جب به و جب‌اش برای ما خاطره است، ما که در غربت هستیم، این مسائل را شما بهتر از من درک می‌کنید. این وضعیت باعث شد به این نتیجه برسند که حتماً باید اعتراضات‌شان را سراسری کرده و سعی در مسالمت‌آمیز برگزار کردن آن را داشتند، چراکه را حاکمیت می‌شناسند، چندین و چند نوع برخورد را تا به امروز تجربه کرده‌اند. در سال ۸۳ (۲۰۰۵ میلادی) تمام این‌ها را تجربه کردند به همین دلیل صدای معترضین‌ی که گوش تمام دنیا را فرا گرفت و می‌گفتند تظاهرات ما سلمی است، ما آب می‌خواهیم، ما زمین‌مان را می‌خواهیم واقعاً هم سلمی بود. با توجه به اینکه حاکمیت تمام سعی و تلاش خود را کرد،

نشانی
چندین ائتلاف ایرانی حضور دارد، بعضی از همپیمانان شما استقلال‌خواه هستند و بعضی فدرال‌خواه، چرایی اتخاذ این سیاست از طرف حزب مردم بلوچستان را در چه چیزی باید جستجو کرد؟

با تشکر و سلام به شما و همه‌ی دوستان و خیلی خوشحالم که به هر حال در جمع دوستان هستیم، در این روزهایی که آدم از دیدار فیزیکی و نزدیک از همدیگر محروم است، امیدوارم که به زودی از نزدیک همدیگر را ببینیم. ببینید مسأله‌ی اساسی این است که هدف اول حزب مردم، دستیابی به حاکمیت مردم بلوچستان است؛ و در برنامه‌ی خودمان یک منشور فدرال داریم که در چهارچوب آن خواهان اتحاد بر بنیاد برابری ملی هستیم. در جامعه بلوچستان برای حل مسائل بلوچستان تنوع فکری وجود دارد. در ایران هم‌اکنون و در دوران معاصر تفکرات هژمونی‌طلبی ملی که هدف آن یکسان‌سازی ملی است حاکم است و عملکردهای استعماری در ارتباط با ملت‌های تحت ستم وجود دارد. در مقابل چنین امپریالیسم داخلی‌ای که در تفکر حاکمیت‌های ایران و در تفکرات سیاسی و رفتاری جامعه حاکم مسلماً و در بخشی از گروه‌های اپوزیسیون وجود دارد در بین ملت‌های تحت ستم نیز تفکرات استقلال‌طلبانه به وجود می‌آید. این جنبش‌ها دارای پایه‌ی اجتماعی هستند و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت.

اگر هدف ایجاد یک جامعه‌ی دموکراتیک است که ناسازگاری‌ها و تفاوت‌ها را به شکل مسالمت‌آمیز حل کند، باید بتوان بین تفکرات متفاوت دیالوگ ایجاد کرد. ما در حزب مردم فکر می‌کنیم در جوامع ملی‌ای که امروز در ایران هستند پلورالیسم فکری فراوانی وجود دارد و هیچکدام از این‌ها به زودی ناپدید

عواملش را فرستاد که تیراندازی کنند ولی مردم تحت هیچ شرایطی این مسالمت‌آمیز بودن راهپیمایی و اعتراضات را نقض نکردند. نتیجه‌ی این اعتراضات و خیزش واقعاً عالی بود. وقتی که ما صدای اتحاد را از سقز و کرمانشاه و آذربایجان می‌شنویم، آذربایجانی که تقریباً می‌توان گفت یکی دو دهه پشت کرده بود به تمام اعتراضاتی که در مرکز رخ می‌داد؛ و این نشانگر این است که تمام ملیت‌ها، تمام مردمان ساکن در ایران به این نتیجه رسیده‌اند که فقط با یکدست بودن، همصدا بودن، همنوا بودن است که می‌توانند از شر این تمامیت‌خواهی از شر این حاکمیت خلاصی یابند و یک حاکمیت کاملاً دمکرات-فدرال در این سرزمین برقرار کنند.

باید گفت که با توجه به تنوع و تکثری که در این مملکت وجود دارد، هیچ حاکمیتی هیچ سیستمی بدون رعایت احوال این مردمان، بدون احترام گذاشتن به زبان و به فرهنگ‌شان، به سنن و تاریخ‌شان به نتیجه نمی‌رسد. تنها راه‌حل باقی مانده برای احترام گذاشتن به این تنوع و تکثر فدرالیسم است! به این دلیل ما به فدرالیسم اعتقاد داریم و باورمندیم با در کنار هم بودن در یک سیستم کاملاً دمکرات و فدرال و یک دولت مرکزی مشترک می‌توانیم شکوفا بشویم، می‌توانیم دست در دست هم به یکی از بهترین‌ها در منطقه و جهان تبدیل شویم. با توجه به تنوعی که موجود است و با توجه به فرهنگ‌های متفاوت، ما از فدرالیسم صحبت می‌کنیم. امیدوارم که تمام احزاب و سازمان‌های سیاسی قبل از اینکه دیر شود به ضرورت این قضیه پی ببرند؛ قبل از اینکه این مسائل از کنترل خارج شوند و ما وارد یک تونل سیاه بشویم. امیدوارم با صحبت‌هایم جوابتان را داده باشم و اگر بعضاً حاشیه رفتم فقط به خاطر این بود که کاملاً از اوضاع و احوال موجود دلم پر است.



نمی‌شوند. به همین دلیل ما در حزب مردم بلوچستان از هرگونه امکانی برای دیالوگ و یا همکاری در خصوص نکاتی که با هر گروه توافق نوشته و یا نانویشته داشته باشیم به نوعی همفکری، دیالوگ و یا همکاری پروژه‌ای و استراتژیک داریم. اتحاد استراتژیک ما با کنگره ملیت‌های ایران فدرال و با اتحادیه‌هایی همانند شورای دموکراسی‌خواهان و همبستگی برای آزادی و برابری است که هم‌اکنون توافق نوشته و رسمی حزبی داریم. اما با گروه‌های دیگر که شاید استقلال طلب باشند و یا فدرالیسم را قبول نکنند همکاری و یا هماهنگی انجام می‌دهیم. این بخشی از فعالیت ما برای ایجاد فرهنگ‌سازی دموکراتیک در جامعه است تا از هم‌اکنون به حل مسائل و تضارب آراء به شکل دموکراتیک کمک کند. اگر با هم صحبت نکنیم آن‌موقع در مقابل همدیگر به شکل قهرآمیز قرار می‌گیریم. ما باید از هم اکنون به این فکر باشیم که یک فرهنگ دموکراتیک در جامعه‌ی خود و دیگر جوامع ایجاد کنیم تا مسائل به شکل دموکراتیک حل شوند. به نظر ما در شرایط فعلی باید از هرگونه دیالوگ و نزدیکی با جمهوری اسلامی ایران و نیروهای وابسته به آن و یا سازمان‌های موازی با آن پرهیز کرد.

برای ایجاد و یا حفظ یک جامعه‌ی دموکراتیک باید یک دید باز داشت و باد دید باز رفتار کرد و با دیالوگ سیاسی و همکاری‌های مقطعی و شرکت در کنفرانس‌ها و سمینارهای یکدیگر به آشنایی با همدیگر و شناخت بهتر در تداوم ایجاد فرهنگ دموکراتیک و لیبرال و جوامع دموکراتیک و همزیستی مسالمت‌آمیز ملی کمک کرد. این سیاست حزب مردم بلوچستان است؛ و همیشه هم حزب مردم بلوچستان در ارتباط با همه گروه‌ها و بخش‌های اپوزیسیون چه استقلال طلب و یا سلطنت طلب، بر پیشبرد برنامه و ایده‌ی خود که همانا حاکمیت ملی و حفظ واحد ملی و فرهنگی بلوچستان با حفظ

هویت ملی آن بر بنیادی دموکراتیک و حسن همجواری با ملل دیگر بر بنیاد حقوق بشر سازمان ملل متحد، اصرار ورزید و در پیشبرد آن کوشیده است.

سپاسگزارم آقای بلیده‌ای. کاک شاهو در شرایط کنونی بسیاری از دوستان فدرالیسم را یک راهکار قلمداد می‌کنند؛ اما دو موضوع مطرح است، از یک طرف استقلال طلب‌ها معتقدند که به دلیل وجود مشکلات منطقه‌ای، فدرالیسم یک راهکار نیست و قابلیت حل این مشکلات را ندارد. از طرفی دیگر تمامیت‌خواه‌ها معتقدند که ما مشکلات بزرگ و کلان موجود از جمله بحران‌های زیست‌محیطی و مسئله‌ی توسعه را نمی‌توانیم از طریق فدرالیسم حل کنیم. شما چطوری این دو مسئله را با هم تلفیق می‌کنید؟ آیا فدرالیسم توانایی حل مسائل کلان و بحران‌های منطقه‌ای و سراسری ایران را دارد؟

اتفاقاً نقطه‌ی قوت فدرالیسم در حل این مسائل است. بگذارید نگاه دقیق‌تری به بحران‌ها بر اساس وجود و عدم وجود فدرالیسم داشته باشیم. اولاً، هر کدام از اتنیک‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند، خود داری یک سرزمین هستند که در آن اکثریت را تشکیل می‌دهند، این یک فرصت است که به آسانی فدرالیسم در ایران پیاده شود. بگذارید سه ابربحران ایران را براساس وجود و عدم وجود فدرالیسم بررسی کنیم:

اولین ابربحران، ابربحران محیط‌زیستی است. چند عامل اساسی که در این ابربحران نقش دارند عبارتند از تغییر اقلیم، عدم توانایی در مدیریت آب، تمرکز توسعه و سیاست خارجی جمهوری اسلامی. در زمینه‌ی تغییر اقلیم تقریباً برای همه کشورهای دنیا نمایان شده



که این بحران یک ابربحران جهانی است و حل آن مستلزم همکاری جهانی است. پس معنی این راه حل این است که هر دولتی که در ایران در رأس امور باشد، باید در تمامی امور رابطه‌اش را با جامعه‌ی جهانی به حالت عادی درآورد. این در حالی است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی نه تنها بر مبنای عادی‌سازی روابط با کشورهای جهان بنیاد گذاشته نشده بلکه مبنای آن ایجاد چالش و افزایش تنش در سطح کشورهای اسلامی است.

حالا بیاید یک سناریو دیگر را بررسی کنیم. در این سناریو فرض را بر آن می‌گذاریم که یک دولت در ایران در رأس امور قرار می‌گیرد و روابطش با جامعه‌ی جهانی را به حالت عادی در می‌آورد. شرایط عادی‌سازی رابطه در هر دولتی این است که دولت مذکور نگاه امنیتی به هویت‌های غیرفارس و غیرشیعه را تغییر دهد. چرا این ادعا را مطرح می‌کنم؟ حالا بگذارید یک مقدمه را طرح کنم و بعد جواب چرایی این ادعا را بدهم. در طول ۱۰۰ سال گذشته نگاه دولت مرکزی ایران به هویت‌های غیرفارس و غیرشیعه یک نگاه امنیتی بوده است و هویت استاندارد یا هویت رسمی هویت فارس-شیعه بوده است. وضعیت همسایگی ایران بدین شکل است، در جنوب عرب‌های اهوازی عقبه‌ای فرهنگی از حوزه‌ی خلیج فارس تا شمال افریقا دارند، تورک‌ها هم عقبه‌ی فرهنگی‌ای از قفقاز تا آسیای مرکزی به اضافه ترکیه امروزی دارند، کوردها هم از دریاچه‌ی ارومیه تا دریای مدیترانه عقبه فرهنگی دارند، در شرق هم وضعیت بدین شکل است از یک طرف هویت پشتون سنی مذهب و پاکستانی سنی مذهب حضور دارد و اگر طرف دیگر هویت بلوچی. پس در یک کلام نگاه حاکمان به هویت‌های داخلی جغرافیای ایران، ایران را به یک جزیره‌ی محاصره شده از طرف دشمنانش تبدیل کرده است. بر این اساس تا نگاه

حکومت به هویت‌های غیرفارس و غیرشیعه تغییر نکند، امکان آن وجود ندارد که ایران بتواند در خاورمیانه، اوراسیا و بخش‌های از شبه‌قاره راوبطاش را عادی کند. کمالینکه در دوره پهلوی دوم ایران با غرب رابطه‌ای عادی داشت، اما هرگز با کشورهای منطقه رابطه‌ی مناسبی که مبنی بر حسن همجواری باشد نداشت. در این مورد با عطف به فدرالیسم مقوله‌ی مدیریت آب را هم بررسی می‌کنم. جغرافیای ایران یک جغرافیای خشک است و مقوله‌ی کم‌آبی موضوع تازه‌ای نیست، ما کوردها در فرهنگ خود حکمرانی آب را داشتیم و حتی در روابط اقتصادی و اجتماعی کوردستان یک پست به اسم میرآب وجود دارد؛ کار فردی که میرآب می‌شود، نگهداری از منابع آب و تقسیم‌بندی مناسب آب‌های مشترک است. البته که در مرکز ایران هم باتوجه به وجود قنات حکمرانی آب وجود داشته است. در این بین حکومت مرکزی در ۱۰۰ سال گذشته بر مبنای آسمیلاسیون کوردستان را اداره می‌کند و همزمان آب بر اساس مدیریت یکپارچه از مرکز اداره شده است. این دو مقوله یعنی نگاه کم اهمیت به حکمرانی‌هایی که در سده‌ها کارکرد داشتند و مدیریت بدون در نظر گرفت ساختار و چالش‌های منطقه مسبب آن شده است که عملاً کوردستان نیز به ورطه‌ی کم‌آبی کشیده شده است. مشخص است که فدرالیسم حکومت خود را بر مبنای خواست، ساختار و نیازهای منطقه‌ای بنا می‌کند و امکان حل بحران در آن بسیار بیشتر است.

دومین ابر بحرانی که ایران با آن روبرو است بن بست در توسعه است. شما اگر نقشه‌ی بحران فرونشست زمین و ورشکستگی آب را با نقشه‌ی مناطق صنعتی ایران در کنار هم‌دیگر قرار دهید، این دو نقشه تقریباً جز در مناطق اهواز و بلوچستان با هم کاملاً منطبق هستند، در مورد اهواز که چرایی بحران آب

مشخص است و آن هم اتفاقاً به موضوع عدم تجزیه‌ی قدرت در ایران برمی‌گردد. اما با شرایطی که در مرکز ایران هست، کشاورزی و صنعت به ورشکستگی و بن‌بست رسیده‌اند و در مورد باقی مناطق هم که حاکمان نگاه امنیتی به مناطق دارند و اصلاً آماده نیستند که در آنجا سرمایه‌گذاری کنند. با این حال جمهوری اسلامی برای خروج از این بن‌بست، دست به انتقال آب از حاشیه به مرکز ایران می‌زند. مردم حاشیه اکثراً فقیر هستند به طوری که طبق آمار مناطق کوردستان در یک دهی گذشته آمار فلاکت‌شان بالاتر از حد متوسط ایران بوده است. همزمان با فلاکت زندگی مردم به کشاورزی گره خورده است، یک کشاورز از هر متخصصی در دنیا بهتر درک می‌کند که کشاورزی بدون آب و با آب چه معنی‌ای دارد. پس در عمل رژیم با انتقال آب و گرفتن آن از کشاورزان دارد بنزین بر شکافها میریزد! بی‌گمان در صورت عدم توقف انتقال آب، اعتراضات اقلیم اهواز آخرین اعتراضات در زمینه آب نخواهد بود، در همین حال هم مردمان استان‌های لورستان و چهارمحال به صورت روزانه به انتقال آب معترض هستند، فدرالیزم نه تنها می‌تواند ایران را از بحران توسعه نجات دهد، بلکه تنها راهی است که می‌توان از طریق آن مدیریت منابع را انجام داد و از تنش‌های اجتماعی و سیاسی جلوگیری کرد.

سومین بحران، بحرانی است به اسم تهران بزرگ! دیگر کسی نمی‌تواند انکار کند که در تهران حتی تأمین هوای سالم هم به یک آرزوی دست‌نیافتنی تبدیل شده است، همه هم می‌دانیم آنچه تهران را به یک ابربحران اجتماعی، محیط‌زیستی، اقتصادی و سلامتی تبدیل کرده است، نگاه و سیاست مرکزگراهاست. آنها دهه‌ها است که جاده، دانشگاه، بیمارستان، فرودگاه و ... را تنها برای خود خواسته‌اند. بر این اساس روزانه جمعیت

تهران افزایش پیدا کرده و حال به وضعیتی رسیده که تأمین زیرساخت که هیچ، تأمین هوای پاک هم امکانش بسیار کم است. پس فدرالیزم نه تنها نقضی در حل ابربحران‌های ایران ندارد، بلکه به جرأت می‌توان گفت که تنها راه‌حل برای این ابربحران‌هاست و تأکید و پافشاری بر تمرکزگرایی و تمامیت‌خواهی قطعاً بحران‌های کنونی را به نقطه‌ای بدون بازگشت می‌برد.

سروش آمار فقر، بیکاری، کم‌سوادی، فلاکت، در بلوچستان معمولاً بالاتر از سطح میانگین کلی ایران است، چرا این آمارها در بلوچستان بالاتر است؟



از انضمام بلوچستان تحت حاکمیت پهلوی اول رفتار سیاست ایران در بلوچستان در دوران پهلوی دوم شکل گرفته است. آقای عباس خلعتبری که در گذشته به عنوان رئیس کل «سازمان معاهده‌ی مرکزی (سنتو)» انجام وظیفه کرده، در گفت‌وگویی با سلیگ، اس.هریسون نکته‌ای افشاگرانه را یادآوری می‌کند: «تصور ما در سنتو همیشه این بود که بلوچها در فرصتی سعی خواهند کرد با کمک شوروی دولت مستقل خود را ایجاد کنند. بنابراین تلاش ما این بود که تا حد ممکن آن‌ها را از نظر سیاسی ضعیف، عقب‌مانده و نامتحد نگهداریم». این سیاست عملاً در بلوچستان از زمان پهلوی اجرا می‌شده است و در دوران جمهوری اسلامی ایران شدت پیدا کرده است. آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران در یک مصاحبه با آقای سلیگ اس.هریسون در سال ۱۹۷۷ گفته بود که جمعیت بلوچها زیاد نیست و اتفاق افتاده که در یک منطقه سوق الجیشی کشور زندگی بکنند. آیا ما به آنها اجازه بدهیم که از این موقعیت استفاده بکنند تا ما از منابع گرانبها برای توسعه یک منطقه‌ی

عقب افتاده استفاده کنیم؟ بهتر است که این‌ها را به جای دیگری منقل کنیم.

این سیاست را رژیم جمهوری اسلامی ایران تشدید کرده است. سال ۱۳۵۹ من این را خودم از یک آخوند در یک تشییع جنازه‌ی یک بسیجی شنیدم. ما را به عنوان دانش‌آموزان دبیرستان در چابهار به این تشییع جنازه برده بودند. آخوندی که از طرف حاکمیت صحبت می‌کرد گفت: ما هم اکنون در جنگ با عراق هستیم وقتی از جنگ خلاص بشویم به حساب بلوچ‌ها می‌رسیم؛ و واقعاً هم اینطور شد. در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی عملیات نظامی در بلوچستان به ویژه در منطقه سرحد و سیستان بلوچستان شدت یافت. قتل‌عام‌های وسیعی انجام گرفت. که در گزارش‌های سال ۱۹۹۲ سازمان عفو بین‌الملل نیز آمده است. در این زمان بود که مردان خیلی از روستاهای بلوچستان توسط نیروهای سرکوبگر کشته شدند.

سیاست ایران عملاً در بلوچستان با هدف ایجاد شرایطی بوده است که مردم بلوچ در بلوچستان امنیت سیاسی اقتصادی و فیزیکی و فرهنگی نداشته باشند، برای دستیابی به کار از بلوچستان به کشورهای همسایه مهاجرت کنند و در ضمن مهاجرت برای غیربلوچ‌ها را به ویژه به شکل وابستگی به ارتش، سپاه پاسداران، سازمان‌های اطلاعاتی و نیروهای انتظامی و سازمان‌ها و نهادهای وابسته به این گروه‌ها را سهل کرده است. هدف نهایی رژیم ایران تغییر جمعیتی بلوچستان است تا مردم بلوچ در سرزمین تاریخی خود به یک اقلیت تبدیل شوند. در حالی که در برخی از شهرهای بلوچستان بیکاری بالای ۶۰ درصد است، بجای ایجاد کار برای جوانان بلوچ سیاست رژیم این است که مردم بلوچ همچنان در بیکاری و فقر زندگی کنند و سعی می‌کند مهاجرت غیربلوچ‌ها را که بیشتر کارکنان ارتش سپاه پاسداران، سازمان‌های اطلاعاتی و نیروهای

انتظامی و نهاد و شرکت‌های وابسته به آنها هستند به بلوچستان بیشتر کند. این به نوبه خود اختلاف جامعه بلوچستان با جامعه مهاجر را شدت می‌بخشد.

سیاست تغییر جمعیتی ایران در دولت روحانی با اعلام اینکه بین ۵ تا ده میلیون جمعیت به بلوچستان انتقال داده می‌شود تشدید شده است. این سیاست را همایش جمعیتی اسم نهادند. هدف آن تغییر جمعیتی بلوچستان و تبدیل کردن مردم بلوچ به یک اقلیت در سرزمین تاریخی و ملی خود است. بلوچستان همیشه یک سرزمین مهاجرپذیر بوده است و ما بلوچ‌ها نیز به دلایل متفاوت از جمله برای فرار از لشکرکشی‌های حاکمان ایران از زمان قاجار تا همین حالا مجبور به مهاجرت به کشورهای همسایه به ویژه به کشورهای عربی شدیم. ما مخالف مهاجرت غیربلوچ‌ها از جاهای دیگر ایران و یا جهان به بلوچستان نیستیم. اما همچنان که ما بلوچ‌های مهاجر به سرزمین‌های دیگر با حفظ زبان و فرهنگ خود در حد امکان در فرهنگ آن کشورها ادغام شدیم خواست ما این است که مهاجران به بلوچستان با حفظ فرهنگ و زبان خود در فرهنگ بلوچستان انترگریتید بشوند، نه مردم بلوچ در فرهنگ جمعیت مهاجر که به شکل سیستماتیک توسط دولت ایران به بلوچستان آورده شدند ادغام بشوند. سیاست تفکیک سرزمینی بلوچستان و تقسیم آن به سه یا چهار استان نیز در همین راستا است تا تغییر جمعیتی در بلوچستان راحت‌تر انجام شود. بخشهایی از سرزمین بلوچستان به استان‌های همسایه‌ی هرمزگان، کرمان و خراسان جنوبی ادغام شده و وضعیت مردم بلوچستان در این مناطق حتی از بلوچستان نیز بدتر است. اگر مردم بلوچ از سیاست دولت ایران در بلوچستان تحت ستم هستند مردم این مناطق هم از سیاست دولت ایران به عنوان بلوچ تحت ستم هستند و هم از ستم استانی

در رنج‌اند. می‌توان گفت که سیاست ایران در ارتباط با بلوچستان سیاستی استعمارگرانه‌ی راسیستی است که هدف آن با از بین بردن کامل بلوچستان به عنوان یک مردم و یک واحد فرهنگی و ملی است. عقب‌نگه داشتن بلوچستان از لحاظ سیاسی اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی در راستای چنین اهداف فاشیستی و شوونیستی‌ای است.

سروش آقای حسینی، جمهوری اسلامی در سطح منطقه بیش از چند بار، خصوصاً در یکی دو دهه‌ی اخیر علیه کوردها در مناطق دیگر کوردستان مانند کوردستان عراق یا کوردستان سوریه عمل کرده است، دلیل این سیاست جمهوری اسلامی را شما در چه چیزی می‌بینید؟

اجازه بدهید کمی به عقب برگردیم ببینیم رژیم‌های حاکم بر ایران چه رویکردی نسبت به ملیت‌های ایران داشته‌اند؟ برای همه‌ی ما روشن است و دیگر یک آرزوست که شاهد باشیم یک رژیم در ایران روی کار آمده و به نسبت ملیت‌های تحت ستم ایران نظر مساعدی داشته باشد. تا الان چنین چیزی بوده است؟ یا کدام رژیم بوده که لاقلاً در سرکوب ملیت‌ها مخصوصاً ملت کورد دست نداشته و سرکوب مداوم این‌ها رو در نظر نگرفته باشد؟ متأسفانه می‌بینیم همین الان هم، همین امروز کسانی که نقش اپوزیسیون این رژیم را بازی می‌کنند در جهت منافع یک جمع از ایرانیان که خود نیز حاضر نیستند تعریف کنند که قوم هستند، ملت هستند، عشیره‌اند؟ چی هستند؟ و فقط خودشان را ایران تلقی می‌کنند، یعنی فارس را به معنی ایران و ایران را به معنی فارس ترجمه می‌کنند. این جمع هم که اپوزیسیون هستند، هر وقتی که صحبت از حقوق



ملیت‌های ساکن ایران به میان آمده بلافاصله یک تهمت و یک توهین به نسبت این ملت‌های تحت ستم در نظر می‌گیرند: تجزیه طلب! من نمیدانم عمداً این را می‌گویند یا معنایش را نمی‌فهمند؟ تجزیه از چی؟ اگر ملت کورد امروز بر مبنای آن اصل بین‌المللی، آن اصلی که هست بخواهد حق تعیین سرنوشت خودش را به دست بگیرد از کدام قسمت تجزیه شده است؟ که به کدام قسمت وصل شده است؟ بلکه این حق تعیین سرنوشت خودش را در صورت حال استقلال، فدرالیسم، خودمختاری، کنفدرالیسم به هر صورتی که خواست می‌تواند تعیین کند. این‌ها این اتهام می‌زنند، یا در جایی دیگر می‌گویند که این‌ها تمامیت ارضی ایران را به صورتی زیر پا گذاشتند. من وظیفه دارم تمامیت ارضی کشورم و ملت‌م را حفظ کنم، تورک همین وظیفه را دارد، عرب همین وظیفه را دارد، ملت‌های ایران این وظیفه را دارند، حالا فارس هم اگر قبول کند که یک ملت است، این وظیفه را در مقابل دیگران دارد و سرزمین و منطقه‌ی خودش و تمامیت ارضی‌اش را حفظ کند. اما وقتی که این را می‌بینند مخصوصاً زمانی که احساس می‌کنند که ملتی به پا خواسته و هویت خودش را طلب میکند و برای این هویت‌طلبی حاضر است هر نوع مبارزه‌ای را که امکان داشته باشد پیش بگیرد ناچاراً یک نوع دشمنی از پیش تعیین شده برای این‌ها در نظر می‌گیرند. بعد از انقلاب به محض اینکه که انقلاب شد ملت کورد اولین ملتی بود که به فراندن جمهوری اسلامی نه گفت. هر چند بسته و گریخته در جاهای دیگر بودند افرادی که منفرداً به این رژیم به این فراندن نه گفته بودند! ولی سازمان یافته و متحد و اعلام شده تنها ملت کورد بود. این برخورد ملت کورد با رژیم جمهوری اسلامی و رژیم قبل از آن خود به خود یک اولتیماتمی از طرف رژیم دریافت

میکند، رژیم فهمید که این ملت تا لحظه‌ای که به حقوق خودش نرسد از پا نخواهد نشست. بنابراین از نظر تمام کسانی که در رأس آن جمهوری اسلامی بودند آنانی که به دنبال ملت‌سازی بودند، یک ملت، یک زبان، یک پرچم و یک دولت و مذهب را دنبال می‌کردند، کوردها به عنوان یک خطر جدی محسوب می‌شدند. تا آنجایی که مقدور بود در داخل کوردستان به این ملت حمله کردند، کشتند، زندانی کردند، اعدام کردند و دهات و روستاها رو با خاک یکسان کردند و هر چه از دستشان برآمد کردند؛ اما در خود منطقه، متأسفانه منطقه‌ی خاورمیانه مخصوصاً این منطقه‌ای که کوردستان در آن واقع شده یک نوع مرزبندی، مرزهای قراردادی، مرزهای ساختگی برای ایجاد حکومت‌های دست‌نشانده ایجاد شده و در نتیجه ملت‌های ساکن منطقه تبدیل به قسمت‌های کوچک و پارچه پارچه شده‌اند. به این صورت این ملت‌ها برای احقاق حقوقشان هر کدام به نوعی به دنبال مبارزه‌ی خودشان هستند، ملت کورد هم به همین صورت. اما ملت کورد با همسایه‌هایی روبه‌روست. ترکیه از یک طرف، سوریه از طرفی دیگر و همچنین عراق و ایران. عراق که امروزه در قانون اساسی‌اش علی‌الظاهر حق ملت کورد را تا حدودی به رسمیت شناخته است، متأسفانه با هژمونی‌طلبی‌ای که ایرانیان در عراق دارند می‌توان گفت حاکمیت عراق در دست ایران است. ما دیدیم که برای رفrandمی که چند سال پیش که در کوردستان عراق صورت گرفت حکومت ترکیه و ایران به چه صورتی مخالفت کردند و جمهوری اسلامی ایران حتی با نیروهای نظامی خودش با حکومت اقلیم کوردستان عراق وارد جنگ شد. چرا؟ چون می‌دانند هر بخشی از کوردستان که به حقوق خودش برسد بر سایر بخش‌ها تأثیر خواهد داشت. ناچاراً اگر در تمام موارد، در مواردی دیگر هم با هم اختلاف داشته

باشند این کشورهای همسایه در برابر خواست به حق ملت کورد که خواست هویت‌طلبی‌ست با هم متحدند و این اتحاد ننگین را همیشه نگه داشته‌اند. چه در رژیم شاهنشاهی و چه در رژیم جمهوری اسلامی چون از تغییر در مرزهای قراردادی و مرزهایی که به قول معروف به صورت امر واقع ایجاد شده‌اند نگرانند. همین مرزی که قراردادی تأسیس شده را می‌توان با یک قرارداد هم لغو کرد. امر واقع می‌تواند این مرز را از بین برده و مرز تازه‌ای درست کند. به همین صورت جمهوری اسلامی با تمام قوا می‌کوشد چه در داخل ایران و چه در منطقه تا آنجایی که امکان دارد در سرکوب کوردها فعال باشد و اجازه ندهد کوردها در هیچ منطقه‌ای به حقوق خودشان برسند. شاید سؤالی پیش بیاد که چرا در جریان جنگ ایران و عراق به عنوان یک نیروی پشتیبان از کوردهای عراق پشتیبانی کرد؟ یا چرا از پ.ک.ک. در خصوص خواست کوردهای ترکیه، پشتیبانی می‌کند؟ عرض کنم که به دنبال کمک نیست بلکه در پی آن است که این قسمت‌ها را به عنوان مهره‌ای در اختیار داشته باشد که اجازه ندهد از آن حدی که خود جمهوری اسلامی مشخص کرده پا فراتر بگذارند. به هر صورتی که امکان داشته باشد جلوی هر نوع حرکت آزادیخواهانه در منطقه را خواهند گرفت. نه فقط برای کوردها، بلکه اطمینان داریم هر ملتی در منطقه بخواهد حقوق اساسی خودش را به دست آورد جمهوری اسلامی مخالف این ملت خواهد بود. جمهوری اسلامی به دنبال گسترش سیستمی است که به وجود آورده و به عنوان یک رژیم شیعه مذهب و پان‌فارس اگر خیلی ساده این را مطرح کنم، در هر دو رژیم، هم در رژیم گذشته از مذهب شیعه به عنوان یک پایگاه برای مخالفت با مخالفین رژیم و استفاده شده است هم در این رژیم. ملت فارس را در پایگاه خودش برای مخالفت با بقیه در نظر گرفته

است. خیلی مشخص است، ناسر بلیده‌یی عزیز الان اشاره کردند مناطقی که استعداد و امکانات رفاهی دارند و می‌توانند توسعه پیدا کنند مناطقی‌اند که در اختیار ملیت‌های ایرانند، اگر جمهوری اسلامی نتواند در اهواز، در کوردستان، در آذربایجان، ترکمن صحرا و در جاهای دیگر از نیروی انسانی، معادن زیرزمینی و امکاناتی که طبیعتاً در اختیار این مناطق است استفاده کند مطمئناً مناطق مرکز دچار بحران‌های اقتصادی خواهند شد. از این نظر هست که باید با اینها مخالفت کند که قدرت نگیرند و قدرتی در اختیار نداشته باشند. چه کورد و چه ملتی دیگر، این کار جمهوری اسلامی است.

سپاسگزارم آقای حسینی. آقای فاضلی یکی از دگرستیزی‌هایی که در بطن ناسیونالیزم ایرانی هست عرب‌ستیزی است و البته بسیاری از عرب‌ستیزها ادعا می‌کنند که اینها علیه عرب‌های خارج از ایران هستند، اما من می‌خواهم این سؤال رو از شما بپرسم، عرب‌ستیزی‌ای که در بطن ناسیونالیزم ایرانی هست چه تأثیری بر عرب‌هایی که در جغرافیای الان ایران زندگی می‌کنند گذاشته است؟

همانگونه که همه شما مطلع هستید، دولت ملت ایران پایه‌اش بر اساس دگرستیزی و به‌خصوص عرب‌ستیزی بنا نهاده شده است. وقتی این سیاست به‌صورت رسمی از سوی حاکمیت مورد استفاده قرار گرفته شده، می‌توانیم ببینیم که این قضیه در حتی آموزش پرورش و کتب درسی هم رسوخ و نمود پیدا کرده است. به شکل بسیار واضحی، همین دگرستیزی و عرب‌ستیزی در هنر جمهوری اسلامی و آنهایی که سریال و فیلم می‌سازند مشخص است. در روزنامه‌ها شما اگر دقت بکنید، آخرین قضیه‌ای



که باعث خشم عمومی شده بود مسأله‌ی سوسک که در روزنامه‌ی اگر اشتباه نکنم ایران جوان بود که منتشر شد و ملت تورک به آن اعتراض کرد. متأسفانه ما سالیان سال است که از این قضیه رنج می‌بریم. در سال ۱۹۶۸ هنگامی که محمد رضا شاه در سوئیس بود و خبرنگار سوئیسی از او می‌پرسد خبرهایی می‌رسد که در منطقه‌ی عربستان یک‌سری درگیری‌ها هست و این مردمان تحت ستم‌اند، وی به صراحت تأکید می‌کند اصلاً ما عرب نداریم، چند تا عشیره هستند که اینها کولی‌اند، ما چیزی به اسم مردم یا ملت عرب نداریم. همین قضیه در سال ۱۹۸۳ توسط رفسنجانی اعلام شد یعنی در دوره‌ی جمهوری اسلامی و منجر به آن شد آن خیزشی در اهواز و چندین شهر دیگر شکل گرفت. نتیجه هم خب سرکوب بود. البته خامنه‌ای یک هفته بعد از این اعتراضات به صورت رسمی در نماز جمعه عذرخواهی کرد و یکی از اثرات آن خیزش، حذف تیم فوتبال روفیش اهواز بود که تقریباً به فینال جام حذفی رسیده بود. آن تیم را اصلاً منحل کردند و تمام بازیکنانش هم به این دلیل مشارکت در آن خیزش دستگیر شدند. من خودم آن موقع جوان بودم من هم بازداشت شده بودم و این قضیه را ما در تمامی محافل دولتی در واقع به چشم دیدیم و لمس کردیم. شما اگر مراجعه کنید به خاطرات خود رفسنجانی چندین نکته اشاره کرده است یا مثلاً کلانتری وزیر کشاورزی رفسنجانی، به صراحت اعلام کرد که حیف است این همه زمین خوب و آب زیاد، حتماً باید مردمان نقاط دیگر بیابند اینجا و زمین‌ها را بخرند، کارخانه بسازند، نخلستان کشت کنند و عرب‌ها را به عنوان نگهبان استخدام کنند تا از این وضعیت خلاص شوند. این دید مربوط به امروز و دیروز نیست. متأسفانه، بیش از ۹۵ سال است که در کشور شکل گرفته است. واقعیت امر این است که در پس ذهن حتی کودکان در مدارس و

دبیرستان‌ها و کودکستان‌ها این مسائل وجود دارد و داریم می‌بینیم. در بعضی از آن کتاب‌هایی که برا آموزش عربی تدوین کرده‌اند به شکل بسیار تحقیرکننده‌ای عرب‌ها را رسم می‌کنند؛ همگی موجود است، شما سرچ کوچکی بکنید اینها رو میتونید ببینید. متأسفانه یک گفتمان کاملاً دولتی شده و طبیعتاً وقتی شما در یک سیستمی رشد پیدا می‌کنید که مبنا و اساس‌اش بر دگرستیزی به خصوص عرب‌ستیزی و تورک‌ستیزی است، خروجی‌اش انسان‌هایی است که ناخودآگاه همیشه این دو طیف را به شکل معمول نمی‌توانند بپذیرند. وقتی که شما برای استخدامی شرکتی مراجعه کنید یا جایی دنبال کار باشید حتما این مسأله گریبان شما را میگیرد. مثلاً شما تحت هیچ شرایطی عربی پیدا نمی‌کنید که خلبان باشد، محال است. پرس و جوهای زیادی هم انجام دادم و تنها کسی که من دیدم و در اهواز توانست خلبان بشود آن هم خلبان بازرگانی به اصطلاح هواپیمایی که حمل و نقل کالا و مسافر، کسی بود به نام ضهیری که هواپیمایش هم سقوط کرد. همان هواپیمایی که در کوه‌های لرستان توسط سپاه مورد اصابت قرار گرفت و سرو تهش را هم آوردند. البته در ایران هم درس نخوانده بود! بلکه از خانواده‌ی متمکنی بود و در خارج از کشور تحصیلاتش را تمام کرد، دوره‌هایش را دید و از سر ناچاری و به دلیل کمبود نیرو استخدام شد. واقعیت امر همین است. شما در همین خیزشی که می‌بینید، بعضی از این کشته شده‌ها دو اسم دارند. مثلاً «فرزاد فیصت» یکی از همین نمونه‌هاست. خیلی از این خانواده‌ها برای اینکه در آینده برای فرزندان‌شان در دانشگاه یا استخدامی مشکلی پیش نیاید دو اسم برای آنها انتخاب می‌کنند، یک نام شناسنامه‌ای و یک نامی که خانواده‌اش صدایش می‌کنند. مثل این آقای خدا بیامرز

«حمزه‌ی فریزاد» در شناسنامه فرزاد بود، خیلی از دوستان بنده مجبور شدند تغییر نام بدهند. در زمانی که من کودک بودم و در زمان عموها و پدرم به چشم خود می‌دیدم. برای خودمم هم سؤال بود و در ذهنم جا نمی‌گرفت! این قضیه، نمیتوانستم بفهمم چرا این کار را می‌کنند. حاکمیت می‌آمد فرضاً خانه‌ی شیخ فلانی، چون میدانستند شیخ یک جایگاه خاصی در بافت اجتماعی جامعه‌ی عرب دارد. موقعی که صاحب فرزند می‌شدند اینها رو مجبور می‌کردند، شیخ همایون، شیخ تهران، شیخ شهرام اینها رو خود حاکمیت مجبور می‌کرد که اسم بچه‌هایشان را اینگونه بگذارید که مردم هم مثل شماها همین کار را انجام بدهند و برای بچه‌هایشان اسمی فارسی تعیین کنند. این مسأله شخصاً وقتی که یعقوب به دنیا آمد و من رفتم برایش شناسنامه بگیرم قبول نکردند اسم عربی بگذارم پیش آمد. اسلامی، مذهبی مشکلی ندارند حسن و حسین و اینها مشکلی نیست ولی اگر شما بخواهید یک اسم عربی بگذارید که خارج از اهل بیت و این مسائل باشد قابل قبول نیست. وقتی ما در جامعه‌ی زندگی می‌کنیم که انتخاب اسمی برای فرزندانمان کار ساده‌ی نیست یعنی مشکلاتی داریم، حال توجه بفرمایید برای اخذ مجوز، برای استخدام و برای امور دیگر با چه مشکلاتی مواجه خواهیم شد! این قضیه همانطور که در اول صحبت‌مان اشاره کردم نهادینه شده است. به این دلیل که گفتمان آموزش پرورش است، گفتمان دانشگاهیان و اساتید دانشگاه است، گفتمان حاکمیت بوده و رسوخ پیدا کرده است. حذف این مسأله و کمرنگ کردنش کار بسیار سختی است و به یک تلاش دسته‌جمعی و گروهی نیازمند است. این مسأله متأسفانه عواقب شومی هم داشته است، وقتی یک بچه در منزل یک سریال را نگاه می‌کند یا به تماشای یک تئاتر یا فیلم سینمایی می‌نشیند

که مثلاً یک تصویر خیلی زنده‌ای از یک بلوچ یا یک عرب یا یک تورک یا گیلانی یا مازندرانی ارائه می‌دهد، طبیعتاً آن کودک مورد هدف است، من که نیستم، من که متوجه میشوم، من که سن و سالی را گذرانده‌ام میدانم که یک نوع سیاست است برای آسمیله‌کردن و تغییردادن. این تغییر باعث می‌شود که من یک مقدار دور بشوم از خودم از سنتم، از فرهنگم از زبانم. ولی آن کودک این مسائل را درک نمی‌کند و با یک خلاء هویتی مواجه می‌شود، همیشه سعی می‌کند از اصل خودش از زبان خودش، از ملت خودش دو شده و فاصله ایجاد کند. باور کنید در همین گفتمان‌هایی که از این تلویزیون‌ها گسترش داده می‌شود طرف می‌گوید درست است من خودم تهرانی هستم ولی پدرم، پدربزرگم تورک بوده، یعنی حاضر نیست بگوید من هم ترک هستم و از همان سلاله هستم، من از همان خونم، این فرد آن قدر تحقیر شده که از آن جامعه‌ی فراری است! اگر بوده پدرم بوده، اگر بوده پدربزرگم بوده، من نیستم، من تهرانی‌م، من فارسی‌فرضا بدون لهجه صحبت می‌کنم. این مسأله متأسفانه کودکان و جوانان ما را هدف قرار داده است. من خیلی خوشحالم که تکنولوژی به داد ما رسیده است. اگر تکنولوژی به داد ما نمی‌رسید، اگر این شبکه‌های ماهواره‌ای فعالیت نمی‌کردند، ما همه یا ذوب در ولایت فقیه شده بودیم یا ذوب در پرسپولیس یا کوروش‌پرست می‌شدیم. اما از طریق این شبکه‌های اجتماعی از طریق تلویزیونهای ماهواره‌ای کوردها، ترک‌ها، حالا بلوچ‌ها ذوب نشدند. به نسبت خیلی کمتر به آن ملت‌هایی که امتداد جغرافیایی در منطقه ندارند متأسفانه آسمیله شدند، خیلی‌ها آسمیله شدند ولی کوردها نشدند، تورک‌ها نشدند، عرب‌ها نشدند، بلوچ‌ها نشدند و آن هم مربوط است به آن امتداد جغرافیایی که خارج از

ایران دارند. اگر این شبکه‌های تلویزیونی و این برنامه‌ها وجود نداشت ما زبان خودمان را از دست می‌دادیم. کمک بسیار بزرگی به ما کردند، مخصوصاً به ما عرب‌ها که اگر بخواهید کل تاریخ عرب‌ها در ایران را مطالعه کنید، آن جنگ‌های درون فامیلی که در قریش بود، به غیر از اینها چیزی پیدا نمی‌کنید. بگذارید خیلی ساده یک مثال خدمتان عرض کنم. من خودم تا سال اول و دوم دبیرستان با توجه به اینکه از یک خانواده‌ای بودم که قسمت اعظم‌اش انقلابی بودند، خیلی‌هایشان اعدام و زندانی شدند. بعضی‌هایشان حزب توده بودند، بعضی‌ها مجاهدین، بعضی‌ها خلق عرب، طیف‌های مختلفی بودند، بالأخره هر کسی یک اجتهادی داشته است، یک مقدار مطالعه داشتند. ولی در رابطه با این وضعیت کلی عرب‌ها هیچ معلوماتی نداشتیم و یک روز به صورت بسیار صریح و در حالی که تحت فشار هم بودیم، من از معلم ادبیاتم پرسیدم و گفتم من امیدوارم که سالم و زنده باشید، معلم آقای سواری بود، گفتم آقای معلم، یعنی ما عرب‌ها هیچی نداریم؟ من اصلاً روم نمیشه بگم عرب‌ها! یعنی واقعیت امر اینه که نه شاعر داریم نه نویسنده داریم نه فلان داریم. خندید و گفت من دو هفته‌ای یک کتاب برایت می‌آورم مطالعه کن و متوجه می‌شوی که چه داستانی و چه نداشتی. گفتم چرا ما این قضایا را در کتابهای تاریخ خودمان نداریم؟ یک چیزهایی جسته و گریخته به قول آقایان قائله‌ی کوردستان، میرزا کوچک خان جنگلی، باقرخان، ستارخان، سردار اسعد بختیاری و... ولی ما عرب‌ها هیچی نداشتیم تمام. آن بنده‌ی خدا شروع کرد به آوردن کتاب برای من و وقتی مطالعه کردم بعد دادم اصلاً قضیه خیلی متفاوت است و چیزی که من دارم می‌خوانم چیزی که در روزنامه چاپ می‌شود، چیزی که تلویزیون نشان می‌دهد کاملاً با

چیزی که اینجا نوشته شده زمین تا آسمان فرق دارد. خب ببینید امثال بنده چقدر بودند؟ چقدرشان آسیب دید؟ حالا من یک سری امکانات بود استفاده کردم و متوجه قضایا شدم اما بعضیها امکانات ممکنه را نداشتند و سرخورده شدند، این قضیه‌ی عرب‌ستیزی و دگرستیزی که در این مملکت شاهدش هستیم، مثل یک هیولا می‌ماند که در حال بلعیدن و هضم کردن کودکان ماست. برای بار چندم تکرار می‌کنم اگر پیشرفت تکنولوژی نبود، اگر این شبکه‌های اجتماعی نبود، اگر این تلویزیون‌های عربی نبود ما با یک فاجعه مواجه می‌شدیم، اما باز خداراشکر، تا یک مدت این عرب‌ستیزی باعث شده بود در اهواز و در خیابان‌ها مردم با همدیگر عربی صحبت نکنند باور کنید. اگر بخواهند صحبت کنند خیلی آرام که کسی نفهمد عرب هستند! اما حالا فرق کرده است. قضیه همانگونه که جمهوری اسلامی یا خاندان پهلوی سعی کردند تاریخشان را به نمایش بگذارند، دیگران را تحقیر کنند خب طبیعتاً خیلی از کشورها این کارها را می‌کنند به شکل و شمایل دیگه‌ای و این سریال ساختن‌ها در رابطه با تاریخ جهان عرب در رابطه با پیروزی‌هاشان، نکبت‌هایشان، شکست‌هایشان، علم‌شان، شخصیت‌هایشان، شعرایشان، عالمان علوم‌شان، این سریال‌ها ساخته و پخش می‌شود و واقعاً تأثیرگذار بوده است. من چون دوست دارم و پیگیری می‌کنم این قضیه را، دیگر همچون سابق نیست. دیگر شما رویت نشود و فارسی صحبت نکنی. چیزی در حدود بیش از دو دهه است که مردم اصرار دارند به ناون دادن اینکه عربین هستند، مثلاً لباس عربی بپوشند، در خیابان‌ها با لباس عربی قدم بزنند و صحبت کنند. این مسأله بسیار مهم است، هویت‌طلبی شکل گرفته و به شکل بسیار مطلوبی در حال پیش‌روی است و ما این را مدیون تکنولوژی هستیم که باعث شد جامعه‌ی عرب با توجه به

اینکه برای یک مدت بسیار طولانی تحت ضرب پهلوی و بعد از آن جنگ و جمهوری اسلامی قرار گرفت خودش را پیدا کند با تاریخ‌اش آشنا شود. مثلاً شما تصور بفرمایید در محرمه هیچ قهوه‌خانه‌ای حق نداشت رادیو بغداد پخش کند. چون آن موقع رادیو بغداد موسیقی‌های ناظم غزالی و دیگر هنرمندان یا ام کلثوم را پخش می‌کرد و مردم جمع می‌شدند در قهوه‌خانه‌ها، این فرهنگ در قهوه‌خانه نشستن و قهوه سرو کردن و چایی و صحبت کردن و تخته‌زده بازی کردن با اینکه قدمت بسیار طولانی داشت ولی بعد از تسلط، بعد از ورود نیروهای نظامی رضاخان به منطقه سانسور و سرکوب شد. هیچ قهوه‌خانه‌ای حق نداشت چنین کاری بکند. هیچ معلم عربی اگر به استخدام آموزش و پرورش در می‌آمد حق نداشت که با دانش‌آموزان عربی صحبت کند! بعضی از این مناطق به قدری محروم بودند که هیچکس حاضر نمی‌شد آنجا کار کند. مثلاً شما تصور بکنید مناطق «هور هویزه» که معروف است به «هورالعظیم»، این را من به جرات می‌گویم که فقط حشرات پشه کوره به اندازه‌ی یک تیله سنگ‌اند، چونکه به دلیل جغرافیا و آب و هوای آنجا، حشرات بزرگ‌اند و زندگی کردن در آن محیط برای کسی که آنجا بزرگ نشده و نمی‌داند چگونه این وضعیت را تحمل کند واقعاً سخت است. میتوانی این را از کسانی پرسید که فرضاً در دوره‌ی ۸ ساله‌ی جنگ در مناطق جنوبی بودند؛ به این دلیل کمتر معلمی در آنجا دوام می‌آورد و اگر بومی نبود فرار می‌کرد! به خاطر اینکه خانه‌ها و نوع ساختشان با خشت و آجر و این چیزها نبود، اینها رو با بردی، با یک نوع نی می‌سازند. به همین خاطر مجبور می‌شدند از مردم همانجا معلمینی را استخدام کنند ولی از آنها تعهد می‌گرفتند که تحت هیچ شرایطی در کلاس در مدرسه با دانش‌آموزان عربی صحبت نکنند. یکی از دلایل مهم افت

تحصیلی، یکی از دلایلی که کودکان ما از مدارس فرار می‌کنند همین است. وقتی از خانواده به مدرسه می‌آیند با یک جو بسیار بسیار غریبه برخورد می‌کنند. نه زبان را می‌فهمند و نه می‌فهمند که معلم چه می‌گوید! متأسفانه معلمین هم بعد از یکی دو روز فکر می‌کنند که با خشونت بهتر میتوانند این بچه را کنترل کنند که درس را بهتر یاد بگیرد و اینها را کاملاً از تحصیل به زبان فارسی متنفر می‌کنند. خوب وقتی اینها از تحصیل دور می‌شوند نه می‌توانند مدرکی بگیرند نه در آینده می‌توانند برای خود جایگاهی پیدا کنند. مخصوصاً در کشوری که مدرک‌گرایی یک آفت است و این مسأله فقط مختص به ما نیست. خوب طبیعتاً دوستان بلوچ هم از این قضیه بسیار رنج می‌برند. حالا من فکر می‌کنم در کوردستان وضعیت یک مقداری متفاوت است، ولی در منطقه‌ی ما این مسأله آسیب بسیار بزرگی به مردم زده و همچنان این داستان ادامه دارد و تا وقتی که این حاکمیت ادامه داشته باشد این مسئله هم همچنان ادامه دارد. واقعیت امر این است اگر این حاکمیت همین امروز و همین لحظه سقوط بکند و حاکمیتی دوباره در تهران در رأس کار قرار گیرد که تنوع و تکثر را قبول نکند، ما با همین مشکلات مواجه خواهیم بود و این مشکلات ما ادامه خواهند داشت. من فکر می‌کنم راهکار یک راهکار پر هزینه خواهد بود؛ به این دلیل که به این سادگی‌ها نمی‌شود این تفکر و این سیستم و این وضعیتی که بر کشور حاکم شده و بر ما به صورت جبری تحمیل شده است را تغییر بدهیم. مگر اینکه هزینه‌ها و دشواری را بپذیریم. من امیدوارم توانسته باشم به سؤال شما جواب بدهم، اگر نکته خاصی هست حتماً یادآوری کنید.

آقای کعبی، آقای فاضلی به یک سیستم اشاره می‌کند، به یک سیستمی

که در آن دیگری‌هایی وجود دارند که آن دیگری‌ها تهدید امنیتی محسوب می‌شوند. همزمان با این، ما با مسائل کلانی روبرو هستیم، ما با محیط‌زیست خاورمیانه‌ی در نقطه‌ی سقوط و با تهدید بحران محیط‌زیست مواجه هستیم. مسأله‌ی عدم توسعه‌یافتگی، مسأله‌ی تبعیض سیستماتیک که علیه زن‌ها وجود دارد، خارج از اینکه من کورد، من بلوچ، من تورک، در قدرت هستیم یا نه علیه زنان تبعیض انجام می‌شود، همه این مسائل گاهی بهانه‌ای می‌شوند که گفته شود ما به یک رضاخان قرن ۲۱ نیاز داریم، به یک حکومت متمرکز نیاز داریم، آیا راه‌حل این مسائل حکومت متمرکز است یا حکومت فدرال؟

نخست اجازه بدهید بگویم صحبت عزیزان در تشریح وضعیت مناطق مورد اشاره قلب هر آدم شریفی را به درد می‌آورد و هیچ فرد آزاده و مسئولی نمی‌تواند نسبت به این همه تبعیض و نابرابری بی‌تفاوت بماند. باید آنقدر گفت و نوشت و فریاد زد تا همه بدانند که بر سر هموندان و هموطنان آن‌ها چه آمده و می‌آید. باید چاره‌یابی کرد و این وضعیت نمی‌تواند و نباید ادامه یابد. راه‌حل و راهکار برای خروج از چنین وضعیتی با سؤال شما در ارتباط مستقیم قرار دارد. سؤالی که شما مطرح می‌کنید جنبه‌های بسیار وسیعی را در برمی‌گیرد. در اصل، اینکه چه راه‌حلی برای بحران‌ها و معضلات کلان ارائه می‌شوند با نوع سیستم و نظمی که بر یک جامعه حاکم است در ارتباط مستقیم قرار دارند. می‌بینیم که برای بحران‌های کلان اجتماعی و برای رفع تبعیض‌های اساسی، جامعه‌ی معاصر ما بدیل‌های متفاوتی را تا کنون تجربه کرده و یا ارائه داده است. می‌توان تمایز این نظام‌ها و



سیستم‌های موجود در عرصه‌ی مقابله با تبعیضات طبقاتی، جنسیتی و دیگر نابرابری‌های اجتماعی را تا حدود زیادی مشاهده نمود. در جامعه‌ی ما به طور مشخص یعنی ایران، ساختار و نظامی در مقایسه با دیگر ساختارها می‌تواند به طور مؤثر و معینی عمل کند که همه‌ی معضلات کلان و یا بحران‌های پایه‌ای مختص به کشور ما را در هم آمیخته دانسته، رابطه منطقی آنها را درک نموده و راه‌حل همه جانبه‌ای را ارائه دهد.

بسیاری از بحران‌های کلان این جامعه از نتایج و تبعات پروسه ناموفق «دولت - ملت» در سده‌ی اخیر است که می‌بینیم با روندی که علی‌رغم فراز و نشیب‌هایی که طی کرده، چه زیان‌های مشخص و معینی را در همین جامعه و به همه‌ی افراد یا مجموعه‌ها یا مردمان یا اجزایی که این جامعه را تشکیل می‌دهند وارد کرده و می‌کند. بحران هویت و هویت‌طلبی، بحران اداره‌ی دولتی و حاکمیت، بحران ناشی از سیاست‌های تبعیض‌آمیز در مناطقی معین، بحران مدیریت، بحران مناسبات میان این مجموعه‌ها و اجزای گوناگون را سبب شده و یا لاقط زمینه‌های آنها را فراهم کرده و به وجود آورده و می‌آورد. ساختاری که بر این پایه و در ادامه‌ی این روند طی شده، باشد، نه قادر است به بحران‌ها بپردازد و نه زمینه‌های آنها را تخفیف دهد اگر باز تأکید نشود که خود از مسببین آنها بوده و خواهد بود.

می‌توانم این نتیجه‌گیری را بکنم که اگر بپذیریم مسئله‌ی «تمرکز»، چه معضلاتی برای جامعه‌ی ما تاکنون خلق کرده است و نفی آن بیش از هر زمان ضروری است، بنابراین نیازمند ساختاری غیرمتمرکز که همزمان در هم تنیدگی این معضلات و مشکلات را با هم ببیند و درک و دریافت به هم پیوسته‌ای از این معضلات داشته باشد را می‌بینیم. بله، اگر نخواهیم یک پیشداوری ناعادلانه کرده باشیم، حداقل می‌توانم بگویم از آنجایی که سؤال شما

مبتنی بر یک دولت فدرال می‌باشد بدون اینکه وارد جزئیات بشویم، من این فرض را می‌گیرم که این دولت فدرال و نوع مطلوب آن از نظر ما، اگر نگوییم تمام راه‌حل‌ها را دارا خواهد بود اما حداقل زمینه‌ی پاسخ‌درخور به آنها را بهتر آماده می‌کند؛ چرا که ابزارهای لازم برای پاسخگویی به این بحران‌ها را بهتر و سریعتر و بدون هرگونه ملاحظه و تبعیض که در سیستم متمرکز شاهد بوده و هستیم، در دسترس قرار می‌دهد. دست‌کم تفاوت در اینجاست.

حالا ممکن است همین ساختار دولت فدرال هم نتواند خیلی از مشکلات را همچنان که در خیلی از جوامع می‌بینیم، کامل حل کند ضمن اینکه هر شکل حکومتی، هر برنامه و پروژه‌ی سیاسی، محاسن اما اشکال‌ها و کمبودهای خودش را هم داراست، ولی پاسخ به نظر من برای سیستم فدرال و غیرمتمرکز، مثبت است چرا؟ چون همزمان نه به طور مجرد با این یا آن معضل بلکه یک مجموعه، مشکل و معضل را آن هم با شناخت بهتر و عمیق‌تر از محدوده‌ی خود، بررسی می‌کند که به هم ربط دارند، شما به این خیزش قهرمانانه‌ی اخیر علیه فاجعه‌ی بی‌آبی و تشنگی و عطش که از اولین الزامات زندگی هر انسانی در هر جای دنیا می‌باشد نگاه نکنید در می‌یابید که بلافاصله با مسأله هویت‌طلبی، با خواست طبقاتی، با مشکل محیط زیستی یا بحران محیط زیستی پیوند دارد، اصلاً وارد این بحث نشویم که کدامیک از این مشکلات بر دیگری تقدم دارد که در این بحث نمی‌گنجد و نتیجه‌گیری خاصی هم منظور نیست، فقط می‌خواهیم پیوند همه‌ی معضلات را با هم نشان بدهم. یعنی شما یک مسأله مشخص دارید، یک بحران مشخص دارید، یک معضل مشخص دارید که معضل کلانی است ولی بلافاصله در عرصه‌های دیگر، با بحران‌های متعدد دیگر، در هم آمیخته می‌شود.

هدفم بیشتر این است که گفته باشم رابطه‌ی

این معضلات و مشکلات کلان با همدیگر واقعی و محرز است و بدون پاسخگویی عمومی و با توجه به تجربیات تاکنونی، به نظر می‌رسد بعید باشد که به یک یا فلان مشکل معین یا بحران معین پاسخ درازمدت داد بدون اینکه به دیگر جنبه‌های اصلی که در بالا اشاره شد نپرداخت. از این نظر فکر می‌کنم که ساختاری که حداقل در پروژه، در برنامه، در نیت و قصد، مبتنی بر رفع تبعیض در همه‌ی زمینه‌ها باشد و هر سیستم، هر ساختاری که مبتنی بر این مبنا باشد، حداقل این شانس را دارد که از دیگر سیستم و مکانیزم‌های دیگر، گام‌ها جلوتر باشد چه در پاسخگویی و چه در به وجود آوردن زمینه‌های مثبت و مساعد برای حل و یا تخفیف عوامل یا علل و یا دلایلی که اینگونه مشکلات و بحران‌های کلان را سبب می‌شوند. از طرف دیگر مایلم تأکید کنم که در سطور بالاتر به طور عمده به بحران‌های شناخته شده و عمومی تاکنونی پرداخته شد ولی ما در عصری زندگی می‌کنیم که آنچه را که می‌توان «بحران‌های در راه» و یا «نوین» نامید در مقابل جوامع انسانی قرار می‌گیرند. اینجاست که اهمیت نوع نظام و سیستم دو چندان می‌شود که آیا سیستم موجود قادر به تأمین امکانات معین و کافی برای شناخت راهکارها و عملی کردن آن‌ها می‌باشد یا بالعکس، خود موجب تشدید آن‌ها می‌شود. بنابراین نوع سیستم اداری حاکم بر جامعه برای پاسخگویی به معضلات کلان نه تنها موجود بلکه «نویسن و در راه»، از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. یک سیستم فدرال مطلوب، این خصوصیات را به نحو بارزتری می‌تواند داشته باشد.

نمونه‌ی بحران محیط زیستی یکی از این موارد است. این بحران محیط زیستی برخلاف عدم توسعه یافتگی یا آنچه که شما در سؤالان برای نمونه آورده‌اید یا بسیاری مشکلات دیگر یا تبعیض جنسیتی و غیره، شاید وجود داشته‌اند

اما به آن شکلی که ما امروز می‌شناسیم طرح نبوده است یا می‌توان به بحران‌های مقطعی چون بحران بهزیستی و بیماری واگیردار «کووید - ۱۹» اشاره کرد که نوع مدیریت آن را در کشورهای مختلف و تبعات متفاوت ناشی از آن طی قریب به دو سال گذشته را شاهد بوده‌ایم. تا آنجا که باز به محیط زیست برمی‌گردد، امروزه بر کسی پوشیده نمانده که نقش تولید و چگونگی هدایت و سازماندهی آن توسط نظام سرمایه‌داری، بخشی از دلایل بحران زیست محیطی را توضیح می‌دهد. اگر بخواهم منظورم را با یک مثال بیان کنم می‌گویم وقتی تبعیض به مثابه واژه‌ی مشترک و عامل اصلی برای بیان هر آنچه که معضل و مشکل در مورد وضعیت مردمان معین، ملیت‌های معین، به لحاظ اجتماعی، به لحاظ اقتصادی، به لحاظ فرهنگی، به لحاظ آداب و رسوم، به لحاظ برابر حقوقی در همه‌ی زمینه‌ها یا بهتر بگویم عدم برابری حقوقی در همه زمینه‌ها، و عدم پاسخگویی سیستم کنونی به همه این موارد، می‌شناسیم، بسیار طبیعی خواهد بود که به همان درجه، ساختار مبتنی بر تبعیض، ناتوان از مقابله با بحران محیط زیستی و بی‌آبی و دیگر تبعات آن، و یا بحران «کووید» باشد. اینجا به این نتیجه می‌رسیم که همه‌ی این موارد برشمرده شده، از بحران‌های اصلی و بحران‌های دوره‌ای یا در راه، با هم در پیوند و در ارتباط تنگاتنگ هستند یعنی نمی‌شود در جایی که تبعیض هویتی وجود دارد شما به یک بحران زیست محیطی به طور طبیعی و عادی مثل جاهایی که مشکلات اینچنینی ندارند بدان پاسخ دهید یا مکانیسم حل آن را ارائه کنید. امکان ندارد، چرا؟ برای اینکه آنی که تصمیم می‌گیرد، عمل می‌کند و اختیار همه چیز را در دست دارد، هم واقعیت آن محیط را به الزام نمی‌شناسد و هم به دلایل امنیتی شماردن هرگونه مداخله مردم و مجموعه‌ی مورد نظر، آن‌ها

را از تأثیرگذاری ممنوع و محروم می‌کند و چون از خارج تکمیل می‌شود، به ناچار حتی اگر حسن نیت هم داشته باشد، قادر نخواهد بود به خاطر وجود همان تبعیض اصلی، آن تبعیض تاریخی، این مشکل یا بحران زیست محیطی را به گونه‌ای مطلوب پاسخگو باشد. برای همه‌ی موضوعات دیگر هم به همین، پس این‌ها با همدیگر مرتبط هستند. نمی‌توان بحران زیست محیطی را از مسأله‌ی عدم توسعه‌یافتگی، از تبعیض عمومی در همه‌ی زمینه‌ها و از جمله تبعیض یا ستم ملیتی جدا کرد و نمی‌شود خارج از همدیگر هم پاسخ‌یابی کرد و چون بحران‌ها در غالب امر ریشه در ساختار حاکم دارند بدون پرداختن بدان، امکان راه‌یابی ریشه‌ای اگر نگوییم وجود ندارد، بسیار کم است. بنابراین ساختاری دموکراتیک و مبتنی بر عدالت اجتماعی و عالی‌ترین شکل عدم تمرکز که فدرالیسم باشد از ظرفیت بالایی برای مقابله با معضلات کلان در مقایسه با دیگر ساختارها برخوردار است.

شش آقای شاملی همه‌ی دوستان دل پری از تبعیض‌های اعمال‌شده دارند. بخش دیگری از دگرستیزی احساس شده به صورت ساختاری از طرف حاکمیت اعمال می‌شود، شما دگرستیزی علیه تورک‌ها در ایران را چگونه می‌بینید و چه تأثیری بر جامعه‌ی تورک‌ها گذاشته است؟



آنچه که در ایران امروز می‌گذرد حادثه‌ی اتفاقی نیست، پشت سر این سیاستی که در صد سال گذشته در ایران اعمال شده یک تئوری معین سیاسی خوابید است، یک تئوری که امروز در مطالعات دانشگاهی اسم آن را «استعمار داخلی» می‌نامند، یعنی دولت-ملت شکل گرفته در ایران چند ملیتی یا کثیرالملله برای به اصطلاح حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی

کشور اقتدار سیاسی با تکیه بر ملت، به انکار، تحقیر و تبعیض در تمامی سطوح علیه دیگر ملیت‌های ساکن در آن پرداخته است. همچنانکه گفتم تبعیض علیه ملیت‌های غیرحاکم یا ملیت‌های اسیر در این کشور تنها در سطح فرهنگی و یا زبانی نیست. این تبعیض اتفاقاً در عرصه‌ی اقتصادی بسیار قابل توجه است. استعمار داخلی ایدئولوژی ملت حاکم را برای توجیه وضع موجود نیز می‌سازد و آن را به واسطه‌ی مطبوعات، رادیو، تلویزیون و تمامی ارگانهای تبلیغی خود به صورت مداوم ترویج می‌دهد.

یک نمونه برای روشن‌شدن مسئله ورود پول نفت به بودجه کشور ایران است. ایران قبل از ورود پول نفت به بودجه، کشور فقیری بود. اما از حدود صد سال پیش پول نفت وارد بودجه کشور شده و امکان اصلاحات و رفرف در کشور برای دولت ایران فراهم‌تر شده است. اما اینک بعد از صد سال می‌توان براحتی تبعیض علیه خلق‌های غیرفارس را به عینه مشاهده کرد. برای نمونه مردم عرب که نفت این کشور از منطقه‌ی آنان تأمین می‌شود یکی از فقیرترین مردمان کشور هستند. کوردها برای تأمین معاش مجبورند کولبری کنند، بلوچ‌ها برای گذران زندگی به سوخت‌بری روی آورده‌اند. لورها وضعیت فلاکت‌بارتری دارند. در آذربایجان دریاچه‌ی ارومیه خشک می‌شود و الی آخر. این همان سیاست استعمار داخلی علیه خلق‌های غیرفارس در ایران است.

در صد سال گذشته فاصله‌ی مرکز و پیرامون به قدری آشکار است که احتیاجی به آوردن اعداد و ارقام برای اثبات این مسئله نیست. برای نمونه نگاه کنید به بلوچستان، کلاس‌های درس برای کودکان در آنجا نه در مدرسه بلکه در کپرها برگزار می‌شود. در یک گزارش تصویری خبرنگار در یک کپر از یک معلم می‌پرسد که تعداد بچه‌ها در کلاس همین تعداد هستند؟ معلم پاسخ می‌دهد نه، بخشی

از کلاس اینجاست و بخشی دیگر کلاس چون در کپر جا نمی‌شوند و برای اینکه گرمای خورشید آنها را نسوزاند، دورترها در سایه‌ی دیواری نشسته‌اند. این مناطق، مناطق غیرفارس کشور هستند، وقتی به مناطق مرکزی می‌رسیم می‌بینیم وضعیت ابدأ چنین نیست. تازه استعمار داخلی و تبعیض به این هم بسنده نمی‌کند، خلق‌های اسیر را با نام‌های تحقیرآمیز می‌خوانند. به تورک‌ها «نفهم» گفته می‌شود، به لرها «هالو»، به کوردها «وحشی»، به گیل‌ها «بی ناموس» و الی آخر.

یک جایی بایستی به این سیاست ترمز زده می‌شد که چنین نیز شد و به تدریج دیدیم که جنبش‌های ملی دموکراتیک در مناطق ملی متعلق به خلق‌ها به طرح مطالبات عادلانه‌ی خود پرداختند و سیر حوادث سیاسی در ایران را تا حدودی تغییر دادند. رشد این جنبش در آذربایجان بسیار چشمگیر بود، به گونه‌ای که در مدت نسبتاً کوتاهی مسئله تورک در ایران را به مجلس رژیم کشاند و نمایندگان تورک در مجلس رژیم برای اینکه به اصطلاح جایگاه خودشان را در میان مردم حفظ کنند، فراکسیون مناطق تورک را با حدود ۳۳ درصد نمایندگان مجلس رژیم شکل دادند. تازه گفته می‌شد تمامی نمایندگان تورک از سراسر ایران بنا بر ملاحظاتی در این فراکسیون شرکت نکرده‌اند. جنبش ملی تورک بنا به مشاهدات مختلف، نسبتاً با سرعت در حال گسترش است. این گسترش به تدریج دامنه‌ی خود را در تهران و کرج نیز که بیش از نیمی از جمعیت آنها را تورک‌ها تشکیل می‌دهند نشان خواهد داد و مسئله‌ی تورک نه تنها در آذربایجان بلکه به مرکز کشور یعنی تهران و کرج هم کشیده خواهد شد و به تدریج تورک‌ها در استان خراسان، تورک‌ها در قشقای، تورک‌ها در استان اصفهان در لورستان و دیگر مناطق ایران به این جنبش خواهند پیوست و روند سیاسی امروز در ایران را می‌تواند به کلی تغییر

دهد. البته کاستی‌هایی در این میان موجود است. اما این کاستی‌ها نیز خود بخشی از روند گسترش یک جنبش است که به تدریج و با گذر زمان راهکارهای لازم را خواهد یافت. اما ملاحظاتم درباره‌ی سخنان دوستم جناب آقای بلیده‌ای؛ ایشان در سخنانشان نسبت به نقش فدرالیسم در حل مسئله‌ی ملیت‌ها اندکی تردید داشتند و فدرالیسم پاکستان را برای این تردید مثال آوردند که در آنجا فدرالیسم موجود است اما مسئله‌ی ملی هنوز حل قطعی نیافته و یک نظام دیکتاتوری در پاکستان جریان دارد. از نظر من هم این سخن درست است که پاکستان یک نظام فدرال دارد و حتی روسیه هم دارای نظامی فدرالی است و اما در هر دوی این کشورها حقوق خلق‌ها پاسخ قطعی نیافته است. با وجود اینکه این نظام‌های فدرال اما غیردموکراتیک با نظام‌های یونیتار/تمامیت‌خواهی مثل ایران قابل مقایسه نیستند اما قطعاً می‌توان گفت که خلق‌ها در آن کشورها از حقوق برابر برخوردار نیستند. اما آنچه که بایستی در این خصوص مورد توجه قرار داد نظام سیاسی ایران است که بایستی به کلی تغییر کند. یعنی سرنگونی رژیم خواه ناخواه شرایط را برای تحمیل یک نظام دموکراتیک در ایران فراهم می‌آورد. روشن است که تعادل قوای سیاسی در بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی خواهد توانست آن تعادل و عدالت لازم را به قانون اساسی جدید وارد کند. این را ابدأ نباید فراموش کرد. اما شانس مردم و خلق‌های ایران در این است که رژیم جمهوری اسلامی باید قطعاً تغییر کند. این مطالبه‌ایست که همه‌ی مردم ایران و تمامی خلق‌ها در این کشور طلب می‌کنند. این شانس ایجاد یک نظام سیاسی جدید را به مردم ایران می‌دهد. اگر خلق‌ها در ایران از این شانس برای ایجاد نظام فدرال از پایین به بالا استفاده کنند آن نظام فدرال نظامی دموکراتیک خواهد بود. اما و متأسفانه

اگر نظم فدرالی از بالا به پایین اجرا گردد، در دموکراتیک‌بودن آن در ایران باید تردید کرد. چون نظام‌های فدرال در پاکستان و روسیه نیز نظام‌های فدرال برپا شده از بالا به پایین هستند نه از پایین به بالا. البته اینکه فدرالیسم از پایین به بالا و یا عکس آن باشد به تعادل قوای سیاسی مرکز و پیرامون در شرایط تغییر رژیم مرتبط است. تمامی تلاش‌های ما نیز برای آن روزیست که فدرالیسم نه از بالا که از پایین به بالا به اجرا درآید و آن دموکراتیزم و عدالتی که مورد نظر است در ایران برقرار شود. جهت دیگر این تعادل قوا را بایستی در مجلس مؤسسان ایران دید. اگر طرفداران نظام فدرالی از نوع پایین به بالا در مجلس مؤسسان اکثریت را داشته باشند، می‌توان به آینده‌ی ایران امیدوار بود. تعادل قوای میدانی خواه ناخواه تعادل قوا در مجلس مؤسسان را نیز بایستی تأمین کند و حداقل بالای پنجاه درصد مجلس مؤسسان از طرفداران تأسیس نظام از پایین به بالا باشد. این تعادل و یا عدم تعادل در مجلس مؤسسان نیز می‌تواند کشور را به مناقشه‌های ناهنجار بکشاند.

ملاحظه‌ی دیگری هم دارم. جناب آقای بلیده‌ای جمله‌ای به این مفهوم مطرح کردند که «تا زمانی که شخصیت‌های مرکز یعنی شخصیت‌های فارس این حقوق ملیت‌ها را نپذیرفتند تحقق فدرالیسم ممکن نخواهد بود». به نظر من آنچه که آن‌ها خواهند پذیرفت از سر اجبار است نه از سر اختیار. چونکه از سر اختیار کسی به کسی حق و حقوق نمی‌دهد. چون حقوق دادنی نیست بلکه گرفتنی است. یعنی وقتی که در مناطق ملی این جنبش‌ها به قدری قوی باشند که بتوانند مناطق خودشان را تحت کنترل بگیرند، وقتی که در مجلس مؤسسان اکثریت داشته باشید و از سویی گرایش دموکراتیک در میان جریانات مرکز قویتر شده باشد، خواهی نخواهی جریان راست در تنگنا قرار خواهد گرفت و مجبور به

عقب‌نشینی خواهد شد. اگر مقاومت در شرایط ضعف به میدان بیاید البته که هزینه‌هایی به مردم و کشور تحمیل خواهد شد، اما راست مرکز به کشور تحمیل نخواهد شد. این آن پیراهن مبارزاتی است که بایستی در آن شرایط در تن داشته باشیم. فدرالیسمی که در ایران شکل بگیرد، فدرالیسمی است که مسیر پر سنگلاخی طی خواهد کرد، سخت خواهد بود. اما همین مذاکرات و مباحثات امروزی ما و گفتگوهای چندجانبه برای فرهنگ‌سازی لازم جهت گذار مسالمت‌آمیز یا گذار کم‌هزینه به جمهوریت، فدرالیسم و دموکراسی در ایران است.

سروش آقای بندویی ما داریم از اقلیت‌های مختلف یا از گروه‌هایی صحبت می‌کنیم که دارند در کنار هم زندگی می‌کنند، در بلوچستان هم با این پدیده روبه‌رو هستیم. جدای از اینکه خود بلوچ‌ها در سراسر ایران با این مسأله روبه‌رو هستند در خود بلوچستان هم ما یک گروه اتنیکی داریم به اسم سیستانی‌های شیعه مذهب. شما این مسأله را چگونه می‌بینید؟ آیا این یک چالش در برابر جامعه‌ی بلوچستان است؟ فعالین و نخبگان بلوچ در این زمینه چه رویکردی دارند؟

به نکته‌ی بسیار مهمی اشاره کردید چرا که این مسأله می‌تواند به عنوان یک جنبه‌ی مثبت از دیدگاه تنوع مذهبی- فرهنگی دیده شود و یک فرصت برای تحول در جامعه و فرهنگ به حساب بیاید، اما متأسفانه تبدیل به یک چالش برای مردم بلوچ در بلوچستان شده است که این برمی‌گردد به سیاست حکومت‌های مرکزی ایران که چگونه به این پدیده نگاه کنند. اگر مذهب به عنوان یک ابزار مورد استفاده‌ی سیاستمداران قرار بگیرد، خب کاملاً طبیعی



است که در چنین شرایطی تبدیل به یک چالش مخرب برای کسانی که پیرو آن مذهب نیستند بشود. اگر واقعا حکومت‌های مرکزی پیش‌برنده‌ی سیاست‌های برابر حقوقی شهروندان در جامعه باشند می‌توانست به عنوان یک فرصت سازنده‌ی فرهنگی-اجتماعی باشد.

حضور جامعه‌ی «سیستانی‌های شیعه مذهب» در بلوچستان که شما به آن اشاره داشتید، تاریخچه‌ی خاصی دارد و اگر من اینجا به چرایی و چگونگی این مسأله بپردازم، موضوع به درازا خواهد کشید. اما مختصر اینکه جامعه‌ی «سیستانی‌های شیعه مذهب» که معروف به «شیعیان زابلی» اند، در اواسط قرن نوزدهم میلادی یعنی در دوران قاجاریه و آن زمان که انگلیسی‌ها پیش از کشیدن مرز «گلد سمیت» در کنار دریاچه‌ی هامون و در آبادی‌ای به نام «نصرآباد» حضور داشتند و پای خوانین خانواده‌ی علم از بیرجند در آنجا باز شد، مهاجرینی از حوزه‌ی حکمرانی خوانین علم، برای سامان دادن کارهای کشاورزی و امنیتی‌شان به آنجا کوچانده شدند. پس از جنگ جهانی اول و روی کار آمدن رضا پهلوی توسط انگلیسی‌ها و لشکرکشی رضاشاه با فرماندهی تیمسار جهانبانی و به قول ایشان «تصرف بلوچستان» در ۱۹۲۸، طبق اسناد موجود، نام آبادی «نصرآباد» به «زابل» و منطقه‌ی وسیعی از بلوچستان در اطراف دریاچه هامون به نام «سیستان» جهت جایگزینی شهر تاریخی «زابل» و نام منطقه‌ی تاریخی «سیستان» شاهنامه‌ی فردوسی، که در آن سوی مرز معروف «گلدسمیت» انگلیسی‌ها و در حوزه‌ی جغرافیایی کشور افغانستان قرار گرفته بودند، نامگذاری گشتند و اختیارات سیاسی و اداری آنجا هم در ید قدرت گماشتگان خوانین بیرجند قرار داده شد. جمعیت اکثریت منطقه‌ی «سیستان» بلوچ سنی مذهب می‌باشند اما در شهر زابل که

محل اسکان چند نسل از مهاجرین اطراف بیرجند هستند را اکثریت «شیعیان زابلی» تشکیل می‌دهند. از آنجا که مردم بلوچ به لحاظ فرهنگی با مدارا بوده و مهمان‌نواز نیز می‌باشند، با اینکه از نظر مذهبی ستی‌اند اما روابط بسیار حسنه‌ای را با «شیعیان زابلی» برقرار نموده و در کنار همدیگر در همزیستی کاملاً مسالمت‌آمیزی طی چندین نسل به سر برده‌اند و همچنان محکوم به زیستن با همدیگر نیز هستند. اما لازم به ذکر است که جمعیت بلوچ‌های شیعه در بلوچستان بسیار بالاتر از «شیعیان زابلی» است، زیرا که جمعیت قابل توجهی از بلوچ‌های همجوار با استان‌های کرمان و هرمزگان و خراسان جنوبی و به ویژه ساکنان آن بخش‌هایی از بلوچستان که به بهانه‌ی وسعت سرزمینی بلوچستان و بهبود زندگی مردم بلوچ، پس از «تصرف بلوچستان» به استان‌های مجاور الحاق شدند، از نظر مذهبی شیعه هستند. اما این بلوچ‌های شیعه مذهب با خویشاوندان بلوچ سنی مذهب خود در همه جای بلوچستان رفت و آمد خانوادگی داشته و از نظر هویت تاریخی خود را بلوچ اصیل دانسته و همواره در غم و شادی و سختی‌های خویشاوندان بلوچ سنی خود از نظر جانی و مالی شریک بوده و هستند و خواهند بود. اما به دلیل همین وابستگی تاریخی و فرهنگی با مردم سرزمین مادری‌شان یعنی بلوچستان است که زندگی اجتماعی، فرهنگی و معیشتی‌شان در استان‌های کرمان و هرمزگان و خراسان جنوبی بر خلاف شیعه بودنشان، همانند خویشاوندان سرزمین مادری‌شان یعنی بلوچستان دارای عقب‌مانده‌ترین معیارهای زندگی‌اند و همواره مورد خشم و غضب و تبعیضات علنی رژیم‌های تمامیت‌خواه و فرقه‌گرای تهران بوده و می‌باشند. از آنجایی که پدیده‌ی مذهب غالباً به عنوان ابزاری در دست اقتدارگرایان جهت بهره‌برداری ایدئولوژیکی فرقه‌گرایانه

قلمداد می‌شود، هرآنجا که به نفعشان باشد از آن به عنوان اهرمی برای پیشبرد اهداف توسعه‌طلبانه‌شان استفاده می‌کنند. که این امر می‌تواند برای عده‌ای فرصت‌طلب همانند تعدادی «فرصت‌طلب شیعه‌ی زابلی» ایجاد «فرصت» برای کسب مقامات سیاسی و نظامی و اداری در حکومت‌های تمامیت‌خواه و تمرکزگرا نماید و برای جمعی دیگر از شیعیان حق‌طلب، تبدیل به یک چالش زندگی گردد. انتظار این بود که مثلاً شیعه‌بودن مردم عرب الاهواز و یا مردم بلوچ همجواری و یا ساکنان استان‌های همسایه‌ی بلوچستان برایشان یک «فرصت» به حساب آید و در حکومت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران از نعمات خودی‌بودن و توسعه‌ی زندگی اجتماعی، فرهنگی، هنری، سیاسی و اقتصادی برخوردار می‌گشتند، ولی می‌بینیم که قضیه کاملاً بر عکس گذشته است.

چگونگی برآیند این موضوع برمی‌گردد به این مسأله که جمهوری اسلامی ایران بر اساس آنچه که مردمان را به خودی و غیرخودی تقسیم کرده است، شیعه بودن را آنجا که به سودش باشد مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد و پیروان آن خودی محسوب می‌شوند و آنجایی هم که به نفعش نباشد، همانند شیعیان بلوچ و یا شیعیان عرب اهوازی و... غیرخودی پنداشته شوند و سزاوار آنچه که تاکنون دیده‌ایم باشند. باید بر این نکته تأکید شود که همه‌ی مردم عادی «شیعه‌ی زابلی» نیستند که با استفاده از این «فرصت» بهره‌مند از همه‌ی مزایای «خودی بودن» اند، بلکه عده‌ی بسیار اندکی از شیعیان زابلی که در درون بوروکراسی رژیم جمهوری اسلامی تهران‌اند و توانسته‌اند در نهادهای نظامی و سیاسی و امنیتی رژیم حضور پیدا کنند، تأمین‌کننده‌ی فرصت‌های کاری و اداری و حقوقی برای دیگر هموندان شیعه‌ی زابلی‌شان در سرتاسر بلوچستان‌اند و از این طریق در خدمت پیشبرد سیاست‌های استعمارگرانه و چالش‌آفرین دولت‌های

تمامیت‌خواه و ایدئولوژیک مرکزی ایران علیه مردم بلوچ و سرزمین بلوچستان‌اند. متأسفانه این مسئله باعث تنش در میان مردم بلوچ و زابلی گشته است و بازتاب خود را حتی در سطح کنشگران سیاسی و اجتماعی درگیر با بوروکراسی سیستم حاکم، به شکلی بسیاری جدی نمایانده است؛ و استفاده‌ی ابزاری رژیم از اینگونه افراد، پیگیری همان هدفی است که حاکمان تمامیت‌خواه برای پیشبرد بی‌دردسرت‌تر اهداف «استعمارگرانه» سیاسی و فرهنگی و اقتصادی یعنی نسل‌کشی آرام و تدریجی با استحاله و میراندن زبان و فرهنگ بلوچ از یک سو و آمایش جمعیتی و آمایش سرزمینی از سوی دیگر دنبال کرده‌اند. ریشه‌ی معضل و تنش میان زابلی و بلوچ به زمان رژیم تمامیت‌خواه و به غایت متمرکز سابق یعنی رژیم پهلوی که بنیانگذار اعمال سیاست‌های استعمارگرانه علیه ملت‌های خارج از مرکز ایران کثیرالمله بود برمی‌گردد. جمهوری اسلامی ایران میراث‌دار همان سیاست‌ها و ادامه‌ی بهره‌برداری از همان نیروها در راستای اعمال سیاست‌های استعمارگرانه است و این بار چاشنی استفاده‌ی ابزاری از مذهب هم اضافه شده است. تنوع فرهنگی (و تنوع مذهبی به عنوان بخشی مهم از فرهنگ هر جامعه)، زبانی و هنری همانند تنوعات جغرافیایی می‌توانند از فاکتورهای بسیار مؤثر در شکوفایی رخسار اجتماعی هر جامعه «فرصت»‌های مثبت به شمار آیند و به کار گرفته شوند. اما کنش و واکنش‌های این تنوعات در جهت مثبت آنگاه به بار خواهند نشست و تقویت‌کننده‌ی همزیستی مسالمت‌آمیز پایدار خواهند شد که ساختار حکومتی در کشورهای دارای اینگونه تنوعات پذیرای «UNITY in DIVERSITY» و «وحدت در دگربودن» باشند و سیاست‌های برابر حقوقی ملل ساکن ایران و همزمان برابر حقوقی تمامی شهروندان ساکن در این سرزمین در مقابل قانون اعمال گردد. در چنین

صورتی است که ساکنان تاریخی هر کدام از این سرزمین‌ها، مسئولیت‌های کاری در سطح جامعه توسط دولت، دولتی که دستگاه هدایت آن جدا از دستگاه دین و ایدئولوژی‌های موجود در جامعه و بر پایه‌ی شایسته‌سالاری به دست خواهند آورد و دخالت معیارهای خودی و غیرخودی و تعلقات ایدئولوژیکی و مذهبی و رنگ و جنسیت و رانت‌خواربودن در آنجا جایی نخواهند داشت.

سروش آقای فاضلی در تیر ماه ۱۴۰۰ ما نزدیک به دو هفته اعتراضات در اقلیم اهواز داشتیم، اعتراضاتی که به دلیل مسأله‌ی بحران آب شروع شد اما به مسائل دیگری نیز رسید. مسائلی مانند ژینوساید فرهنگی، مسأله‌ی عرب‌ستیزی سیستماتیک و موضوعی که ما در شعارهای معترضین می‌شنیدیم که می‌گفتند: ما برای خاک و آسمان جان می‌دهیم. این موضوعات واقعا مطالبه‌ی کف خیابان بود؟ مطالبه‌ی مردم بود یا خیر؟

خدمتتان عارضم که طبیعتاً مطالبه‌ی مردم بود اما فراموش نکنیم که یک سری تراکم مطالبات وجود دارد، سال‌های سال است این‌ها روی هم متراکم شده و دهه‌هاست که این ملت به حاشیه‌رفته نادیده گرفته شده و با توجه به اینکه یک نگاه امنیتی و پلیسی به صورت ۲۴ ساعته بر منطقه‌ی ما حاکم است طبیعتاً این خیزش‌ها به شکل بسیار خشنی سرکوب می‌شود. مردم مطلع هستند که به هرگونه اعتراضی به شکل بسیار خشنی پاسخ داده می‌شود. اما دیگر امکانش نیست که سکوت کنند. همانگونه که شاهد بودید مثل تمام اعتراضاتی که در سراسر جهان شکل می‌گیرد با یک مطالبه‌ی مشخص شروع شده و وقتی که حاکمیت جوابی برای آن مطالبه ندارد،



طبیعتاً آن مطالبات بزرگتر شده و خواسته‌ها گسترش پیدا می‌کنند. این قضیه در اهواز هم شکل گرفت و شما شاهد بودید که اعتراضات و آتش بود و آب. اما وقتی دیدند که دولت، حاکمیت هیچ برنامه‌ای برای حل و فصل این مسأله و با توجه به تجربه‌های گذشته ما قضیه‌ی غیزانیه را فراموش نکردیم و شاهد بودیم که در غیزانیه مردم مطالبه‌ی آب داشتند ولی آنها رو به گلوه بستند، غیزانیه‌ای که از آن منطقه (غیزانیه و روستاهای اطراف) چیزی در حدود ۷۰۰ حلقه چاه فعال و غیرفعال وجود دارد، صدها لوله‌ی آب، صدها لوله‌ی انتقال نفت آنجا را ببینید، شما تصاویرش حتماً دیدید و وجود دارند. ولی حتی یک لوله‌ی ۲ اینچ آب برای این‌ها نکشیدند. چه کردند؟ فقط آمدند نام روستای غیزانیه را تبدیل کردند به قاسم سلیمانی و این خشم مردم را بیشتر کرد. مردم خواهان آب بودند، آبی که حقشان است، مردم فرضاً در کویر لوت زندگی نمی‌کنند که از دولت مطالبه‌ی لوله‌کشی داشته باشند، مردم در سرزمینی زندگی می‌کنند که چندین و چند رودخانه و نهر دارد، مردم از دولتی مطالبه‌گری کردند که خودش این آب را منتقل کرده به مناطق دیگر و آن فاجعه‌ی زیست محیطی را هم به وجود آورده و هیچ جوابی هم نداشت جز سرب داغ. این سرب داغ باعث شد مردم از مطالبه‌ی آب برسند به اسقاط نظام. یعنی شما در خود اعتراضات شاهد این بودید که مردم شعار می‌دادند «الشمس یرید اسقاط نظام». به این نتیجه رسیدند که این حاکمیت از دو حالت خارج نیست، یا واقعا توانایی کار ندارد، توانایش را ندارد که به اینها آب بدهد، یا اینکه اراده‌ی دادن آب به این‌ها را ندارد. در هر دو حالت این حاکمیت مشروعیت ندارد. به همین دلیل من فکر می‌کنم که اکثریت جامعه باورمند هستند که این حاکمیت اصلاً نمی‌خواهد به این‌ها آب بدهد. اگر می‌خواست



که اصلاً آب منتقل نمی‌کرد و این اینگونه تفسیر کردند که این دولت خواهان کوچاندن و از بین بردن این ملت است. به همین دلیل شعار «کلا کلا لا تعجیل» هم می‌شنیدیم، یعنی جامعه، ملت، مردم متوجه‌اند حول و حوش این برنامه‌ها چه می‌گذرد؟ چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ اصلاً حاکمیت چه می‌خواهد؟ در طول این مدت چه کرده است؟ ما نمی‌توانیم فعالیت نویسندگان و شعرا را نادیده بگیریم. شعرا که واقعاً نقش بسیار بالایی داشتند و به همین دلیل ما شاهد این بودیم که حاکمیت قهوه‌خانه‌ی نورس در اهواز را آتش زد و چندین نفر آنجا سوختند و کشته شدند. به همین دلیل ما امثال ستار صیاحی را می‌بینیم که زیر شکنجه کشته می‌شود، یا دیگر شعرا، ناصر و دیگران. به همین دلیل نقش بسیار بسیار موثری داشتند.

ما نمی‌توانیم فراموش کنیم که احزاب سیاسی عرب به مدت بسیار بسیار طولانی سر قضیه‌ی انتقال آب و آسیب‌هایی که متوجه مردم خواهد شد نوشتند و برنامه اجرا کردند و مصاحبه کردند و همه‌ی این مسائل دست به دست هم داد تا ملت به خیابان‌ها بریزند. طبیعتاً همه‌ی ما می‌دانستیم این خیزش به نتیجه نخواهد رسید، چون دولت تحت هیچ شرایطی خواهان تغییر سیاست‌های عرب‌ستیزانه‌ی خودش نیست، خواهان این نیست که آب مثلاً از یزد به کاشان و قم و اصفهان به اهواز و مناطقی برگرداند و به شکل بسیار خشنی برخورد کرد و جاهای دیگر هم همراهی نکردند. این باعث شد که نیروهای امنیتی از مناطقی که در آنجا آب از آب تکان نخورده به اینجا بیاورند؛ انگار ما در شبه‌جزیره‌های متفرقی زندگی می‌کنیم. واقعیت امر این است که بعضی وقت‌ها این حس به انسان دست می‌دهد که اصلاً از لحاظ روحی و روانی کشور تجزیه شده است، اما فراموش نکنیم که آن ندایی که از تبریز بلند شد، آن اعتراضاتی که در کرمانشاه شکل

گرفت، در سقز، در ایذه و یکی دو نقطه‌ی دیگر از مناطق لورنشین، این‌ها همه این امید را داد که چنین ظرفیت‌هایی وجود دارد و ما در آینده مبارزاتمان را با همدیگر هماهنگ بکنیم. در غیر این صورت تنهایی نه تورک‌ها توان تغییر دارند نه خود فارس‌ها می‌توانند تغییر ایجاد کنند نه ما عرب‌ها؛ و این می‌طلبد که احزاب سیاسی، نویسندگان، شعرا، فرهیختگان، کسانی که دلسوز این آب و خاک‌اند دست به کار شده و این زمینه‌ها را بسازند و محیا کنند. خشم عمومی از حاکمیت وجود دارد ما نمی‌توانیم انکار کنیم. شما اگر بخواهید داده‌ها را نگاه بکنید چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ منطقه‌ای، چه از لحاظ بین‌المللی، چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی حاکمیت در سرآشویی فروپاشی است، اما تنها چیزی که تا این لحظه مانع شده یک دودلی است که وجود دارد. طیف رسانه‌ای حاکمیت که در خارج از کشور مستقر است، دارد صبح تا شب تبلیغ می‌کند که اگر جمهوری سلامی نباشد ایران ال می‌شود ایران بل می‌شود و ما دیدیم که تمام حرفهایشان کذب است. به دلیل اینکه به این اعتراضات با سرب داغ پاسخ داده شد در هیچ یک از شعارهای ملت عرب به غیر از حاکمیت، به هیچ طیفی به هیچ ملتی به هیچ مردمی نه توهین شد نه شعاری داده شد و همین قضیه‌ی هم‌نوایی، هم‌گرایی در مناطق دیگر هم ثابت کرد که این پتانسیل وجود دارد.

همه می‌دانیم وابستگان نظام رسانه‌های بسیار طویل و عریضی در اختیار دارند و مافیای رسانه‌ای فارسی‌زبانی که در خارج از کشور اکثر رسانه‌های پر بیننده را در اختیار گرفته است، همان شعار حزب بعث سوریه را به نحوی دیگر سر می‌دهند. آنجا هم می‌گفتند یا بشار اسد می‌ماند یا ما سوریه را ویران می‌کنیم. این‌ها هم می‌گویند اگر حال خمینی یا جماعت اسلامی نباشد ایران ویران می‌شود،

فلان می‌شود بهمان می‌شود. ولی واقعیت امر این است که هر اتفاقی قرار باشد بیفتد توسط خود حاکمیت می‌افتد. من بر این باورم که نوع مبارزه را حاکمیت بر مردم تحمیل می‌کند. اگر مردم چندین و چند مرتبه به صورت مسالمت‌آمیز نتوانند اعتراض‌شان را بیان کنند و اعتراض‌شان با سرب داغ پاسخ داده شود، خب طبیعتاً تغییر رویه می‌دهند. راهی جز این نیست و ما شاهد این قضیه خواهیم بود خواهی نه خواهی با توجه به این که چند هفته است از قضیه‌ی بی‌آبی و آن اعتراضات گذشته آیا فکر می‌کنید اتفاق خاصی افتاده است؟ حاکمیت آب را باز کرده است؟ خیر حاکمیت سد گرفتند را باز کرد، یک قسمتی آب جاری شد فقط برای فیلم گرفتن، آبی که جاری شد آب شور بود! حاکمیت چیزی در حدود بالای دو هزار و اندی نفر را بازداشت کرد، کسانی که خودجوش مردم را جمع می‌کردند. حاکمیت خیلی‌ها را کشت. دست به دامن علمای دین شد، دست به دامن حشداالشعبی شد و با ترفندهای گوناگون این ملت را سرکوب کرد. به نظر شما در آتی، در آینده خب جامعه اگر بخواهد حقش را مطالبه کند و اینگونه جواب بگیرد آیا تغییر رویه نخواهد داد؟ موضوع این است که مسأله‌ی آب متأسفانه مسأله‌ی بسیار بسیار بغرنجی است. دوستان فراموش نکنید که در منطقه‌ی ما شاید به جرأت می‌توان گفت که مردم یا کشاورز هستند یا دامدار. یکی این که به دلیل آن شرایط آموزش و پرورش، آشنا نبودن کودکان با زبان فارسی ما افت تحصیلی بالایی داریم. عرب‌ستیزی، تبعیض سیستماتیک و سیاست تغییر جمعیتی هم از سوی حاکمیت در حال اجراست. یعنی اگر کسی که هم سوادی داشته باشد، مدرکی هم داشته باشد، استخدام نمی‌شود. تنها منبع درآمد این مردم کشاورزی و دامداری است. تعدادی کثیری هم داریم که به کویت یا بحرین و کشورهای حاشیه خلیج رفتند

آنجا امرار معاش و زندگی می‌کنند. وقتی آب را از این جامعه بگیرد در واقع تنها منبع درآمدشان را گرفته‌اید. دیگر هیچ چیزی ندارند. نیمی از دامداران ما کارشان پرورش گاو میش هست و گاو میش هم فقط تقریباً میشه گفت در منطقه‌ی ما به شکل بسیار زیادی وجود دارد، تالاب‌ها محل اصلی زندگی این حیوان است. گاو میش به دلیل نبود غدد تعرق احتیاج به آب دارد، اگر آب نباشد مثل این است که حیوان با سوختگی پوست مواجه می‌شود، اصلاً پوستش کنده می‌شود و شروع می‌کند به کورشدن و بعد از آن تلف خواهد شد. این حیوان به قدری نزد مردمان عرب عزیز است که ذبحش نمی‌کنند. همه‌ی این قضایا دست به دست هم می‌دهند، وقتی آب نباشد طرف نمی‌تواند کشاورزی کند، دامش از بی‌آبی می‌میرد، خودش، زنش، بچه‌اش مشکل آب دارد. در این وضعیت کرونا هم که می‌گویند حتماً باید مدام دست را شست و تمیز کرد، اصلاً امکان ندارد چنین پروتکلی را در منطقه‌ی ما یا سیستان و بلوچستان رعایت کرد. به همین دلیل ما الان شاهد جولان دادن کرونا در این دو منطقه هستیم. بعد حکومت اعلام می‌کند که مردم رعایت نمی‌کنند، تجمع می‌کنند و فلان می‌کنند! نیست چنین چیزی، بله عده‌ای هستند، برای عاشورا و فلان نذر دارند و اعتقاد دارند اگر به نذرشان پایبند نباشند بلایی سرشان می‌آید! انسان‌های مذهبی از روی ساده‌دلی‌شان در مراسم عاشورا شرکت می‌کنند ولی قضیه اصلاً ربطی به عاشورا ندارد. این وضعیت کرونا بیشترین ضربات را در بلوچستان و منطقه‌ی ما دارد وارد می‌کند. به این دلیل که حتی نمی‌توانند دست و صورتشان را بشورند، آب شربی وجود ندارد، آبی که در لوله‌هاست آب فاضلاب است. شما دقت کنید در خود اهواز که سعی می‌کنند همیشه مقداری آب جریان داشته باشد، در کارون به خاطر تبلیغاتشان می‌گویند که آب

جریان دارد اما واقعیت امر این است که پساب شرکتهای موجود در آنجاست و یک مقدار اندک آبی که خودشان جاری می‌کنند. یعنی آب کارون نه قابل شرب است، نه قابل استفاده برای استحمام و نه حتی قابل شرب برای دام. وضعیت بسیار بغرنج است. هم‌وغم زندگی به جای خود، وضعیت کرونا هم به جای خود، اما عدم پاسخگویی حاکمیت و آن نگاه غیر دمکراتیک همه مردم را به یک حالت غیرقابل تحمل سوق داده و می‌توان گفت که جامعه به مرز انفجار رسیده است. آنجا اما چاره‌ای ندارند به این دلیل که هم توانایی‌های خودشان را می‌بینند هم توانایی‌های حاکمیت را، و می‌پینند صدایی نیست که با آنها هم صدا شود. قبلاً ما می‌شنیدیم خیلی از مفسرین سیاسی مرکز می‌گفتند اگر جایی اعتراضی بشود کافی است ۳-۴ روز ادامه پیدا کند تا کل کشور را فراگیرد، ده سال است که اهواز پیش‌تاز مبارزات است، از کارگری گرفته تا آخرین خیزشی که ریختن دو هفته به خیابان ریختند و با آن سرکوب خشن دو هفته ادامه پیدا کرد. اگر هم کلیپ‌های منتشرشده و شعارهای مردم گوش می‌دادید کاملاً مسالمت‌آمیز بود و متوجه می‌شدید که مردم چقدر به بلوغ سیاسی رسیده‌اند. اما متأسفانه به آن شکل نبود، البته مجامع بین‌المللی خیلی دیر به این قضیه ورود کردند و خیلی از رسانه‌های خارجی هم مدتی اصلاً نادیده گرفتند و در روزهای آخر شروع کردند به خبرسانی از این قضیه. طبیعتاً مسأله‌ی دولت جدید و دادوستدهای پشت‌پرده روی این قضیه تأثیر دارد. ما در این مسأله شکی نداریم ولی واقعیت امر این است که فرصت کاملاً مناسب بود. تمام رسانه‌های بین‌المللی بعد از یک سکوت و بی‌خبری تقریباً یک هفته‌ای درخصوص آنچه که در منطقه‌ی ما می‌گذشت، مجبور شدند که گزارش تهیه نکنند، در موردش صحبت نکنند و با توجه به اینکه مطالبه کاملاً مشخص و شفاف و یک

مطالبه‌ی حداقلی بود، فرصت مهیا شد که مردم مناطق دیگر به این خیزش بپیوندند؛ بر خلاف تبلیغاتی که می‌شد! آقای استاندار که اعلام کرد این اعتراضات اصلاً شکل نگرفته و این اعتراضات مربوط به گذشته است و الان ویدیوهایش را منتشر می‌کنند، بعد از مدتی مجبور شد اصلاح بکند و گفت بله این‌ها یک مشت تجزیه‌طلبند! همان زمان که از هاری اعلام کرد این صداها نوار است، همون سیستم هیچ فرقی نداشت، فرصت واقعاً مهیا بود. مردم عرب هزینه‌های سنگینی پرداخت کردند ولی متأسفانه به آن گونه‌ایی که ما می‌خواستیم و فکر می‌کردیم که دیگران همدلی می‌کنند، هم صدایی می‌کنند و به خیابانها می‌ریزند چنین اتفاقی رخ نداد و همچنان مسأله‌ی بی‌آبی ادامه دارد. تا این لحظه که من دارم با شما صحبت می‌کنم هیچ مشکلی را حل نکردند. دولت فقط به تمام کشاورزان قول داد که تمام خسارت‌ها را پرداخت می‌کند. گفتند بیاید نمیدانم سندهایتان را بیاورید که چقدر کشت کردید و فلان بکنید و بهمان بکنید. من چندین و چند مرتبه فکر می‌کنم در جلسات متعدد خدمتتان عرض کردم که اصلاً سندی برای مردم صادر نمی‌کنند که شما الان با سند مطالبه بکنید که اینقدر کشت کردید! متأسفانه این وضعیت بغرنج همچنان ادامه دارد.

پیشکش آقای کعبی مطالبه‌ی فدرالیسم در شرایط کنونی ایران یک مطالبه‌ی هویت‌محور هست که بیشتر ملیت‌های تحت تبعیض این مطالبه را دارند. حزب شما هم از جمله احزابی به شمار می‌رود که فدرالیسم را قبول کرده است. می‌خواهم از شما بپرسم اینکه چطور امکان دارد یک جریانی که اساس جهان‌بینی آن بر اساس تفکرات چپ است به این مطالبه وقع بنهد؟



تعریف از چپ، مقوله‌ای است قابل بحث و اینکه در یک جامعه‌ی مشخص، چپ چیست و کدام بخش از نیروها را در برمی‌گیرد، سؤال مهمی است و ما با پاسخ‌های متفاوت و گوناگونی روبرو هستیم. اما اگر از تعریف تاریخی و طبقاتی چپ صحبت می‌کنیم که شاید منظور این است، بله به عنوان یک سازمان چپ، از نظر ما پروژه‌ی برقراری یک سیستم مبتنی بر عدالت اجتماعی و برابری با پرداختن به تقسیم ثروت و نفی استثمار و رفع تبعیض طبقاتی پیوند می‌خورد که خود از مراحل مختلفی عبور می‌کند و نیازمند دارا بودن شرایط و زمینه‌هایی است که بر بستر آنها این امر صورت می‌گیرد؛ لذا یاری رساندن به تأمین این شرایط لازم را از جمله وظایف خود می‌دانیم. اما در این راه موانع و مشکلات بسیاری وجود دارند که بدون حل آنها، تأمین برابری واقعی و رفع استثمار اگر نگویم غیرممکن که بسیار پیچیده و مشکل به نظر می‌رسد.

استثمار، مسئله‌ای محوری و مرکزی است و رفع آن، هدف محوری جهان‌بینی ماست. منتها این ایده و فکر از نظر ما معتبر و درست، به این سادگی و از شب به صبح قابل تحقق نیست و تأمین نمی‌شود بلکه از یک مسیر بسیار پیچیده، به ویژه در جامعه‌ای مانند ایران گذر می‌کند که مشکلات خودش را دارد که در لابه‌لای سؤال و پاسخ‌های داده شده‌ی قبلی مستتر است.

جامعه ما از بسیاری جهات دیگر از معضلات معینی چون ستم ملی رنج می‌برد. از نظر ما مبارزه برای رفع ستم ملی، نه تنها نافی مبارزه علیه تبعیض طبقاتی نیست بلکه اتفاقاً در پیوند با هم قرار دارند. آن فکر که می‌خواهد این دو را در مقابل و در تناقض با هم قرار داده و ببیند نه کمکی به این می‌کند و نه به آن یکی یاری می‌رساند. بنابراین تناقضی در برنامه

و جهان‌بینی ما وجود ندارد، خاصه که حق تعیین سرنوشت را به رسمیت می‌شناسیم. این به رسمیت شناختن به معنی تأیید هر تصمیمی نیست اما بدان احترام می‌گذاریم، برای آن مبارزه می‌کنیم و در نهایت به رأی عمومی گردن می‌نهیم. این امر برای جنبش زنان و مبارزه علیه ستم جنسیتی هم صادق است. اتفاقاً ارائه‌ی پروژه‌ای برای رفع ستم ملی، رفع تبعیض جنسیتی و دیگر نابرابری‌ها می‌تواند وحدت و یگانگی همه‌ی آحاد جامعه را برای برقراری یک نظام عادلانه فراهم کند و از این منظر ما مبارزه برای رفع تبعیض طبقاتی، جنسیتی و ملیتی را در یک راستا می‌پنداریم. از طرف دیگر، همیاری جنبش‌های طبقاتی، زنان و نیز جنبش روشنفکری و آزادی‌خواهی برای تحقق خواست‌های دموکراتیک و عادلانه‌ی جنبش‌های ملیت‌های

تحت ستم لازم و ضروری است.

در سؤال شما اما این حکم وجود دارد که گویا فدرالیسم برای سیستم آتی در ایران، به الزام بر مبنای «هویت‌محوری» یا به زبان ساده‌تر، بر مبنای «ملی-قومی» خواهد بود. بسیار زود است که این حکم صادر شود. بدیهی است که هر نیروی سیاسی فعال چه در عرصه‌ی جنبش‌های ملیت‌ها و چه به طور کلی و عمومی، راهکار و نظرات خود را ارائه داده و پیشنهاد دهد، اما فدرالیسم خیلی گوناگون است و تعریف‌های متعددی دارد، بگذریم که در آغاز هم فقط تعداد قلیلی از جریان‌ها، آن را مناسب جامعه‌ی ما ارزیابی می‌کردند اما در مقایسه با ۱۰ سال گذشته، خوشبختانه این موضوع امروزه نه یک موضوع تجربیدی و ذهنی بلکه یک راهکار مشخص است که هر روز و بیش از روز پیش، از یک طرف حامیان بیشتری را با خود دارد و از طرف دیگر حتی در میان مخالفان آن، بدبینی و گمانه‌زنی‌های غیرواقعی در مورد آن به طور محسوسی کاهش یافته است.

امروزه کمتر جریانی را سراغ داریم که از یک طرف به مقوله‌ی «ساختار غیرمتمرکز» پرداخته و اعتقاد داشته باشد ولی شکل فدرالیزم را در تناقض با اهداف عمومی خود بداند؛ چرا که انکار اینکه فدرالیزم یکی از عالیترین شکل‌های «عدم تمرکز» است بسیار دشوار است، ولی من فکر نمی‌کنم تمامی کسانی که امروز فدرالیزم را می‌پذیرند و یا در آینده خواهند پذیرفت، همه به یکسان به خصلت و ماهیت و شکل این فدرالیزم رسیده باشند یا برسند. در واقع یک گوناگونی در درکی از فدرالیزم وجود دارد و می‌دانیم بنا به حوزه و عرصه‌ای که در بر می‌گیرد با پاسخ و یا اشکال متفاوتی روبرو خواهد شد. همچنین مقوله‌ای است که به اجبار تخصصی هم می‌باشد چرا که حصول داده‌های معین در عرصه‌های معین را می‌طلبد و این به حدی از تخصص و تفحص و تحقیق که از حوصله و دایره‌ی احزاب سیاسی خارج است، نیاز دارد.

یک حزب سیاسی، یک پروژه سیاسی و یک آرمان سیاسی دارد ولی چگونگی اجرای آن پروژه و یا متحقق ساختن آرمان مورد نظر آن، به بسیاری از عوامل و شرایط بستگی دارد که از امروز نمی‌توان نه آن‌ها را به طور کامل شناخت و یا برای آنها راه‌حل ارائه نمود. می‌خواهم بگویم علاوه بر هدف سیاسی، یک سری کار کارشناسی لازم هست برای اینکه آن ساختار منطبق بر شرایط موجود پیدا شده و یا روی آن توافق و تفاهم صورت گیرد. ضمن اینکه ستون اصلی آن، اعتقاد و به رسمیت شناختن آن حقی هست که از آن اسم بردیم. در ضمن فدرالیزم پدیده‌ی جدیدی است و ما به عنوان پروژه سیاسی، تعریف خیلی عجیب و غریبی غیر از چیزی که در کشورهای پیشرفته درباره‌ی آن گفته شده است نداریم. کم و بیش می‌توانیم حدس بزنیم که منظور چیست و چه ساختاری بیشتر در ایران با وجود ملیت‌های گوناگون و تنوع جغرافیایی و خیلی فاکتورهای

دیگر که داریم، قابل پیاده شدن است. در کمتر از صد سال پیش وقتی کنگره حزب کمونیست در بندر انزلی گرفته شد در اسنادش یک واژه یا عبارت «اتحاد فدرالی» آمده ولی تعریف جامعی برای آن ارائه نشد، در حالی که ایالت و ولایت هم داشتیم. بعدتر اولین جریان سیاسی، حزب توده بود در سال ۱۳۲۰ که از یک سیستم عدم تمرکز در ایران یاد می‌کرد، بعد از آن هم حق تعیین سرنوشت در بسیاری از محافل سیاسی چپ و مترقی و کسانی که به این مقوله معتقد بودند در ادبیات سیاسی و برنامه‌ها دیده شد ولی خود مقوله‌ی فدرالیزم از نظر من مقوله‌ی جدیدی است که بسیار گسترش پیدا کرده است. این را به فال نیک می‌گیرم منتهی دریافت یا درک از آن هنوز یکسان نیست و از آن فراتر، فرم و نوع مطلوب برای جامعه‌ی مشخص ما هنوز قطعیت نمی‌تواند پیدا کند چون همانگونه که گفتیم به بسیاری از داده‌ها نیاز است حتی چه بسا در مناطقی ویژه، فرم و نوع آن با دیگر مناطقی، متفاوت باشد. به همین خاطر، اینکه فدرالیزم به رسمیت شناختن یک نوع از حق تعیین سرنوشت می‌باشد، درست و حق تعیین سرنوشت تنها یک شکل خاص ندارد. غالب کسانی که به راه‌حل فدرالیزم رسیده‌اند یا به آن فکر می‌کنند، علی‌رغم اینکه نوع آن را تعیین کنند بر این نکته واقف هستند که فدرالیزم بیشتر یک ساختار و شکل حکومتی هست چرا که تقسیم قدرت و «اتحاد در تنوع» را تضمین می‌کند. ولی آن چیزی که بیشتر مطرح و مهم هست خصلت دموکراتیک فدرالیزم هست و این ساختار فدرال که فکر می‌کنیم منطبق با وضعیت ایران هست، هرچه دموکراتیک‌تر باشد، از نظر ما مطلوب‌تر هست و هر شکلی که داشته باشد هیچ تناقضی با برنامه کلی ما نخواهد داشت. اینکه به لحاظ سیاسی یک جریان در یک مقطعی چه راه‌حلی را در راستای حقی که به رسمیت می‌شناسد که حق تعیین سرنوشت هست پیشنهاد می‌کند و در آن



راستا پیشنهاد بکنند این هیچ تناقضی با برنامه‌ی عمومی ایجاد نخواهد کرد. مهم این هست که بین این گفته و عمل یک رابطه‌ی منطقی و واقعی وجود داشته باشد. ما در فراندوم اقلیم کردستان در عراق دیدیم که متأسفانه بسیاری از روشنفکران غیرکورد و حتی کورد، مسئله‌ی حق تعیین سرنوشت که حق طبیعی این مردم هست را با مسئله‌ی حاکمیت با رهبری دولت اقلیم یا احزاب عمده‌ی آن و به ویژه ریاست وقت اقلیم گره کامل زدند و به بهانه‌ی این گره‌خوردگی، رویکردی مغایر با ادعای فکری و نظری خود در پیش گرفتند. در صورتی که این دو در عرصه‌ی حقوق و پرنسیب، جدا از هم هستند. ما می‌توانیم در یک فراندوم، پاسخ منفی بدهیم و دلایل آن را توضیح دهیم ولی نمی‌توانیم تحت هر بهانه‌ای که باشد با حق و پرنسیب مراجعه به آرای عمومی مخالفت کنیم به شرطی که دموکراتیک و آزاد باشد. بودند جریاناتی که خیلی صریح ضمن اینکه به حق تعیین سرنوشت ملت خود وفادار بودند ولی به فراندوم نه گفتند و بر این باور بودند که شرایط سیاسی به اندازه کافی مهیا نشده بود این دو را نباید با هم یکی گرفت، یکی حق تعیین سرنوشت هست که باید به رسمیت شناخته شود خارج از اینکه من نوعی یا آن سازمان چپ با آن توافق دارد یا نه و و دوم، پاسخ سیاسی ما به شرایط مشخص و معینی که در آن قرار داریم. مهم، رعایت حق تعیین سرنوشت است. شکل و یا پاسخ متفاوت، امری دیگر است. از نظر ما فدرالیسم یک ساختاری است که بیشتر بر شرایطی که جامعه‌ی ایران امروز داراست منطبق است. پنجاه سال پیش اینگونه نبود و ممکن است سی سال دیگر هم اینگونه نباشد ولی فعلاً با همه‌ی شناختی که داریم و با همه‌ی جنب و جوشی که در میان مردمان و ملیت‌های مختلف در ایران داریم می‌توانیم بگوییم که این ساختار، ساختار مناسبی است. اینکه مضمونش چی هست و محتوایش چی

باشد به پروژه‌ی سیاسی‌ای برمی‌گردد که هر جریان ارائه می‌کند. هر جریانی از زاویه‌ی برنامه‌ی خود مضمون و شکل و محتوای آن را پیشنهاد می‌کند و در نهایت یک اجماع عمومی است که می‌تواند شکل و مبنای آن را قطعیت بخشد و امروزه نمی‌توانیم با قطعیت شکل و مبنای آن را پیش بینی کنیم چرا که بالاتر اشاره کردم به بسیاری داده‌ها برای دادن حکم نهایی نیاز است؛ و این میسر نیست مگر بر بستر همفکری و تبادل نظر و مشورت و بررسی همه‌ی جنبه‌ی تمام آن نیرو و جریاناتی که ضمن پذیرش کلی اصل فدرالیسم، اشکال و یا مبنای گوناگونی را پیشنهاد می‌کنند. ممکن است در ایران فدرالیسمی برقرار بشود که با همه‌ی آنچه که تجربه شده است، ضمن بهره‌گیری از آنها یا در برداشتن برخی خصوصیات و مختصات آنها، متفاوت باشد. متفاوت و اصلاً شاید از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر تفاوت در نوع اداره‌ی فدرالی، خود را تحمیل کند.

مهم این است که در اساس مسئله توافق داشته باشیم. اینکه محتوای آن ساختار چه هست و آیا اراده‌ی آن مردمان و ملیت و جامعه را در محدوده‌ی فدرالی خود به رسمیت می‌شناسد یا نه؟ اینکه در آنجا چه سیاستی پیش می‌رود در جای خود قابل بحث و بررسی است. در حال حاضر نقطه تقارن یا نقطه اجماع یا به هم پیوستن پروژه‌های سیاسی در مرحله‌ی کنونی بسیار اهمیت دارد، تا آنجایی که امکان دارد شفاف‌سازی بکنیم ولی نه آنقدر که به جای پرداختن به موضوع اصلی، وارد یک سری جزئیات بشویم که به زمان و تخصص و کنکاش و بحث و بررسی بیشتر نیاز دارد.

اگر اجازه بدهید نسبت به پرسش شما از آقای کعبی، ملاحظه‌ای مطرح کنم. شما در پرشستان از آقای کعبی مطرح کردید



که فدرالیزم برای پاسخگویی به مطالبات اتنیکی مطرح شد. اما ما در اتحاد دموکراتیک آذربایجان هدف از تحقق فدرالیزم را در درجه‌ی اول پاسخگویی به مسئله‌ی دموکراسی در ایران ارزیابی می‌کنیم. فدرالیزم به احتمال بسیار بالا، با صد سال سابقه‌ی استبداد سیاسی در دوره‌های شاه و شیخ، می‌شود گفت که تنها ابزار و یا وسیله‌ی گذار ایران به دموکراسی سیاسی است. چون تنها شیوه‌ای است که تقسیم قدرت سیاسی را در نهاد خود دارد. وقتی فدرالیزم به مثابه ابزاری برای گذار به دموکراسی سیاسی در ایران تلقی می‌شود، آنگاه همه‌ی خلق‌ها و از آن جمله خلق فارس نیز برای گذار به دموکراسی به فدرالیزم تکیه می‌کنند. حال اینکه فدرالیزم راه‌حلی برای مسئله‌ی ملی در ایران نیز هست. اما در ایران خلق فارس مسئله‌ی ملی ندارد این تنها خلق‌های غیرفارس هستند که در درجه‌ی دوم از فدرالیزم برای تحقق آمال ملی خود بهره خواهند جست. بنابراین از نظر ما، فدرالیزم عمداً برای تحقق دموکراسی سیاسی در ایران به کار گرفته می‌شود و این کارکرد خود به خود به حل مسئله‌ی ملی در ایران نیز راه می‌برد.

من با تأیید نکته آقای شاملی عزیز در مورد پایه و مبنای فدرالیزم، چون نخواستم طولانی صحبت کنم به دو نکته اشاره کنم که من آگاهانه وارد تعریف پایه و مبنای فدرالیزم نشدم همانطور که به درستی از نظر من، در پلاتفرم ۱۴ ماده‌ای «همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» هم آگاهانه بدان نپرداختیم؛ چرا که همانگونه که در پاسخ به سؤال سوم در مورد اینکه (آیا دفاع از فدرالیزم با جهان‌بینی ما تفاوت داد یا نه؟) توضیح دادم ما به داده‌های بسیاری برای تعیین مبنای و شکل فدرالیزم نیاز داریم و به تنهایی یک موضعگیری سیاسی نیست بلکه دایره و حوزه‌ای از تخصص و تحقیق و بررسی و ... را در برمی‌گیرد. نکته دوم و خارج از مبنای و

شکل فدرالیزم، محتوای آن است که با برنامه و پلاتفرم عمومی قابل توضیح است. محتوای دموکراتیک به معنای عام کلمه، اهمیت پایه‌ای دارد چرا که شکل و یا فرم، به تنهایی بیانگر یا ضامن دموکراسی نیست.

شش آقای شاملی بعد از موضوع قره‌باغ علی‌الخصوص بعد از سفر اردوغان به آذربایجان و خواندن آن شعر معروف، موضوعی مطرح شده که این جهان فرهنگی تورکی که قفقاز را به آنادولی متصل می‌کند کم کم به یک جهان سیاسی تبدیل می‌شود. این مسئله چقدر به واقعیت نزدیک است و اگر امکان دارد تأثیر این مسئله بر تورک‌های آذربایجان ایران را مورد بحث قرار دهید؟

شکل‌گیری اتحادیه‌های متفاوت در تمامی دنیا همواره هم در سطح بین‌المللی و هم در سطح منطقه جریان داشته است. در سطح جهان سازمان ملل وجود دارد که عموماً به خاطر همکاری‌های نزدیک و سامان دادن به مسائل در جهان هست و همچنین اتحادیه‌ای به نام اتحادیه‌ی عرب که کشورهای عربی با هم همکاری می‌کنند و اتحادیه‌های سیاسی اقتصادی در شرق و غرب بین کشورهای آسیایی و آمریکایی. بنابراین نزدیکی ترکیه و آذربایجان یعنی دو کشور عمدتاً تورک چیز عجیبی نیست. در جنگ قره‌باغ نیز این همبستگی به صورت وسیعی به چشم خورد و این البته دولت یونیتار ایران را آزار می‌داد چون جمعیت کثیری از ایران را تورک‌ها تشکیل می‌دهند و این جمعیت خواهی نخواهی از نزدیکی ترکیه و آذربایجان احساس خشنودی می‌کند و نسبت به وضعیت اسارت‌بار خودش آگاهی بیشتری پیدا می‌کند. حمایت مردم تورک از آذربایجان در جنگ



دوم قره‌باغ برای دفع اشغال بسیار آشکار بود. مردم شهرها و روستاهای مرزی با شعار و فریادهای حمایت از سربازان ارتش آذربایجان در آن‌سوی مرز برای تقویت روحیه‌ی آنان تلاش می‌کردند.

جنگ دوم قره باغ از نظر مصوبات سازمان ملل و مجامع بین‌المللی مشروع بود چون ارمنستان ۲۰ تا ۲۵ درصد از سرزمین‌های آذربایجان را اشغال کرده بود. با به هم خوردن توازن قدرت نظامی در بیست سال گذشته شرایط برای دفع اشغال فراهم بود. با آغاز جنگ به هر بهانه‌ای، بیرون راندن ارمنستان از آذربایجان قطعی بود. این جنگ خواهی نخواهی در درون ایران یک روحیه‌ی را بهتری برای فعالین جنبش ملی در آذربایجان به وجود آورد. جنگ دوم قره‌باغ عملاً جنگ رهاشدن از اشغالگر بود و روحیه‌ای که به فعالین تورک در ایران می‌داد جنگ رهاشدن از سلطه استعمار داخلی بود و عملاً در ایران برای تورک‌ها به یک نوع آگاهی سیاسی راه می‌برد و چون تظاهرات حمایتی از آذربایجان در جنگ قره‌باغ در تبریز و شهرهای دیگر مشهود بود و همین تظاهرات از طرف رژیم سرکوب می‌شد. با این وجود در بین خلق ما در آذربایجان یک شور و هیجانی به وجود آورد که این شور و هیجان برای نمایش وجود چنین جنبشی در میدان یک حرکت میدانی محسوب می‌شد و این در شرایطی بود که سرکوب وسیع در ایران مطرح بود. به بیانی حمایت از ارتش آذربایجان نوعی صدای اعتراض در درون ایران علیه رژیم ایران هم تلقی می‌شد، چون رژیم در این جنگ از ارمنستان حمایت می‌کرد.

سید آقای بلیده‌ای بحران آب یکی از ابربحران‌های منطقه‌ی بلوچستان است، آیا احزاب بلوچستان راهکاری برای این بحران دارند؟



مسئله‌ی کمبود آب در بلوچستان یک مسئله‌ی تاریخی است و می‌توان گفت در سده‌های اخیر برای مردم بلوچ عادی بوده است. مشکل در بلوچستان کمتر مسئله‌ی آب آشامیدنی بلکه استفاده کشاورزی بوده است. به همین دلیل مردم بلوچ در استفاده از آب یک سیستم مناسبی برای تقسیم آب کشاورزی در جاهایی که کمبود آب بود داشتند که آب به اندازه‌ی کافی برای کارهای کشاورزی برای همه‌ی جمعیت آن شهر و یا روستا باشد.

شما آب‌های زیر زمینی و آب‌های ژرف در بلوچستان را اسم بردید. مردم بلوچ در سده و یا شاید سده‌های قبل به این امر واقف بودند و به همین دلیل برای آب کشاورزی در کنار آب رودخانه‌ها از آب قنات نیز در شهرهای بلوچستان استفاده می‌کردند. برخی از این شهرها بلوچستان بیش از ۲۰ قنات داشتند. متأسفانه با توجه به اینکه زندگی مردم بلوچ در سال‌های اخیر وابسته به دولت ایران بوده دولتی که به بلوچستان به عنوان یک مستعمره نگاه می‌کرده و با مردم بلوچ به عنوان مردمی بیگانه رفتار می‌کرده است. بیشتر این قنات نه تنها تعمیر نشده و نمی‌شوند بلکه خراب و ویران شدند. به همین دلیل نیز در بلوچستان نه تنها مشکل آب کشاورزی هست هم اکنون مشکل آب آشامیدنی نیز بوجود آمده است. این در حالی است که کشورهای همسایه‌ی ما با بلوچستان که در آن‌سوی دریا مشکل آب داشتند مشکل آب خود را حل کردند. کودکان بلوچ برای تأمین آب آشامیدنی با تمساح مواجه می‌شوند. ایجاد این مشکل نیز در راستای ستم ملی است که حاکمیت ایران برای ما مردم بلوچستان ایجاد کرده است.

بلوچستان منطقه‌ی غنی از لحاظ منابع طبیعی است، آب‌های ژرف هم یکی از این منابع است که طبق گفته‌های مقامات رژیم

سروش
 آقای فاضلی این مدت اخیر یک بحثی از طرف جامعه عرب‌ها مطرح شد که یک ژینوساید فرهنگی بسیار وسیع به قدمت صد سال در اقلیم اهواز در جریان است و باید این ژینوساید محکوم بشود و تلاش کنیم آثار این ژینوساید را از بین ببریم. اما از طرف دیگر موضوعات دیگری مطرح می‌شد و ادعا می‌شد این بحثی که عرب‌ها مطرح می‌کنند در واقع نوعی حمله‌کردن به هویت همسایگان‌شان به خصوص لورهاست. این مسئله چقدر به واقعیت نزدیک است و آیا امکان هم‌زیستی بین لورها و عرب‌ها وجود دارد یا نه؟

قضیه‌ی ژینوساید فرهنگی قضیه‌ای نیست که مختص عرب‌ها باشد، این قضیه را در سراسر ملت‌های غیرفارسی شاهد هستیم. همانطور که این سیاستها در آذربایجان، ترکمن صحرا، کوردستان، بلوچستان و حتی خود لورستان اجرایی می‌شود در منطقه‌ی ما هم طبیعتاً وجود دارد و سرمنشأ تمام این مسائل همان برنامه‌های است که تحت عنوان یک ملت یک زبان و یک پرچم از دهه‌ی بیست میلادی شروع شد و تا به امروز ادامه دارد و طبیعتاً آسیبهای فراوانی به عرب‌ها در این قضیه وارد شده که در سالهای اوایل سلطنت رضاخان حتی استفاده از محدود رادیوها در مناطق ما ممنوع بود و اگر کسانی رادیو بغداد یا کویت یا صدای قاهره گوش می‌دادند به شکل بسیار خشنی با مسئله‌ی زبانی و فرهنگی برخورد می‌شد. اما در رابطه با اینکه جنبش ملت عرب برای احقاق حقوق خودش در تضاد با دیگر ملیت‌ها باشد من این را متصور نیستم. به این دلیل که ما خودمان قربانیان این سیستم هستیم و تحت هیچ شرایطی این وضعیت را برای دیگران هم نمی‌خواهیم اما شیطنتهایی هست که طبیعتاً توسط حاکمیت اعمال



می‌تواند آب آشامیدنی بخش بزرگی از مردم ایران را تأمین نکند. این برای همه ثابت شده است که هر کاری حاکمان ایران در بلوچستان تا هنوز انجام دادند در جهت خرابی بوده است تا آبادانی. مسلماً اگر آب بلوچستان را استخراج نکنند همانند دیگر منابع بلوچستان بر علیه مردم بلوچستان استفاده می‌شود و مسلماً تنها خرابی چنین کارهایی برای مردم بلوچستان می‌ماند؛ به ویژه محیط زیست بلوچستان تخریب می‌شود. مردم بلوچستان می‌دانند که با حاکمیت دولت ایران بر بلوچستان در دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی ایران دریای بلوچستان نه تنها به نفع مردم بلوچستان استفاده نشده و نمی‌شود که بر علیه مردم بلوچ برای تغییر جمعیتی بلوچستان استفاده می‌شود. منابع آب آشامیدنی بلوچستان نیز به نفع مردم بلوچ استفاده نمی‌شود بلکه بر علیه مردم بلوچ استفاده می‌شود. وضعیت مردم عرب اهواز پیش روی ماست، بیشترین درآمد دولت ایران به شکل استخراج نفت از این استان است اما برای مردم عرب فقط نتیجه سرکوب سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و فیزیکی بوده است و محیط زیست را در منطقه‌ی اهواز طوری خراب کرده است که برای مردم مشکل زیست وجود دارد.

ما به عنوان حزب مردم بلوچستان می‌خواهیم که منابع طبیعی بلوچستان به شکلی استخراج بشود که به محیط زیست بلوچستان ضرر کمتری برسد و یا ضرر قابل جبران باشد. مخالف هرگونه استفاده‌ی رژیم ایران از منابع طبیعی بلوچستان هستیم. به همین دلیل با دیگر گروه‌های مترقی که خواهان برابری ملی و فرهنگی هستند متحد شدیم که رژیم کنونی سرنگون شود تا مردم بلوچ با دیگر ملت‌ها بتوانند از توانمندی انسانی خود و طبیعی سرزمین طوری استفاده بکنند که برای این نسل مناسب باشد و برای نسل‌های بعدی و محیط زیست نیز سبب مشکل نکند.

می‌شود و روی آن مانور داده می‌شود. در خصوص سؤال اول در رابطه با تقسیمات استانی باید گفت که این مسئله تنها شامل حال بلوچ‌ها نبوده و نسبت به عرب‌ها هم صحت دارد. کلاً نگاه مرکز به حاشیه یک نگاه امنیتی بوده و تمام این تقسیماتی که شکل گرفته و جاهایی از سرزمین‌های عرب که متعلق به خوزستان است را به مناطق دیگر واگذار کرده‌اند و بعضی از مناطقی که به ما مربوط نمی‌شود را به این قسمت الحاق کرده‌اند. این تداخلات را به وجود آوردند که در آینده بتوانند از آن بهره‌برداری کنند. من فکر نمی‌کنم در آینده به مشکل برخوردیم. با توجه به اینکه سالیان سال ما با لورها و بختیاری‌ها زندگی کردیم، حتی معادلات سیاسی مشترک داشتیم، احزاب مشترک داشتیم، از حزب سعادت و شیخ اسعد چنین اعتلافااتی بین خود قشقای‌ها و لورها برای جلوگیری از سیاستهای رضاخان شکل گرفته بود که متأسفانه با اعمال نفوذ بریتانیا این سیاست‌ها هم شکست خورد. و در کل این مسئله‌ای که مطرح شد تنها مختص به ما نیست و در تمام مناطق غیرفارس شکل گرفته است ولی من فکر می‌کنم با تمام امکانات حاکمیت از رسانه و پول و سرمایه و سازمان‌های امنیتی و اتاق‌های فکری که در این زمینه کار می‌کنند ایمان دارم که مردمان ایران باهوش‌تر از این حرف‌ها هستند و اگر روزی انقلابی شکل بگیرد و تغییری به وجود بیاید دشمن اصلی را فراموش نکنند و مشغول مسائل ثانوی باشیم. تمامی ملت‌های غیرفارس، تاریخ و زبان و جغرافیای مشخصی دارند؛ درست است که حکومت‌های پهلوی و آل خمینی و اسلامی در این مسائل دست بردند ولی در اسناد و آرشیوی که مربوط به دوره زندیه و قاجاریه و اول سر کار آمدن خاندان پهلوی است همه این‌ها موجود است. این یکی از شیطنت‌های حاکمیت پهلوی و

جمهوری اسلامی است که باعث دردر شده و بعضی‌ها اکنون روی آن مانور می‌دهند و صحبت می‌کنند ولی واقعیت امر این است که برای حق مالکیت ملت عرب هیچ ارزشی قائل نیستند. به این دلیل که شما اگر نگاه نکنید که برای مثال ساکنان خروسیه نامه برایشان فرستاده شده که این منطقه را باید تخلیه بکنید چون اینجا صاحب دارد، یا روستاهایی که در منطقه کیانشهر بود که چند سال پیش باعث درگیری شد و بنیاد مستضعفان ادعای مالکیت می‌کرد. یا کیانپارس یا سید خلف و بسیاری از مناطق دیگر که هیچ ارزشی برای حق مالکیت آن قائل نیستند و در تهران مناطق را خط‌کشی و بین خودشان تقسیم می‌کنند و بعد از مدتی کسانی پیدا می‌شوند که ادعای مالکیت می‌کنند و شما باید آنجا را ترک کنید. در صورتی که این مردم جد اندر جد در آنجا کار و زندگی می‌کنند و کشاورزی می‌کنند و زادگاهشان هست. اما متأسفانه در زمان شاه این زمین‌ها را بین ارتشیان و نظامیان و وابستگان خودشان تقسیم می‌کردند و در حال حاضر همین کار توسط جمهوری اسلامی به اسم جانباز و خانواده شهید و اسرا و... صورت می‌گیرد که بسیاری از این‌ها اصلاً متعلق به این مناطق نیستند و عرب نیستند و خیلی‌ها لور لورستان یا جاهای دیگر هستند که از حاکمیت سند گرفتند و ادعای مالکیت می‌کنند. متأسفانه این مشکلات را به وجود آوردند و طبیعتاً این گونه مسائل باعث اختلاف می‌شود. من فکر نمی‌کنم خیلی مهم باشد، با توجه به این که ساکنین این مناطق کسانی نیستند که در چند سال گذشته به آنجا آمده باشند و اکثراً جد اندر جد آنجا بوده‌اند و هیچ سندی و هیچ نیرویی نمی‌تواند آنها را جابجا کند. اما باعث یک سری مشکلات می‌شود که ما در حال حاضر این مشکل را در حمیدیه به خصوص روستای حاج حسن داریم که پنج

سروش آقای شاملی در فضای سیاسی علی‌الخصوص مرکز‌گراها می‌گویند که اگر حاکمیت مرکز باقی‌ماند کوردها و تورک‌ها همدیگر را خواهند کشت! آیا شما هم اینگونه فکر می‌کنید؟ و می‌خواهم به عنوان یک فعال تورک از شما بپرسم که آیا شما راهکاری برای شهرهایی که ترکیب جمعیتی در آنها کورد و تورک هست دارید؟

سؤال بسیار مهمی هست. این

سؤال فقط در ارتباط با مناسبات

دوجانبه‌ی خلق تورک و کورد



نیست. بلکه فکر کردن به چگونگی مناسبات خلق‌ها با همدیگر در ایران پساجمهوری اسلامی یکی از آن مسائل بسیار حیاتی است که بایستی با دقت به بحث و بررسی حول آن پرداخت. جریانات سیاسی ناسیونالیستی در مرکز تلاش می‌کنند با اگراندیس‌مان کردن، بعضی از اختلافات میان جنبش‌های سیاسی متعلق به خلقها در ایران را به مثابه ابزاری برای استمرار سیاست استعمار داخلی استفاده کنند. اما جدای از جنجال‌های افراط‌گرایان مرکز، در تمرکز به ساختار مولتی‌اتنیک ایران، معضلات مبتنی بر این ساختارها را بایستی از هم اینک مورد بحث و بررسی قرار دهیم و راهکارهای متناسب و دموکراتیک را برای استمرار همبستگی خلق‌ها در ایران معرفی کنیم.

به طور کلی من در ایران شهری را سراغ ندارم که شهری تک‌زبانه و یا تک‌ملیتی باشد و حتی من این ادعا را به جرأت می‌توانم به شهرهای دیگر جهان نیز تعمیم دهم. بزرگ‌ترین شهر کلان و مولتی‌اتنیک ایران، تهران و در کنار آن کرج است. بعد می‌رسیم به شهرهای آذربایجان که بدون توجه به کمیت گروه‌های اتنیک، شهرهای مولتی‌اتنیک هستند. دوستان در رابطه با

هزار هکتار را در این منطقه از کشاورزان به اسم جانبازان مصادره کردند و به یک عده‌ای از یزد و کرمان و... تحویل دادند. این مسئله باعث تنش می‌شود و خواهد شد و احتمال در دسر بیشتر هم هست. همین برخورد را در شعبیه دارند و باز یک مقداری از زمین‌های زراعی کشاورزان را که متصرف شده‌اند به کسان دیگری واگذار کرده‌اند که اصلاً عرب نیستند و ساکن این مناطق نبوده‌اند.

زمین‌های طرح رهبری را اگر در نظر بگیرید باز همین مشکلات را دارند و به اسم مناطق جنگی و مین‌گذاری‌شده اجازه‌ی بازگشت به ساکنان این مناطق را نمی‌دهند ولی تعداد کثیری از این زمین‌ها را بین خودشان تقسیم کردند و این تقسیمات و واگذاری‌ها براب طرح‌های به اصطلاح ملی هستند که زمین‌های مردم عرب را متصرف می‌شوند. یعنی یک قسمتی از این زمین‌ها توسط خود حاکمیت و زیرمجموعه‌های آن تصرف می‌شود و یک قسمت دیگرش به وابستگان نظام به اسم جانباز و شهید و خانواده اسرا و بسیج و... واگذار و مصادره می‌کنند. اینها طبیعتاً در آینده یک سری مشکلات به وجود خواهد آورد به این دلیل که این زمین‌ها را با زور اسلحه از مردم گرفتند.

اما در رابطه با مطالبه‌ی حق عرب‌ها و هویت‌طلبی و برابری‌خواهی و اعتراض‌شان و در رابطه با ژینوساید فرهنگی و زبانی که باعث بشود آسیبی به دیگران وارد شود، خیر من چنین احتمالی را وارد نمی‌بینم. در طول قرون گذشته در این منطقه یهودی‌ها و ارمنی‌ها و فارس و لور بدون اینکه برای هم مشکلی ایجاد کنند زندگی کردند. اما متأسفانه همانطور که گفتم حاکمیت کنونی یک سری بازی‌های خبیثی را شروع کرده که به شکل بسیار عریانتری در حال اجرا و ادامه هست و امیدوارم در آینده توسط دادگاه‌های صالح این مسائل حل و فصل شود.

مناسبات خلق لور با خلق عرب صحبت کردند که آنجا هم این مسائل مطرح است، همچنان که دوست دیگر در مورد سیستان و بلوچستان مسائلی را بیان کردند. در نتیجه این یک بحث اساسی در رابطه با مسائل داخلی ایران است که باید کند و کاو شود و با استفاده از تجارب دیگر کشورهای دموکراتیک راهکار درست و همه‌پسندی برای آن ارائه شود.

اگر به تاریخ مناسبات کوردها و تورک‌ها نگاه کنیم همه جوره حادثه‌های را می‌توانیم پیدا کنیم. اما حادثه‌ی بسیار مهم و مثبتی که در تاریخ مناسبات تورک‌ها و کوردها می‌توان یافت، رفتار درایت‌آمیز دو جنبش سیاسی متعلق به خلق تورک و خلق کورد در سال ۱۳۲۴ بود که توانست به تأسیس دولت‌های ایالتی و محلی‌شان منجر شود. از نظر من، راه‌حل شهرهای مولتی‌اتنیک و یا بهتر است بگویم تمامی شهرها در ایران مشارکت مستقیم و دموکراتیک خود مردم برای اداره‌ی شهرشان است. در این رابطه تجارب بسیار گرانقدری در دنیا وجود دارد که می‌شود از آن تجارب برای اداره‌ی شهرها توسط خود مردم آن شهر نیز بهره جست. به نظرم خودگردانی شگرد بسیار دموکراتیک و مناسب برای اداره شهر و روستاست. این راه‌حل نیابستی تنها در ارتباط با شهرهای آذربایجان و کوردستان مطرح باشد. بلکه تمامی شهرهای موجود در مناطق مختلف ایران باید که از این مدل برای اداره شهر و یا روستایشان استفاده کنند. برای نمونه در آذربایجان فقط تورک‌ها زندگی نمی‌کنند و بجز تورک‌ها، ارمنی‌ها، کوردها، گیلک‌ها و دیگران نیز در این سرزمین زندگی می‌کنند. این وضعیت در شهرهای کوردستان، بلوچستان، لورستان و یا اهواز نیز چنین است. ناسیونالیست‌های افراطی در هر منطقه‌ای، به دلیل همان دیدگاه‌هایشان، هم بعضی از مسائل را بزرگنمایی می‌کنند و در عین حال بزرگ‌بینی‌هایی را نیز با خود به یدک می‌کشند

و عملاً در میدان سیاست به تنش‌های بیشتر در میان جنبش‌های موجود دامن می‌زنند؛ حتی آن شیوه‌ی دموکراسی که ما برای تحققش در ایران تلاش می‌کنیم، علی‌رغم جریانات سیاسی مرکزگرا که دموکراسی از بالا به پایین را مد نظر دارند، شیوه تحقق دموکراسی کثرت‌گرا و پلورالیستی تحقق دموکراسی از پایین به بالاست. خود این شیوه‌ی تحقق دموکراسی به ما می‌گوید که شهرها و روستاها بایستی توسط مردم خود آنجا اداره و نمایندگی شود. این یعنی مشارکت نزدیک مردم با سیاست و مشارکت فعال و نزدیک مردم با سیاست خود از پایه‌های تعمیم دموکراسی و عدالت اجتماعی در جامعه است. همچنانکه عنوان کردم برای اجرای این ایده بایستی از نمونه‌های موفق کشورهای دیگر مدرن دنیا نیز بهره جست.

طرف دیگر قضیه منش احزاب و فعالین سیاسی در جامعه است. رفتارهای غیرمتعارف، و حتی بشدت تنش‌برانگیز احزاب می‌تواند به تنش در میان جنبش‌های مختلف راه برد و از این قبل نیز تنش میان مردم در شهرها افزایش یابد و زمینه‌های تحقق ایده‌های دموکراتیک در این مناطق را به سایه براند. برای نمونه ارائه‌ی نقشه‌های سیاسی و یا ادعاهای ارضی غیرلازم و حتی غیرضروری است. به نظر من اگر تنش در حال حاضر در بین جنبش‌های کورد و تورک وجود دارد، تنش است که سیاست‌های بعضی از احزاب سیاسی کورد آن را به میدان آورده‌اند. سیاستی که یک حزب سیاسی را به آنجا کشانده است که مثلاً آذربایجان غربی را در مصوبات حزبی خود کوردستان اعلام کنند و این دیدگاه بسیار خطرناک را در میان مردم ببرند و آن را تبلیغ کنند. دیدگاهی که در شرایط کنونی برای تمام ملیت‌های موجود در جغرافیای کنونی ایران، به دلیل افزایش تنش میان مردم، به دلیل سوءاستفاده رژیم از این تنش، بسیار مضر و زیان‌بخش است. ما برای

جلوگیری از این تنش قطعنامه‌ی «حدود و صغور مرزی» را در کنگره‌ی ملیت‌های فدرال به تصویب رساندیم و حل مسائل ارضی را به بعد از تشکیل دولت‌های ایالتی واگذار نمودیم. به نظرم، آنچه برای همزیستی مسالمت‌آمیز میان خلق‌ها در ایران ضروریست، ترویج همبستگی میان خلق‌ها برای برکناری رژیم جمهوری اسلامی جهت تحقق جمهوریت، دموکراسی، فدرالیسم و عدالت اجتماعی در ایران پساجمهوری اسلامی است.

سروش آقای کعبی ائتلاف بین احزاب مختلف مرتباً به عنوان یک راهکار برای سقوط جمهوری اسلامی به شمار می‌رود. شما همین الان در یک ائتلاف تحت عنوان «همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» حضور دارید، آیا این ائتلاف توانسته است در بطن مبارزات ایران تغییری ایجاد کند؟ و آیا این راهکار را قبول دارید؟

در جوامعی مانند ایران و بنا به دلایل متعدد که فکر می‌کنم نیازی به تشریح نداشته باشد، هیچ جریان و نیروی خاصی نمی‌تواند و قادر نیست به تنهایی ماهی تحول و تغییر باشد. این نکته چه در مورد جریان‌های سیاسی و چه جنبش‌های اجتماعی کنونی صادق است. پراکندگی میان نیروهای سیاسی در همه‌ی طیف‌ها و نحله‌های سیاسی، ابعاد و دایره‌ی بسیار وسیعی دارد. این واقعیت به همراه عدم پیوند جنبش‌های اجتماعی با همدیگر، یکی از علل تعرضات و اجحافات رژیم در مقابل آنهاست. پراکندگی نیروهای سیاسی از یک طرف و عدم پیوند جنبش‌های اجتماعی از طرف دیگر، دو روی سکه‌ی یک ضعف مهم و عمده در تقابل و مبارزه با این رژیم سرکوبگر است و به طریق اولی مانعی برای رهاشدن از بختک رژیم اسلامی به شمار می‌رود.



چنانچه به جنبش‌های اجتماعی موجود بنگریم، نه جنبش کارگران و زحمتکش‌ان و تهیدستان، نه جنبش زنان، نه جنبش‌های دانشجویی و روشنفکری و نه جنبش‌های ملی-دموکراتیک در میان ملیت‌های مختلف، به تنهایی قادر نخواهند بود توازن قوای کافی را برای دگرگونی و تغییر لازم در جامعه کسب کنند. بنابراین پیوند همه‌ی این جنبش‌های محوری در جامعه‌ی ما و همکاری گسترده‌ی جریان‌های سیاسی مختلف فعال درون آنها تا آنجا که امکان‌پذیر باشد شرط لازم برای تغییر و سپس رسیدن به جامعه‌ی آزاد و دموکراتیک و مبتنی بر عدالت اجتماعی است که ما به سهم خود برای آن تلاش می‌کنیم و در این راه، برداشتن گام‌های مشترک با هم‌پیمانان خویش در عرصه‌های گوناگون را ضرورتی و انکارناپذیر می‌دانیم.

با پذیرش واقعیت‌های فوق، ما از جمله سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی هستیم که همواره برای نزدیکی، همراهی و همگرایی و همکاری و اتحاد پایدار جریان‌های سیاسی فعالیت داشته و در همه‌ی کنگره‌های خود بر آن تأکید نموده‌ایم. اما متأسفانه این واقعیت تلخ را هم باید پذیرفت که اتحاد و همراهی به مراتب سخت‌تر و دشوارتر از پراکنده‌شدن است. اتحاد و همراهی، نیرو و توان و بردباری و رواداری ویژه‌ای را می‌طلبد که دریغاً جامعه‌ی سیاسی ما از آن به حد کافی برخوردار نیست. ساختن، بسیار دشوار و تخریب، آسان است. از طرف دیگر تجربه‌ی تلخ «همه با هم» در آستانه‌ی انقلاب ایران پیش روی ماست که بدون چشم‌اندازی روشن و بدون تضمین لازم برای احترام به ارزش‌ها و اصول پایه‌ای، متأسفانه دیدیم که چگونه تحت عنوان یک صدایی، این تحول عظیم ضداستبدادی و ضدسلطنتی به تاراج رفت. یا به زبانی که رایج است می‌دانستیم چه نمی‌خواهیم اما نمی‌دانستیم چه می‌خواهیم. به همه‌ی این‌ها باید اضافه



کرد که پایه‌ی هیچ ائتلاف و اتحادی نمی‌تواند نظرات و عقاید و مطالبات حداکثری و صد در صدی یک جریان سیاسی باشد.

موارد فوق این واقعیت را بازگو می‌کنند که از یک طرف اتحاد و همکاری لازم است و از طرف دیگر لازمه‌ی استمرار این اتحاد و همکاری و هم‌پیمانی، داشتن حداقل تفاهم و توافق روی اصول و مبانی عام اداره‌ی جامعه در آینده است. رابطه‌ی این دو، یعنی توافق در جهت‌گیری عمومی مبارزه با این رژیم از یک سو، و از سوی دیگر تفاهم در اصول و مبانی برای ساختن جامعه‌ی فردا، حد و یا محدوده‌ی اتحادهای پایدار را تعیین می‌کند. بدون این پیوند و این رابطه، همانگونه که تا کنون شاهد بوده‌ایم، حتی اگر اتحادی هم شکل بگیرد پایدار نخواهد ماند. می‌دانیم که همه را زیر یک چتر گردآوردن ممکن نیست. اما این امکان وجود دارد که تا آنجا که ممکن است وسیع‌ترین نیروهای هر یک از طیف و نحله‌های سیاسی گرد هم آیند. این امر کمک بزرگی به ائتلاف‌ها و همکاری‌های وسیع و فراگیر آتی است چرا که ائتلاف‌های متعدد، بیشتر و با موانع کمتری نسبت به سازمان‌ها و احزاب به طور جداگانه با هم می‌توانند همکاری نمایند.

با اتکا به این واقعیت و این تجارب، ما، یعنی مجموعه‌ای از احزاب و سازمان‌های مختلف توانستیم سنگ‌بنای نوینی را در راستای همکاری و اتحاد و ائتلاف گذاشته و به گونه‌ای عمل کنیم که نه تنها به ضرورت همکاری و اتحاد پاسخی داده باشیم بلکه از نگاه خود، آینده روشنی را کم و بیش ترسیم نماییم. ما بر پایه‌ی یک پلتفرم ۱۴ ماده‌ای گرد هم آمدیم. علی‌رغم کمبودهایی، این پلتفرم با بیان واقعی شرایط حاضر، پاسخگوی بسیاری از معضلات کلان و کنونی جامعه و بیانگر مبانی پایه‌ای برای فردا می‌باشد. ما در این ائتلاف شرکت کرده و مشارکت داریم چون به

چنین راهکارهایی اعتقاد داریم و فکر می‌کنیم گامی ولو کوچک اما ضروری برای رسیدن به اتحادهای فراگیرتر می‌باشد. تجربه‌ی بیش از دو سال و نیم تشکیل «همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» نشان داد که با تفاهم حول مبانی لازم در پاسخگویی به وضعیت موجود می‌توان علی‌رغم تفاوت‌هایی، با هم فعالیت مشترک سیاسی نمود. دیالوگ درونی، تبادل نظر و رایزنی، تلاش برای یافتن سازماندهی مطلوب از یک طرف و اتخاذ موضع سیاسی مشترک در قبال عمده‌ترین اتفاقات سیاسی و اقدامات معین از طرف دیگر، تاکنون نشان داده است که ما از ظرفیت معینی برای گسترش دایره فعالیت‌های خود برخورداریم.

نباید فراموش کرد که در این ائتلاف، ده حزب و سازمان سیاسی مشارکت دارند. تفاهم در زمینه‌های مختلف کاری آسان نیست هر کدام از جریان‌ها از سابقه و روش و نظر و نگرش متفاوتی نسبت به مسائل تشکیلاتی، سیاسی و کار مشترک برخوردار است و این کار ساده‌ای نیست. اعتمادسازی، رواداری و دیالوگ سازنده بر این بستر می‌بایست هرچه بیشتر پا گرفته و توسعه یابد. با توجه به همه‌ی آنچه که برشمرده شد، بله این ائتلاف واقعه‌ی مهمی در عرصه‌ی ائتلاف و اتحاد است اما نباید از واقعیت دور شویم، هنوز راه درازی در پیش است و برای اینکه به آنچه که شما در سؤال‌تان تغییر در بطن مبارزات نامیده‌اید برسیم، می‌بایست مراحل دیگری را طی نمود. از جمله اینکه این ائتلاف چه از درون و چه در بیرون و با دیگر ائتلاف و اتحادها گسترش یافته و هم‌زمان و یا به موازات، خود به اهرمی کم و بیش فراتر از اعضای خود تبدیل شود؛ یعنی دارای تشکیلات و کارکرد معین سیاسی باشد. شاید دوره‌ای برای قوام درونی لازم بود اما امروزه می‌بایستی بر بیرون و برون متمرکز شد. مبارزه و مقاومت در جامعه جریان دارد و رو به گسترش است. زمینه‌ی همگرایی و

همکاری برای سازمانیابی جنبش‌های اعتراضی و روند مبارزاتی بسی مناسب و آماده‌تر نسبت به گذشته است. بر نیروهای مسئول است که با درس‌گیری از تمامی فعالیت‌های تاکنونی و با ارائه‌ی راهکارهای مناسب، گام‌های مؤثر و هرچه بلندتری را در راه تحقق اهداف عادلانه و تاریخی جنبش‌های جاری در درون کشور ما بردارند.

سروش آقای حسینی حزب دموکرات کوردستان ایران در تاریخ خودش دورانی دارد که با فرقه‌ی آذربایجان هم‌پیمان بوده است، من این سؤال را از آقای شاملی هم پرسیدم که اکنون مرکزگراها این ادعا را مطرح می‌کنند که در صورت نبود حکومت مرکزی، کورد و تورک حتماً همدیگر را خواهند کشت. شما برای همزیستی بین تورک و کورد چه راهکاری دارید؟

تشکر از آقای شاملی که جواب مناسبی به سؤال شما داد و این مسئله را که مطرح کردند؛ ببینید در این وضعیتی که پیش آمده خود مرکزگراها کم‌بی‌تأثیر نبودند؛ یعنی تقسیمات جغرافیایی که اکنون برقرار هستند. قبلاً هم که دوستان بلوچ صحبت کردند، دوستان عرب صحبت کردند، این تقسیمات جغرافیایی را به صورتی طرح‌ریزی کردند که این مشکلات بماند. به خاطر اینکه همیشه بگویند این ماییم که می‌توانیم بین شما صلح برقرار کنیم، شما را تأمین کنیم، امنیت‌تان را برقرار کنیم و از این طریق هر ملیتی را با ترس از ملیتی دیگر به صورتی به طرف خودشان بکشانند. این مشکلات نتیجه‌ی همان سیاست قدیمی یا صدساله‌ی اخیر مرکز‌نشینان یا بهتر بگویم آنانی است که خواستار ایده‌ی یک دولت- یک ملت بودند؛ سیاست آنها بوده و امروزه ما باید روی این موضوع متمرکز باشیم که چگونه از



این وساطت و در واقع از دوستی خاله خرسه‌ای که این‌ها در حال انجامش هستند رهایی یابیم.

در خصوص حزب ما، معمولاً احزاب و سازمان‌ها می‌توانند در رفع مشکلات پیشنهاد دهند بوده و نظراتشان را ارائه دهند. این نمایندگان مردم هستند که نهایتاً باید تصمیم بگیرند که این مشکل و مخصوصاً مشکلاتی که مربوط به منافع ملت است به چه صورتی حل و فصل شوند. ما به عنوان حزب دموکرات کوردستان ایران همانگونه که اشاره کردید از سابقه‌ی خوبی در این زمینه برخورداریم. ما برای رفع مشکلاتی که میان کورد و تورک مطرح است تجارب خوبی داریم. این دو ملت در یک مقطع زمانی بر سر برخی اصول اساسی به توافق رسیدند و بر مبنای همان اصول مشکلات موجود را حل و فصل کردند. ما معتقد هستیم که از طریق برقراری فدرالیسم و در این سیستم است که حقوق تمام گروه‌های اثنیکی به طور مشخص و مساوی در نظر گرفته خواهد شد. منتها نکته‌ی مهم این است که ما باید این مسئله را در آینده و در قانون اساسی‌ای که برای مناطق فدرالی نوشته خواهد شد بگنجانیم؛ اینکه به چه صورت می‌توانیم حقوق تمام ساکنین یک منطقه را از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لحاظ و تأمین کنیم. این امر به راحتی قابل اجراست چراکه تجارب بسیاری در جهان مدرن وجود دارد و نخبگان این دو ملت می‌توانند از این تجارب در جهت تعریف و تدوین یک سیستم حقوقی مناسب استفاده کنند. بنابراین ما در آینده می‌توانیم طرح‌های قانونی‌ای را بر اساس حقوق برابر تدوین، تصویب و اجرا کنیم.

اما در حال حاضر یک مشکل اساسی وجود دارد، کسانی هستند که به صراحت می‌توان گفت آلت دست مرکزگرایان‌اند و در پی ایجاد آشوب میان ملیت‌های هم‌جوار در منطق مختلف هستند. دلیل این امر هم به وجود آوردن نیاز

به میانجی‌گری ملت غالب با مرکز‌نشینی است که خودشان درست کرده‌اند. همین ترسیم نقشه‌ای که اشاره شد، نقشه‌های دروغین و ادعای مالکیت بر مناطق مختلف، توهین به زبان ملت همسایه و مسائل عامدانه‌ای از این دست در همین راستا قرار دارد. هدف هم ایجاد همین مشکلات کنونی است تا در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی به جای برقراری آرامش، جنگ و درگیری ایجاد بشود. این مسئله در کنگره‌ی ملیت‌های ایران فدرال در نظر گرفته شد که منجر به صدور قطعنامه‌ای شد. در آن قطعنامه به صراحت گفته شده که امروزه ما از ترسیم مرز و تعیین خطوط مرزی به هیچ وجه استقبال نکرده و در این امر دخالت نمی‌کنیم و این وظیفه‌ی نمایندگان مردم مناطق هست؛ هدف هم جلوگیری از وقوع این مشکلات بوده است. همچنین هدف از تشکیل کنگره‌ی ملیت‌های ایران فدرال تنها سرنگونی جمهوری اسلامی نبوده است، بلکه همکاری و مساعدت و دوستی بین ملت‌ها نیز مطرح بود تا این ملت‌ها بتوانند در آینده‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی در کنار هم برای درد مشترکشان چاره‌ایی بی‌اندیشند.

بله قبول دارم این مسئله‌ای که امروز وجود دارد به عنوان یک مشکل بزرگ، یقه‌ی همه‌ی ملیت‌های ایران را گرفته است. همانگونه که دوستان دیگر هم صحبت کردند در منطقه‌ی بلوچستان هست، در منطقه‌ی اهواز هست، در منطقه‌ی کوردستان و آذربایجان هم هست، ولی باید چاره‌ای اندیشید. من صحبت‌های آقای شاملی را که گوش می‌کردم و دقیقاً با صحبت‌های ایشان موافقم و راه‌حل هم همین است. ما حکومت کوردستان را داریم، جمهوری کوردستان را داریم و همچنین جمهوری آذربایجان که با هم تعامل داشتند. چندین سال و چندین دهه قبل از طریق گفتگو مشکلات را حل کردند، امروز هم همین کار امکانپذیر است. حزب دموکرات و رهبریت

این حزب هم این برنامه را در نظر دارد که در آینده در یک فضای دموکراتیک و با محوریت نمایندگان و خواست و رأی و نظر مردم این مشکلات حل و فصل شوند.

بنده معتقد هستم اگر دست همین کسانی که در پی آشوب هستند تا منفعتی ببرند را کوتاه کنیم برقراری یک سیستم حقوقی برابر بین ملت‌های تورک، کورد، عرب و سایر ملت‌های دیگر بسیار آسان خواهد بود؛ این نیازمند همکاری هست تا دست آن کسانی که تا به امروز به عنوان حاکمیت مطلق روی شان‌های مردم ایران حکومت کرده‌اند کوتاه شود. این امکان‌پذیر است به شرطی که به دموکراسی و تعیین حقوق مردم با نظر خود مردم معتقد باشیم.

آقای بلیده‌ای، ژئوپلیتیک چاپهار این بندر را به یک مرکز بین‌المللی تبدیل کرده است، از یک طرف هند در تلاش است آن را به دست آورد و از طرفی دیگر روسیه و چین، تأثیرات سلبی و ایجابی این بندر بر جامعه‌ی کنونی بلوچستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سرزمین بلوچستان و دریای بلوچستان از قدیم موقعیت مهم سیاسی و جغرافیایی‌ای داشته است. اولین نوشته‌ها در این ارتباط توسط مورخان یونان نوشته شده است که اسکندر برای ایجاد ارتباط بین تصرفات خود در آسیای غربی، هند، آفریقا، مصر و یونان، در نظر داشته از دریای بلوچستان استفاده کند. نآرک یکی از سرداران او مأمور بررسی موقعیت دریای بلوچستان شد. در این ارتباط می‌توان بیشتر در کتاب Alexander's Campaigns in Sind and Baluchistan به قلم P. H. I Eggermont خواند. از طریق نوشته‌های او پرتغالی‌ها و بعداً انگلیسی‌ها به موقعیت اقیانوس هند آشنا شده



و این مناطق را اشغال کردند. با گسترش مرزهای روسیه به طرف هند، بریتانیا بیشتر متوجه اهمیت جغرافیای سیاسی بلوچستان و دریای بلوچستان شد. بلوچستان به بخشی از رقابت بین روس و بریتانیا که به بازی بزرگ معروف است تبدیل شد. آقای T.A Heathcote در کتاب خود Balochshistan, the British and the Great Game and این رقاب بین روس و انگلیس در بلوچستان را نوشته و بررسی کرده است. روسیه همیشه به فکر رسیدن به آبهای گرم بوده است. با کناره‌گیری بریتانیا از منطقه و برآمدن آمریکا به عنوان ابرقدرت و تبدیل روسیه تزاری به شوروی، رقابت جهان غرب و شرق نیز شکل گرفت که بخشی از آن با بلوچستان و آب‌های بلوچستان مرتبط بود. این موضوع به شکلی واضح توسط آقای سلیگ س. هریسون در کتاب او 'In Afghansitan's Shadow: Baloch Nationalism and Soviet Temptations توضیح داده شده است که آمدن شوروی به افغانستان برای دسترسی به بلوچستان بوده است.

وضعیت هم اکنون پیچیده‌تر شده است. بلوچستان و دریای آن بین کشورهای منطقه تقسیم شده و این مردم بلوچ را در مقابل قدرت‌های بزرگ بین‌المللی و منطقه‌ای ضعیف کرده است. در واقع بازیکنان جنگ بزرگ تنها دو ابرقدرت نیستند، بلکه در کنار آمریکا و روسیه، چین و هند نیز وارد این بازی بزرگ شدند. متحدانی مانند دولت پاکستان و ایران بر سرزمین بلوچستان کنترل دارند و بلوچستان بار دیگر یکی از مرکزهای جنگ بزرگ است، این را آقای روبرت کپلان در کتاب خود Mansson مطرح کرده است. در آینده رقابت بین چین و هند و دیگر قدرت‌ها در ارتباط با سرزمین و دریای بلوچستان تشدید می‌شود. دو کشور هند و چین که در حال رشد اقتصادی هستند و منابع طبیعی کمی دارند برای دسترسی به منابع طبیعی و

حمل و نقل منابع طبیعی احتیاج به کنترل و یا دسترسی به سرزمین و دریای بلوچستان دارند. قراردادهای ایران و چین و هند و ایران در همین راستا است. با توجه به احتیاج این دو کشور به منابع طبیعی و رقابت بین این دو ابرقدرت منطقه‌ای شاید این قراردادها کافی نباشد و رقابت شکل دیگری بگیرد که ما مردم بلوچ باید آمادگی داشته باشیم. دولت کنونی ایران به بلوچستان به عنوان یک مستعمره نگاه می‌کند. به فکر سوءاستفاده از موقعیت استراتژیک و سوق‌الجیشی بلوچستان است تا در بازی‌های سیاسی متحدینی در منطقه پیدا کند و بتواند به حاکمیت استبدادی و شوونیستی خود ادامه دهد.

شش آقای بندویی حزب مردم بلوچستان همچنین در سه ائتلاف سراسری حضور دارد. شما نقش این ائتلافات را چگونه ارزیابی می‌کنید و در جامعه‌ی بلوچستان نسبت به این ائتلاف‌ها چه نگاهی وجود دارد؟

کشوری که الان به اسم ایران می‌شناسیم یک واحد سیاسی-جغرافیایی است که از حوزه‌های جغرافیایی کوچک‌تری که دارای هویت‌های تاریخی، زبانی، فرهنگی و هنری خویش می‌باشند، تشکیل شده است. نزدیک به یک قرن پیش یعنی در اواخر دوران قاجاریه، «انقلاب مشروطیت» در ایران به عنوان تحول اجتماعی عظیمی در منطقه‌ی خاورمیانه رخ داد که با آغاز نطفه‌بندی و شکل‌گیری دولت-ملتها در منطقه همراه بود. متأسفانه به دلیل وقوع جنگ جهانی اول و به دنبال آن جنگ جهانی دوم، بسیاری از این هویت‌های جغرافیایی-تاریخی موجود در فلات ایران که پس از انقلاب مشروطیت و تصویب «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» می‌رفتند که ساختار فدرال سنتی و تاریخی موجود در منطقه را به



ساختاری از فدرال مدرن همانند آمریکا و کشورهای اروپا تبدیل کرده و سامان دهند، در نتیجهی دخالت‌های ابرقدرت‌های جهانی درگیر در این جنگ‌ها، دچار وقفه گشتند و این وقفه آن زمان به اوج خود رسید که ابرقدرت بریتانیا در ایران با کودتایی نظامی و روی کار آوردن نظام پهلوی، مهر پایانی را بر دستاوردهای مبارزات مردمان ایران و شکست انقلاب مشروطیت کوبید. ساختار نظام حکومتی پهلوی تحت حمایت انگلیس از نظر سیاسی به ساختاری شدیداً متمرکز، غیردموکراتیک و استبدادی تبدیل گردید که هویت تاریخی ملت‌های ساکن در ایران را با زور سرنیزه و کشتار و با اعمال سیاست‌های «هماندسازی اجباری (اسیملاسیون)» به سوی تبدیل‌شدن به یک ملت و یک زبان و یک فرهنگ و یک تاریخ که دولت حاکم نماینده‌ی آن بود، یعنی هویت «ملت فارس» هدایت کردند و هنوز هم می‌کنند. حال نزدیک به یک قرن می‌باشد که تحت سیاست‌های تمامیت‌خواهانه‌ی مستبدانه و شدیداً متمرکز حاکمان بر ایران، مردم غیرفارس به حاشیه رانده شده و تحت ستم و تبعیض علنی، صدمات جبران‌ناپذیری را دیده‌اند.

در چنین شرایطی سرنوشت همه‌ی مردمان این سرزمین از یک نقطه‌ی مرکزی ایران یعنی تهران رقم می‌خورد، این بدان معنی است که هیچکدام از زیرواحدهای سیاسی-جغرافیایی که به عنوان ملیت‌های مختلف در ایران می‌شناسیم به تنهایی قادر نیستند سرنوشتشان را به دست خودشان تعیین کنند. به همین دلیل هیچ راه و چاره‌ای جز این نیست که همه‌ی آنان به اتفاق نیروهای دموکرات مرکز ایران همدوش و همبسته با همدیگر، مشترکاً و برنامه‌ریزی شده در راستای ایجاد جمهوری دموکراتیک غیرمتمرکز فدرال و سکولار فعالیت کنیم. این سه ائتلافی که شما به آن‌ها اشاره دارید، قطعاً پیگیر همزیستی

مسالمت‌آمیز در چهارچوب همین کشور اما با حقوقی کاملاً برابر با تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی در حوزه‌های جغرافیایی ملل تاریخی می‌باشند.

بنابه چنین ضرورتی، حزب مردم بلوچستان در راستای حمایت از چنین هدفی که همه‌ی ما مشترکاً دنبال می‌کنیم، در فوریه سال ۲۰۰۵ میلادی در همراهی با دیگر احزاب و تشکلات سیاسی ملل ساکن ایران «کنگره ملیت‌های ایران فدرال» را تأسیس نمودیم و پس از آن با توجه به تحریم‌ها و اتهاماتی که از سوی بخش وسیعی از اپوزسیون تمامیت‌خواه مرکزگرا که خود را سرتاسری و ما را منطقه‌ای می‌نامند، قرار گرفتیم. اما با تمام تحریم‌هایی که اعمال گشت، کنگره‌ی ملیت‌های ایران فدرال به عنوان یک تشکل ماندگار تثبیت گشت و هر کسی از اعضای این کنگره‌ی ملیت‌ها در هر کجا که باشند پیشبرنده‌ی یک هدف مشخص‌اند، یعنی تلاش برای برقراری روابطی میان ملیت‌ها در درون این واحد جغرافیایی-سیاسی به نام ایران، که حقوق برابر داشته و آن را مشترکاً اداره کنند. انعکاس این قضیه در درون مردم همین واحدهای مختلف از کوردستان و عربستان و بلوچستان گرفته تا آذربایجان، ترکمن صحرا و لورستان و واحدهای دیگر نیز همینگونه است که بدون همراهی همدیگر مشکل مشترک حل ناشدنی است.

به دلیل وجود اعضای کنگره‌ی ملیت‌های ایران فدرال در دو ائتلاف «شورای دموکراسی‌خواهان ایران» و «همبستگی برای آزادی و برابری در ایران» خوشبختانه یک همبستگی و نزدیکی بسیار مفیدی در میان این سه ائتلاف به وجود آمده است و هم‌اکنون بیش از یک سال است که وارد کارزارهای مشترک می‌شوند و همیشه بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های مشترک صادر می‌کنند که انعکاس بسیار خوبی را در میان اپوزیسیون و به خصوص اپوزسیونی که به دنبال همین حقوق و اهداف هستند، داشته است. حضور

نیروهای مترقی متعلق به تشکلات و فعالین سیاسی سرتاسری به همراه تشکلات سیاسی‌ای که متعلق به حوزه‌های جغرافیایی ملیت‌های تاریخی آنجا هستند، باعث تقویت امید در مردم و جنبش‌های مردمی در درون گشته است. زیرا که در فردای ایرانی که قرار باشد همه‌ی این ملیت‌های درون این واحد سیاسی جغرافیایی دارای حقوق برابر باشند به طوری که نه تنها سرنوشتشان را در مناطق خود در دست خود بگیرند بلکه در عین حال در مدیریت دولت مشترک مرکزی شریک باشند، طبعاً این حس که ایران متعلق به همه هست و همه هم متعلق به ایران‌اند ایجاد و تقویت خواهد شد که به نوبه‌ی خود باعث تقویت روحیه و فرهنگ همزیستی مسالمت‌آمیز و رشد و توسعه‌ی پایدار در منطقه خواهد گشت.

سروش آقای حسینی حزب دموکرات کوردستان ایران در سال ۲۰۰۵ کنگره‌ی ایران فدرال را تشکیل داد و تا الان هم در ائتلاف همبستگی حضور دارد، این راهکار ائتلاف بین‌اتیک‌ها یا ائتلاف بین حزب ملت‌ها تا چه حد در مبارزات سراسری تأثیر داشته و در این پانزده شانزده سالی که از کنگره‌ی ملت‌ها می‌گذرد این سازمان یا ائتلاف را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا به اهدافش رسیده است؟

این اولین بار نبود که حزب دموکرات کوردستان ایران خواهان تشکیل ائتلاف بود. اگر به خاطر بیاورید بعد از انقلاب ۵۷ به دعوات حزب دموکرات کوردستان ایران در مهاباد برای تشکیل یک «جبهه‌ی دموکراتیک در ایران» تجمعی ایجاد شد، هرچند بنا بر وضعیت آن زمان، به نتیجه‌ی مطلوبی نرسید. پس از آن هم در تمام روزنامه‌ها و نشریات حزبی این درخواست مجدداً تکرار می‌شد که ما در ایران



به یک جبهه نیاز داریم که بتواند در مقابل دیکتاتوری بایستد. چراکه شناخت دقیقی از رژیم جمهوری اسلامی، جهان‌بینی خمینی و دار و دسته‌اش وجود داشت و مشخص بود که به کجا خواهد رسید. متأسفانه این تلاش با اقبال روبرو نشد. بعدها در جاهایی دیگر بالأخره ائتلاف‌ها و همکاری‌هایی مقطعی یا زمانی با جریان‌های دیگر شکل گرفت. وقتی که ما شعار خودمختاری را سر می‌دادیم مردم مخصوصاً از رهبر شهیدمان دکتر قاسملو سؤال می‌کردند که چرا فقط برای کوردستان خودمختاری می‌خواهید؟ آن موقع دکتر قاسملو (نقل به مضمون) می‌گفت من خودمختاری را برای ایران مناسب نمی‌بینم ولی ما نمی‌توانیم به نام ملیت‌های دیگر شعاری را اعلام کنیم در حالی که آنان حاضر نباشند، ما نمی‌توانیم خود را وکیل آنها اعلام کنیم.

اگر روزی همه‌ی ملیت‌های ایران پا به میدان گذاشتند و در پی احقاق حقوق‌شان بودند آن موقع بهترین راه، ائتلاف ملت‌هاست؛ تا هم در این رژیم و هم بعد از رژیم بتوانند برای چاره‌ی مشکلاتشان چاره‌اندیشی کنند. این مسأله به صورت مداوم در برنامه‌ی حزب دموکرات کوردستان ایران بوده است. خوشبختانه جنبش سرتاسری شد و ملت‌های دیگر ایران، تورک، عرب، بلوچ، ترکمن و دیگران پا به میدان گذاشتند و موقعیتی فراهم شد که این ائتلاف به وجود بیاید، چرا؟ چون درد مشترک داشتند و درمانش را هم خودشان می‌دانستند. به جای اینکه از دیگران درخواست کمک کنند، از خودشان کمک بگیرند، خودشان با هم باشند تا بتوانند این مشکلی که در صد سال اخیر گریبانشان گرفته و ظلمی که به این‌ها در مناطقشون رفته و مناطقشون به عنوان مستعمره برای ملیتی دیگر در نظر گرفته شده، را حل کنند. دست در دست هم بدهند تا بتوانند با یک برنامه‌ی مدرن امروزی



داشته باشند و خواسته‌هایشان را در آن بگنجانند. بتوانند با هم یک مبارزه‌ی مشترک برای سرنگونی جمهوری اسلامی و رسیدن به حقوقشون و بعداً تداوم این حقوق و مبارزه علیه کسانی که در پی پایمال کردن حقوقشان هستند را داشته باشند.

خوشبختانه این مهم صورت گرفت، اما از روز اولی که کنگره‌ی ملیت‌های ایران فدرال تشکیل شد از دو جبهه مورد حمله قرار گرفت، جمهوری اسلامی با تمام قدرتش علیه این حرکت اقداماتی انجام داد و متأسفانه جبهه‌ی دوم از طرف کسانی بود که داعیه‌ی اپوزیونی جمهوری اسلامی را داشتند و عملاً کنگره‌ی ملیت‌های ایران فدرال را به عنوان هدف فعلی در نظر گرفته بودند؛ که اول باید با این کنگره مبارزه کرد. آنها مرکزگراها بودند که فردای خودشان رو درنظر داشتند، می‌دانستند که در فردای جمهوری اسلامی این‌ها با یک اتحاد بین ملیت‌های تحت ستم در ایران روبرو خواهند شد و حق و حقوقشون را طلب می‌کنند و این مسئله زمینه‌ی تحقق دموکراسی و تجزیه‌ی قدرت در ایران را فراهم می‌کند و تا به این حقوق نرسند به هیچ وجه عقب‌نشینی نخواهند کرد. این بود که تا جایی که توانستند علیه کنگره نوشتند، تا جایی که برایشون امکان داشت کنگره را ایزوله نگه داشتند و تحریم کردند. من خیلی جاها رفتم، با خیلی از سازمان‌ها نشستیم و صحبت کردیم تا بتوانیم علیه جمهوری اسلامی یک پلتفرم مشترک تهیه کنیم، همه می‌گفتند ما حاضر به اعتلاف با حزب دموکرات کوردستان ایران و هر چه حزب دموکرات بگوید ما امضا خواهیم کرد. اما نباید هیچکدام از اعضای کنگره در اینجا شرکت داشته باشند، چرا؟ چون می‌دانستند که بودن کنگره پایه و اساس یک مبارزه‌ی قاطع در فردای جمهوری اسلامی است؛ مبارزه‌ای علیه کسانی که هدفشان ادامه‌ی این سیستم جمهوری اسلامی و

سلطنت پادشاهی است. به هر صورت کنگره رسید به جایی که امروز می‌بینیم. در اکثر مسائل و اختلافاتی که حزب دموکرات کوردستان ایران و اعضای دیگر هم دارند، اعضای کنگره حضور دارند و شرکت می‌کنند و کنگره‌ی ملت‌های ایران فدرال پابرجاست. بعد از چندین سال تنها اتحادی هست که سر جای خودش باقی مانده و نتوانستند آن را به تجزیه بکشانند.

اما آیا کنگره به اهداف خودش رسیده است؟ آیا از کارهایی که تا به امروز انجام داده‌ایم رضایت وجود دارد؟ به هیچ وجه. کنگره قادر به انجام کارهای بیشتری بود. کنگره می‌تواند علمدار مبارزه در داخل ایران باشد، ولی متأسفانه تا امروز این فرصت را پیدا نکرده یا شاید هم نخواسته است. باید در پی آن باشیم همچنان که در خارج با هم هستیم بتوانیم نمایندگی کسانی را که در داخل هستند به عهده بگیریم و آنها رو به صورتی به هم وصل کنیم تا مبارزه‌ی سرتاسری در ایران ایجاد بشود و این از کنگره ساخته است. ممکن است برخی از احزابی که در کنگره‌ی امروز هستند احزاب خیلی باسابقه‌ای نباشند ولی احزابی هستند که در منطقه‌ی خودشان شناخته‌اند و خواست‌شان خواست اکثریت مردم منطقه‌شان است. من نمی‌گویم که بلوچ نماینده‌ی بلوچ یا کورد نماینده‌ی کورده، ولی می‌توانم بگویم که این‌ها نمایندگی آن فکری را می‌کنند که در داخل هست، مردم آنجا خواهانش هستند.

در نتیجه آینده‌ی خوبی برای کنگره پیشبینی می‌کنم و مطمئنم با همین وضعیتی که امروز هست، کنگره در چند ائتلاف دیگر هم ورود پیدا کرده و با هم همکاری می‌کنند و در آینده می‌تواند پیشرفت‌هایی صورت گیرد. کنگره می‌تواند نمایندگی مردمان داخل ایران را به عهده بگیرد و با جریان‌های دیگر وارد مذاکره و همکاری بشود. اما کنگره حتماً باید

این را در نظر بگیرد که به تنهایی نمی‌تواند در سرنوشت جمهوری اسلامی موفق باشد مگر اینکه با جریان‌های دیگر، جریان‌های دموکراتیک، جریان‌هایی که معتقد به حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها هستند، جریان‌هایی که دموکراتیک هستند همکاری کند. یک چیز را باید بداند، اینکه که هدف کنگره تنها سرنوشت جمهوری اسلامی نیست، سرنوشت جمهوری اسلامی وسیله‌ای است برای احقاق حقوق ملیت‌های تحت ستم بعد از جمهوری اسلامی. چرا که کنگره نماینده‌ی ملیت‌های تحت ستم در ایران است.

شیخ آقای فاضلی حزب تضامن در سه ائتلاف حضور دارد اما معمولاً این ائتلافات با استقبال از طرف دیگر احزاب عرب روبرو نشدند، شما چرا این متد را برای مبارزه انتخاب کردید و آیا این ائتلافات در جامعه‌ی عرب جایگاهی دارند؟

یک برنامه‌ی سیاسی می‌نویسم و واقعیت مرا منامه شد. حزب تضامن اگر مراجعه‌ی کوچکی به برنامه‌ی سیاسی داشته باشیم، به وضوح اعلام می‌کند که هیچ ملت‌ی و هیچ نیرویی به تنهایی توان تغییر در ایران را ندارد و این تغییر وقتی شکل می‌گیرد که تمام ملیت‌های تحت ستم و احزاب سیاسی به صورت مشترک فعالیت کنند تا بتوانند این حاکمیت متحجر اسلامی در ایران را سرنگون کنند و به حقوق‌شان برسند. در همین راستا است که ما شاهدیم هر ائتلافی که شکل می‌گیرد و دست یاری به سوی ما دراز کند با صمیمیت آن را می‌فشاریم. البته ما هم برنامه‌ی سیاسی خودمان را داریم، خواسته‌های سیاسی خودمان را داریم، پرنسیپ‌های خودمان را داریم، حداکثرهای خودمان را داریم. ولی واقعیت امر این است که سعی می‌کنیم خودمان را با اوضاع موجود




تطبيق بدهیم. فراموش نکنیم دوستان شاهی می‌گفت که کنگره نتوانسته کارهایی را انجام بدهد و توانایی این را داشت که بیشتر فعالیت کند، واقعیت امر این است که در دو قرن گذشته رخدادهای داخل کشور از نیروهای اقلیمی منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیر مستقیم گرفته و شاهد آن بودیم که در طول ۴۲ سال گذشته مماشاتی که از سوی غربی‌ها و اروپایی‌ها شکل گرفته در استمرار حاکمیت جمهوری اسلامی نقش اول را داشته است. ترورهای که توسط حاکمیت در این کشورها شکل گرفته و بدون هیچ گونه توانی از سر رد شدند. قتل‌هایی در اتریش، آلمان و نقاط مختلف ترکیه در حق سیاسیون در حق کسانی که خواستار سرنوشتی بودند رخ داده است. تمام این مسائل برای جمهوری اسلامی بی‌جواب، بی‌توان و بی‌هزینه باقی مانده است. این نشان می‌دهد که غرب فقط منافع خودش را مد نظر دارد و سعی کرده در این ۴۲ سال با جمهوری اسلامی مماشات کند. به همین دلیل هم مبارزات امثال ما تحت تأثیر این مسائل و زد و بندها قرار گرفته و نمی‌توانیم این را انکار کنیم. ولی وجود ما در ائتلافات سیاسی فقط در راستای منافع ملت عرب خلاصه می‌شود به این دلیل که در سه ائتلافی که در حال حاضر شکل گرفته است، هر سه ائتلاف باورمندند به همبستگی، آزادی و دموکراسی در شورای دموکراسی‌خواهان آن ائتلاف. کنگره‌ی ملت‌های ایران فدرال که جای خودش را دارد. در واقع به شکل صریح، روش و شفاف کثیرالملله بودن ایران را به رسمیت شناخته است، حق تعیین سرنوشت داخلی ره به رسمیت می‌شناسد، فدرالیسم دولت‌های محلی را به رسمیت می‌شناسند و این در واقع اگر شکل بگیرد و به موفقیت ختم بشود خیلی از نیازهای نه فقط جامعه‌ی ملت عرب بلکه خیلی از ملیت‌ها را برآورده می‌کند. به همین دلیل ما در این ائتلافات حضور داریم و



برنامه‌ی سیاسی کاملاً مشخصی داریم. خب عرب‌ها هم مثل کوردها و بلوچ‌ها تقریباً می‌توان گفت حالا فکر متفاوتی داشته و بینش‌های متفاوتی دارند.

البته فراموش نکنیم حاکمیت نقش اصلی را در این قضیه دارد. آن عرب‌ستیزی، آن برخورد خشن، که شکل گرفته و تغییر سیستماتیک‌ی که حاکمیت در منطقه‌ی ما اجرا کرده است، باعث شده که طیفی از جامعه اعتقاد داشته باشند که زیست مشترک و همزیستی مشترک با این حاکمیت و دولت در سایه‌ی چنین افکاری، تقریباً یک مسأله‌ی کاملاً غیرممکن است. خب ما این قضیه را به عنوان یک ترم سیاسی در نظر می‌گیریم. همانگونه که همه‌ی شما دوستان می‌دانید، قضیه‌ی استقلال‌طلبی قضیه‌ای نیست که منحصر فقط به ایران باشد، در نقاط مختلفی از جهان این احزاب حضور دارند. حتی در کشوری مثل بریتانیا که می‌توان گفت از لحاظ رفاه اقتصادی جزء چند کشور اول دنیاست، این قضیه در اسکاتلند به شکل بسیار قوی دنبال می‌شود. در اسپانیا در منطقه‌ی کاتالونیا، حتی در آمریکا در ایالت کالیفرنیا در ۳ نقطه و در خیلی از نقاط جهان این مسأله وجود دارد. ایران، عربستان، کوردستان و عراق تافته‌ی جدا بافته‌ای نیستند و چنین افکاری وجود دارد. ولی واقعیت امر این است یکی از دلایلی که ما این برنامه‌ی سیاسی را مد نظر داشتیم و در این مسیر گام برداشتیم شناختی است که از وضعیت جهانی، بین‌المللی و اقلیمی داریم و با توجه به اینکه تجربه‌ی صد سال گذشته به ما ثابت کرده که تحت هیچ شرایطی نمی‌توانیم روی هیچ کشور خارجی‌ای حساب باز کنیم، تنها کسانی که می‌توانیم روی آنها حساب باز کرده و آینده‌ی روشنی داشته را متصور شویم ملت‌های تحت ستم هستند. ما به این باوریم که مبارزات خودمان را در کنار تورک‌ها، کوردها، بلوچ‌ها، لورها و دیگر

ملیت‌های موجود در ایران تعریف کنیم و سعی می‌کنیم همصدا با این عزیزان به حق و حقوق خودمان برسیم.

 آقای بندویی دیدگاه شما در مورد تقسیم احتمالی اقلیم بلوچستان به سه استان چیست؟



خوشحالم از طرح این سؤال. با توجه به اینکه سال‌هاست که این مسئله به مشکل روز و دغدغه‌ی اقشار گوناگون ملت بلوچ در دوران جمهوری اسلامی تبدیل شده است و چه مردم عادی چه رهبران مذهبی و خطیبان جمعه و چه کنشگران سیاسی-اجتماعی و فرهنگی بلوچستان همه در ارتباط با این مسئله نگرانی دارند.

دولت مرکزی محصول کودتای انگلیس در ایران، در ۱۹۲۸ و با حمایت مستقیم انگلیس تیمسار جهانبانی را مأمور کرد که بلوچستان را «تصرف» کند (دقیقاً این واژه‌ای است که در خاطرات تیمسار جهانبانی هم به کار برده شده است). از همان زمان در ارتباط با آمایش سرزمینی بلوچستان و آمایش جمعیتی مردم بلوچ، دولت‌های حاکم بر تهران به طور سیستماتیک برنامه داشته و اقدام نیز کرده و قریب به نصف جغرافیای بلوچستان را از همان ابتدای تصرف، در بین استان‌های مجاور بلوچستان یعنی خراسان، کرمان و هرمزگان تقسیم کردند. پس از مدت کوتاهی در همان دوران رضاشاه (که تمام اسناد تاریخی آن دوران موجودند)، نام روستای «نصرآباد» که در اسناد انگلیسی‌ها اشتباهاً «نصرت آباد» ذکر شده است، به دستور رضا شاه به نام شهر «زابل» تاریخی که در افغانستان امروز قرار گرفته است، تغییر داده شد و آن منطقه را «سیستان» نام نهادند و پس از مدت کوتاهی نام «بلوچستان» را به «بلوچستان و سیستان»

تغییر دادند.

اجازه می‌خواهم نقل قول‌هایی را از کتاب خاورمیانه‌شناس معروف آمریکایی سلینگ هریسون که تحت عنوان «ناسیونالیسم بلوچ در سایه افغانستان» نوشته است بیان کنم تا پاسخ به سؤال فوق از منظر حاکمان بر ایران نیز عیان گردد. زیرا که سیاست حکومت‌گران کنونی نیز ادامه‌ی همان سیاست‌های حکومت تمامیت‌خواه دست‌نشانده‌ی انگلیس می‌باشد. ایشان در ماه اوگوست ۱۹۷۸ یعنی یک سال پیش از انقلاب بهمن و قدرت‌گیری خمینی و شکل‌گیری جمهوری اسلامی ایران با آقایان امیرعباس هویدا نخست‌وزیر، عباس خلعتبری وزیر امور خارجه‌ی وقت، منوچهر زلی سفیر ایران در پاکستان و همچنین آقای محمد اسماعیلی استاندار آن زمان بلوچستان مصاحبه‌هایی انجام داده است که ترجمه فارسی‌شان را با رعایت امانت از صفحه‌ی ۱۵۹ آن کتاب در اینجا نقل می‌کنم. لازم به یادآوری است که در آن ایام مقامات و شخصیت‌های مطرح آمریکاییان مورد اعتماد صد در صد مقامات ایرانی بودند و خود را به مثابه نزدیک‌ترین و صمیمی‌ترین دوستان یکدیگر باور داشتند و با همدیگر بی‌پرده سخن می‌گفتند. پاسخ آنان به این سؤال که چرا زندگی مردم بلوچستان از همه‌ی جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به نسبت دیگر مردمان منطقه عقب مانده‌تر می‌باشد چنین بوده است:

آقای عباس خلعتبری، وزیر امور خارجه که رئیس سنتو هم بود می‌گوید: «در سنتو ما همیشه بر این باور بودیم که بلوچ‌ها به هر نحو خواهند کوشید تا روزی کشور مستقل خود را با حمایت شوروی داشته باشند، لذا مطلوب این بود که آنها را از نظر سیاسی ضعیف، پراکنده و عقب‌مانده نگه داریم». آقای منوچهر زلی سفیر ایران از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ در پاکستان که در سال ۱۹۷۸ به

تهران برگردانده شد تا معاون وزیر کشور گردند، برای عقب نگه داشتن بلوچ‌ها بر «حفظ مناسبات نظام قبیله‌ای در بلوچستان» تأکید داشت: «بلوچ‌ها در بخش استراتژیک کشور زندگی می‌کنند. آیا ما باید به آنها اجازه دهیم که این حادثه‌ی تاریخی-جغرافیایی ما را وادارد تا منابع ذی‌قیمت را صرف آبادانی این بخش بد کشور کنیم؟ چرا آنها را به جایی دیگر مهاجرت ندهیم؟» او ادامه داد: «اگر به خاطر اتحاد جماهیر شوروی و دوستش عراق نبود ما هرگز چنین اهمیت والایی برای چنین جمعیت کوچکی از کشور قائل نمی‌شدیم».

شیخ بلوچستان مستقل در پاکستان و ایران به طور یکسان سبب اعمال سیاست جلوگیری از صرف هزینه‌های پیشرفت و توسعه بلوچستان که مستقیماً با نیازهای نظامی مرتبط نیستند، گشته است. این پیوند به صراحت در مصاحبه محمد اسلامی، استاندار بلوچستان و چهار تن از دستیاران او در زاهدان در مرداد ۱۳۵۷ مطرح شد و گفت که استان «در گذشته ناپایدار بوده است و برای اجرای تعهدات مالی بیش از حد در اینجا باید منتظر بمانیم».

متأسفانه بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ایران، معدود کسانی از شهرستان کنونی «زابل» که از ذوب شدگان در ولایت فقیه و از قدر قدرتان دفتر ولی فقیه‌اند، اقدام به تغییر نام آن به «سیستان و بلوچستان» کردند. جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدای روی کار آمدنش در ایران در رابطه با ملل خارج از حاکمیت در ایران، همواره پیش‌برنده همان سیاست‌های رژیم پهلوی بوده است و تا پایان حیاتش نیز خواهد بود. تقریباً ده سالی هست که جمهوری اسلامی در ادامه‌ی همان سیاست‌های تقسیم بلوچستان به واحدهای جغرافیایی کوچکتر، پروژه تقسیم سیستان و بلوچستان به چند استان را با حذف نام تاریخی بلوچستان به قصد نابودی

هویت تاریخی ملت بلوچ، آغاز کرده‌اند. این امر باعث عکس‌العمل بسیار گسترده‌ی همه‌ی اقشار بلوچ در داخل بلوچستان و به شکلی هم بیرون از بلوچستان گشته است. واقعیت این است که مدت‌هاست در بلوچستان اسم بلوچستان را حتی روی تابلوهایی اداری در مراکز شهری و خیابان‌هایی که اسمی از بلوچستان یا شخصیت‌های تاریخی بلوچ بوده است را مخفیانه پاک کرده‌اند. سؤالی که از مدتها پیش مطرح است این است که چرا «وسعت جغرافیایی بلوچستان» دلیل آمایش سرزمینی گشته است و هم‌زمان سیاست‌هایی سیستماتیک از همان آغاز تصرف بلوچستان آمایش جمعیتی مردم بلوچ را نیز به موازات آن پیش برده‌اند؟ پاسخ به این سؤال به طور مختصر این است که هدف از اعمال سیاست‌های سیستماتیک حکومت‌گران مرکزی ایران برای آمایش سرزمینی و همچنین آمایش جمعیتی و حتی ایجاد اختلاف در میان ملت‌های همسایه در ایران کثیرالمله همانا چیزی جز تضعیف سیاسی، اقتصادی و عقب‌ماندگی مردمان آنجا و نتیجتاً میراندن و حذف هویت تاریخی‌شان از طریق تقسیم و پراکندگی جمعیتی‌شان در واحدهای جغرافیایی کوچکتر نبوده است و نیست.

حال آنکه استان‌های مجاور بلوچستان یعنی کرمان و خراسان پس از الحاق قطعه‌ی بزرگی از بلوچستان به آن در دوران رضا شاه وسیعتر از بلوچستان کنونی گشتند و هم‌زمان با هزینه‌های بسیار بالایی با تغییر جهت مسیر آب‌هایی که از خطوط آبریزی کوه‌های کرمان به سمت رودخانه‌هایی چون هلیل رود که از مناطق بلوچستان در استان کرمان گذشته و به باتلاق جازموریان که در بلوچستان کنونی است، برنامه ریزی و تلاش در آبادانی مناطق صنعتی استان کرمان کرده‌اند و از این طریق سبب فلاکت زندگی مردم بلوچ و خشکاندن باتلاق و خیزش ریزگردهای ناشی


از این خشکیدگی و تخریب محیط زیست آن منطقه گشته‌اند. از آنجا که مناطق طولانی سواحل بلوچستان از نظر استراتژیکی، نظامی، اقتصادی و ارتباطی جایگاه بسیار ویژه‌ای در منطقه و حتی جهان دارد، عمده‌ترین تلاش جمهوری اسلامی ایران بر اساس اسناد موجود این است که جمعیتی ۵ میلیونی از نظامی‌ها را در هیئت نیروهای سه‌گانه‌ی هوایی، دریایی و زمینی ارتش و جمع کثیری از غیربومیان خودی را تحت پروژه‌های مختلف از جمله مناطق آزاد تجاری در چابهار و جاسک اسکان دهد. به دنبال اجرای چنین پروژه‌های است که خانه‌های بسیاری از بومیان را تخریب، زمین‌های مرغوب سکونتی و تجاری و حتی کشاورزی مردم را تصرف فراقانونی و اقدام به آغاز ساخت‌وساز آپارتمان‌های مسکونی و اداری ویژه نموده و باعث خشم مردم بی‌مسکن و تشنه‌ی آنجا شده‌اند. در راستای اجرای چنین پروژه‌های است که اقدام به انعقاد قرارداد مثلاً ۲۵ ساله (بخوان دائمی) با چین نموده‌اند. همان چینی که با کشتی‌های ماهیگیری و تورهای کف اقیانوس روب معروف به ترال شان، صدمه‌ی تخریب محیط زیست آبی و به فقرکشاندن ماهیگیران بومی بر خاص و عام نه تنها بلوچستان که کل منطقه خاورمیانه چون روز روشن گشته است. اخیراً هم با توجه به رئیس‌جمهور شدن آقای ابراهیم رئیسی که دولت اصولگرای حاکم یک‌دست شده است، آقای مدرس خیابانی یکی از پاسداران رانتخوار معروف که از نزدیکان ویژه‌ی دفتر رهبری است و شخصی است که حتی در دولت روحانی برای وزارت «صمت» رأی اعتماد مجلس را نیاورد، به سمت استاندار بلوچستان منصوب شده و معضل تقسیم استان باعث پریشانی هر چه بیشتر مردم بلوچ گشته است. از آنجا که آمایش سرزمینی و آمایش جمعیتی مناطق غیرفارس و به ویژه مناطق بلوچستان از آغاز در دستور کار تمرکزگرایان تمامیت‌خواه

حاکم بر ایران بوده است، هم‌اکنون و با توجه به اوضاع افغانستان یکی از مأموریت‌های بسیار مهمی که به استاندار جدید و حامیان بومی سرسپرده‌ی بیت رهبری محول شده است همانا عملی‌نمودن این سیاست به سریع‌ترین نحو ممکن است. بر بستر چنین شرایطی است که دشمنان هویت تاریخی ملت بلوچ و سرسپردگانی ویژه از بیت رهبری همانند آقیان دکتر دهمرده و دکتر شهرداری در رسانه‌های دولتی قسم یاد می‌کنند که تقسیم کردن بلوچستان به سه یا چهار استان را به هر نحو به سرانجام خواهند رساند.

درباره‌ی عکس‌العمل مردم که پرسیدید باید گفت که مردم نسبت به این مسئله بسیار حساس شده‌اند و در شرایط کنونی که قدرت سانسور خبری رژیم با حضور پرننگ رسانه‌های اجتماعی کم شده و آگاهی‌رسانی به موقع این رسانه‌های مردمی سبب آگاهی‌بخشی و عکس‌العمل همزمان و یکپارچه‌ی مردم بلوچستان و نیروهای آگاه و بسیاری از امامان جمعه‌ی تربیون‌دار مساجد در این رابطه گشته است و در دهه‌ی اخیر همواره حکومت را وادار به عقب نشینی نموده‌اند. در رابطه با موضع‌گیری جریان‌ات سیاسی و از جمله حزب مردم بلوچستان باید عرض کنم که موضع ما این است که آمایش سرزمینی و آمایش جمعیتی در مناطق غیرفارس ایران کنونی همیشه در خط نسل‌کشی آرام و تدریجی توسط حکومت‌های استبدادی و تمرکزگرا و تمامیت‌خواه حاکم بر ایران به کار گرفته شده است.

تشکلات سیاسی گوناگون بلوچ بلااستثناء موضعی قاطعانه و یگانه علیه این سیاست حکومت مرکزی داشته‌اند و متحداً اعلام داشته‌اند که اگر وسعت جغرافیایی دلیل این همه فقر و بدبختی و فلاکت در بلوچستان است، چرا مردم آن قسمت‌هایی از بلوچستان که به استان‌های همسایه یعنی خراسان، کرمان

و هرمزگان ضمیمه گشته‌اند، شرایط زندگیشان به مراتب بدتر از زندگی مردمانی است که در بلوچستان زندگی می‌کنند؟ واقعیت امر این هست که آگاهی مردم از حقوق خود و وظیفه و مسئولیت دولت، به سرعت رو به گسترش است و شناخت و باورمندی به حقوقشان سبب مطالبه‌گری‌شان شده است و می‌دانند که این حقوق تا زمانی که این مردم تاریخی سرنوشتشان را از طریق حکومت‌های ملی خود در دست خود نداشته باشند، به دست نخواهد آمد. این حکومت‌های ملی می‌توانند به دو شکل یعنی در همزیستی مسالمت‌آمیز و با حقوق برابر ملی در یک ساختار فدرال ملی-جغرافیایی در ایرانی کثیرالملله مستقر گردند و یا اینکه هر کدام از این ملت‌ها سرنوشتشان را در سرزمین و جغرافیای تاریخی خودشان با اجرای اصل «حق تعیین سرنوشت» از اصول منشور حقوق بشر سامان ملل متحد، به شکل مستقل اما در همزیستی مسالمت‌آمیز با ملت‌های همسایه‌ی‌شان تشکیل دهند. نتیجه‌ی نهایی برآیندی از چگونگی تعامل در میان نمایندگان سیاسی درون و بیرون ملیت‌های به حاشیه رانده شده و نمایندگان سیاسی درون و بیرون ملت حاکم بر اساس سطح حاکمیت فرهنگ دموکراتیک موجود در جامعه خواهد بود و نه چیز دیگری.


آقای شاملی، جریان شما در مقایسه با دیگر تشکلات سیاسی آذربایجان تفاوتی‌هایی دارد. یکی از این تفاوت‌ها را در زمینه‌ی استراتژی سیاسی است. بیشینه‌ی این جریان‌ات استقلال‌خواه هستند اما شما فدرالیسم را انتخاب کردید. ممکن است چرایی این را توضیح دهید و این ائتلاف‌ها تا چه حد در جامعه‌ی آذربایجان قابل اعتماد هستند؟ مردم آذربایجان آماده‌ی همکاری با این ائتلاف‌ها هستند؟



اینکه بیشتر فعالین متعلق به خلق تورک در آذربایجان و در دیگر نقاط ایران گرایش استقلال طلبانه دارند، به نظر ابدأ درست نیست. به خاطر اینکه هیچ آمار و ارقامی در این زمینه وجود ندارد و هیچ نظرسنجی در این رابطه انجام نشده است. شاید این برداشت از آنجا ناشی می شود که جریانات استقلال طلب دارای کانال تلویزیونی هستند و بیشتر در معرض دید قرار دارند. یعنی ما فکتی در دست نداریم که نشان بدهد در جامعهی تورک در آذربایجان و کل ایران، که شامل تهران و کرج هم می شود فکر استقلال طلبی در میان باشد. حتی دلایلی وجود دارد که نشان می دهد ابدأ چنین نیست. مثلاً در سی سال گذشته فت و فراوان در مورد مسألهی فدرالیسم در داخل ایران مطالب و بیانیه های منتشر شده، ویژه نامه های مختص به فدرالیسم در نشریه «دیپماج» منتشر شده، مجموعه مقالاتی در قالب یک کتاب از سوی «آبتام» تشکیلات سراسری دانشجویان آذربایجانی در ایران منتشر شده و یا کتابی تحت عنوان «قانون اساسی پیشنهادی جمهوری فدرال ایران» از سوی «مرکز مطالعات تبریز» نشر شده است که احتمالاً دیده آید. نشریهی دیگری که به مسئلهی فدرالیسم تأکید داشت مجلهی «تریبون» بود که من خودم یکی از دو مسئول نشر آن بودم. اینگونه مطالب را می توانیم بیشتر در اینجا و آنجا ببابیم. دربارهی استقلال خواهی غیر از ادبیات شفاهی بسیار کم به ادبیات مکتوب برمی خوریم.

من در طول سال های فعالیتیم که بسیار نیز طولانی است می توانم ادعایی را مطرح کنم که برای بعضی ها عجیب و غریب باشد و شاید کسانی هم مخالف این بیان من باشند. اما من به جرأت می توانم بگویم که اکثریت جریانات و فعالینی که امروز در خارج (نه در داخل) شعار استقلال طلبی سر

می دهند اکثریتشان فدرالیست هستند و من آنها را فدرالیست های رادیکال می نامم. چون همه ی آن تشکل ها و حتی فعالین منفرد که ما تقریباً اغلبشان را می شناسیم وقتی فدرالیسم موضوع بحث باشند جمله ای را مطرح می کنند که بسیار پراهمیت و در عین حال نشان از درایت سیاسی آنها دارد. آن ها همواره در برخورد با فدرالیسم می گویند که «ما با فدرالیسمی ملی هیچ مشکلی نداریم». دقیقاً به همین خاطر است که من آنها را «فدرالیست های رادیکال» می نامم. یکی از مهمترین شعارها در آخرین تظاهرات تبریز و در حمایت از اعتراضات الاهواز «آزادی، عدالت و حکومت ملی» بود. حکومت ملی را در تاریخ آذربایجان چه کسانی برپا کرده اند؟ زنده یاد جعفر پیشه وری و یارانش که حکومت ملی آذربایجان را برپا کردند و امروز در تبریز شعار مردم بازگشت به همان «حکومت ملی آذربایجان» بود. البته گرایش سیاسی استقلال طلب در میان فعالین سیاسی تورک وجود دارد. اما گرایشی وسیع نیست. این شعار بیشتر در خارج از کشور طرفدارانی دارد و در داخل بسیار ضعیف است. اما گرایش تغییر برای حقوق ملی در چهارچوب ایران در میان تورک ها بسیار وسیع است. وسعتی که تأثیرش را حتی به مجلس کنونی جمهوری اسلامی نیز کشانده است. تشکیل فراکسیون مناطق تورک در مجلس که بیش از ۳۰ درصد نمایندگان مجلس را به خود اختصاص می داد تحت تأثیر این این گرایش ملی در مجلس رژیم مطرح شد.



آقای شاملی راجع به ائتلاف ها نمی خواهید صحبت کنید؟




در مورد ائتلاف های سیاسی و تأثیراتشان می توانیم بگویم که مهم ترین تأثیر این اعتلافات

سیاسی در سطح سراسری «طرح بدیل یا آلترناتیو سیاسی جمهوری، فدرالی و دموکراسی» است که البته در کنار آن اصولی چون سکولاریزم، فمینیسم، عدالت اجتماعی و حفظ محیط زیست هم دارای اهمیت بسزایی است. طرح شدن این آلترناتیو سیاسی از جهت تجربه انقلاب سیاسی ۵۷ بسیار حائز اهمیت است. چرا که در سال ۵۷ مردم بدون اینکه بدانند چه می‌خواهند به پای تغییر سیاسی در ایران رفتند و همین که نمی‌دانستند چه می‌خواهند شرایط را برای سکنداری خادمان دین در کشور فراهم شد. به همین دلیل ساده در تحولات آتی کشور بایستی مردم بدانند که بعد از جمهوری اسلامی چه می‌خواهند و چه نمی‌خواهند. ائتلاف‌های سیاسی «همبستگی برای آزادی و برابری در ایران»، «شورای دموکراسی‌خواهان ایران» و «کنگره ملیت‌های ایران فدرال» همه و همه فریاد آن آلترناتیو سیاسی است که چشم‌انداز را برای مردم روشن می‌کند. این ائتلاف‌ها بارقه‌ی امیدی را در دل مردم زنده نگه می‌دارند.

ما در پلاتفرم «اتحاد دموکراتیک آذربایجان - بیرلیک» برای تهران بزرگ یک رژیم ویژه را پیشنهاد کردیم از یک جهت به دلیل مولتی‌اتنیک بودن این شهر، موزاییک جمعیت‌های اتنیک ایران است و به ویژه جمعیت بسیار بالای تورک در این شهر و از جهت آماری جمعیت حدوداً ۱۵ میلیونی آن و اگر اطراف تهران را هم در نظر بگیریم حدود ۲۰ درصد جمعیت ایران در این منطقه زندگی می‌کنند که در تحولات آتی نقش نسبتاً برجسته‌ای خواهند داشت.

بسیار آشکار است که آلترناتیو «جمهوریت، دموکراسی و فدرالیسم» بایستی در تهران و کرج خودنمایی جدی داشته باشد و جنبش‌هایی در این شهرها پیام آور این شعار

و مطالبه باشند. این امر چگونه ممکن و مقدور است؟ ما طی یک قطعنامه‌ی مصوب در کنگره‌ی «بیرلیک» برای جنبش خلق تورک در ایران یک استراتژی پارالل را پیشنهاد کرده‌ایم. استراتژی پارالی که در آذربایجان شعارش تأسیس دولت ایالتی آذربایجان است؛ همچون هر دولت ایالتی دیگر در ایران مثل دولت ایالتی کوردستان و یا دولت ایالتی بلوچستان. اما استراتژی جنبش خلق تورک در تهران «دموکراسی رادیکال» یا «دموکراسی گثرت‌گرا» است. یعنی فعالین تورک در تهران به همراه فعالین دموکرات متعلق به خلق‌های دیگر و از آن جمله دموکرات‌های خلق فارس به سمت شکل‌گیری جنبشی می‌روند که مطالبه‌ی اصلی آن «دموکراسی کثرت‌گرا» است. به بیانی دیگر شعار محوری ما برای ایران «جمهوریت، فدرالیسم و دموکراسی» است. جنبش موجود در مرکز جدا از اینکه در تأسیس دولت ایالتی ویژه‌ی تهران یعنی دولت مولتی‌اتنیک تهران، نقش آفرینی می‌کند، به سازماندگی مردم در راستای دموکراسی کثرت‌گرا می‌پردازد. نمونه‌ی این نوع فعالیت را می‌توان در ترکیه و در فعالیت «حزب دموکراتیک خلق‌ها» مشاهده کرد. در این حزب نیز فعالین خلق‌های غیرتورک به همراه دموکرات‌های تورک برای تعمیم دموکراسی کثرت‌گرا در ترکیه فعالیت می‌کنند. این مدل فعالیت می‌تواند سرمشقی برای شکل‌گیری جنبش‌های رادیکال برای دموکراسی کثرت‌گرا در تهران و کل ایران باشد. این آن مدلی است که ما در سند «استراتژی پارالل» در بیرلیک بر آن تأکید کرده‌ایم.


سمینار فوق، مصاحبه با جریانات سیاسی ملت‌های ایران بود و تیشک تنها تلاش کرد نظر آنها را به عنوان یک تریبون بازتاب دهد.